

گذشته مجاهدین

نقش مجاهدین در انقلاب (۳)

دنباله

نهضت امام خمینی (جلد ۳)

حمید روحانی

فناوانی ها و کاستی ها در سازمان

با نگاهی گذرا به کارکرد سازمان و زندگی سیاسی سردمداران و کارگزاران آن، این حقیقت که سازمان نه اسلامی و نه انقلابی بوده است به درستی روشن می شود و چنانچه آورده شد در پی شکست "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" در سر رشته داری مبارزه ملت ایران کارگردانان پشت پرده که پیوسته در سر راه جنبش و خیزش مردم ایران، سر جنابان قلابی و بدلی می تراشیدند (چنانچه این طرفند را در برابر جنبش های ضد استعماری توده های محروم جهان نیز به کار گرفته و می گیرند) نمی توانستند در برابر اوج نهضت امام و از صحنه کنار رفتن سیاستمداران کهنه کار "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" بی تفاوت بنشینند و تماشاگر پیروزی مستضعفان بر جهانخواران و زورمداران حاکم بر ایران باشند.

از این رو باید گروهی تازه نفس را با تندترین و انقلابی ترین شعارها و شیوه ها به صحنه می آوردند تا بتوانند ترکتازی و پیشتازی مبارزه را از دست عالمان و روحانیون وارسته و برگشت ناپذیر به در آورند و از پیروزی اسلام و باورمندان اسلامی پیشگیری کنند. از این رو می بینیم که بنیانگذاران سازمان با آنکه دارای سرشت انقلابی نبودند در راه دست زدن به کارهای چریکی و پارتیزانی گام بر می دارند.

ساواک در یکی از گزارشهای خود کاستی ها و فناوانی های سازمان را برای کار چریکی این گونه برشمرده است:

"۱.... سازمان از استحکام بنیادی برای فعالیت یک گروه خرابکار برخوردار نبود.

۲_ ارتباطات اعضاء با عناصر بالاتر گروه و اعضاء با یکدیگر یعنی ارتباطات عمودی و افقی در بین اعضاء هنوز مرحله تکامل خود را طی نکرده بود. به طور کلی سیستم ارتباطی گروه از یک کیفیت پیشرفته برخوردار نبود.

۳_ اعضاء زندگی مخفی نداشتند و با پرداختن به کارهای عادی فعالیتهای پنهانی و تشکیلاتی خود را ادامه می دادند.

- ۴_ پنهان نگه داشتن هویت و مشخصات اعضا برای دیگران کاملاً رعایت نمی گردید .
- ۵_ اسناد و مدارک و سلاح ها و مهمات گروه به طور اصولی و منطبق با شرایط کار یک گروه خرابکار مخفی و نگهداری نمی شد .
- ۶_ سلاح ها و مهمات گروه هنوز در بین اعضا تقسیم نشده بود و جز در موارد استثنائی به اعضا مأموریت عملیات خرابکارانه داده نمی شد ”

سازمان برای دست زدن به مبارزه قهرآمیز بر آن شد دو کار در کنار یکدیگر آغاز کند :

۱_ آمادگی درون مرزی ۲_ آمادگی برون مرزی

برای آمادگی درون مرزی بر آن شدند که پیش از هر کاری در اندیشه فراهم آوردن سلاح های گوناگون باشند . نیز اعضای سازمان را به وسیله افرادی که به سربازی رفته بودند و یا از راه دیگری با سلاح ها و آموزشهای نظامی و ورزشهای رزمی آشنایی داشتند ، آموزش دهند .

برای آمادگی برون مرزی در پی فتوای امام درباره لزوم همکاری با پارتیزانهای فلسطینی و جواز دادن ” زکوة ” به آنان که موجی در میان ملت ایران پدید آورد ، این سازمان را نیز بر آن داشت که از فرصت بهره گیرد ، که شماری از اعضای خود را به پادگان های فلسطینی در اردن و لبنان روانه کند تا آموزش نظامی و پارتیزانی ببینند .

حنیف نژاد در بازجویی های خود آورده است :

” تصمیم گرفتیم که عده ای از رفقا را بنا به فتوای کلیه علمای مسلمین و مخصوصاً آیه الله خمینی برای مبارزه با صهیونیسم به فلسطین بفرستیم و کم کم خودمان هم به آنجا برویم . ”

از این رو شماری از اعضای سازمان از راه پنهانی و غیر قانونی به دبی رفتند تا از آن کشور ، خود را به لبنان برسانند . لیکن به سبب دست زدن به دزدی در بازار دبی از سوی برخی از اعضای سازمان شش تن از آنان به نامهای : محسن نجات حسینی ، کاظم شفیعیها ، جلیل سید احمدیان ، محمود شامخی ، موسی نصیر اوغلی خیابانی و محسن خوشرو در تاریخ ۶ مرداد ماه ۱۳۴۹ از سوی پلیس دبی بازداشت شدند .

آنگاه که نامبردگان با هواپیمای مسافری تاکسی ایر به بندر عباس برده می شدند تا به ایران تحویل گردند ، هواپیما از سوی سه تن از اعضای سازمان به نامهای : عبدالرسول مشکین فام ، محمد صادق سادات دربند و حسین احمدی روحانی در تاریخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۹ ر بوده و به بغداد برده شد و بدین گونه سازمان توانست از چنگ ساواک بگریزد .

رژیم بعث عراق که نسبت به نامبردگان بدگمان شده بود که مبادا از جاسوسهای ساواک باشند ، آنان را سخت زیر فشار گذاشت و سرانجام به دنبال نامه نگاریهایی که از سوی ملی گراها و اعضای وابسته به ” نهضت آزادی ” در ایران و اروپا با رژیم بعث عراق انجام گرفت ، نامبردگان آزاد شدند و برای آموزش چریکی در پادگان سازمان آزادیبخش فلسطین به لبنان رفتند .

سازمان برای آمادگی درون مرزی به همه اعضا و سمپات های خود دستور داده بود که برای تهیه سلاح از هر راهی و با هر دستاویزی پول تهیه کنند .

ناصر صادق در بازجویی های خود اعتراف کرده است :

” بالاخره قرار شد که تمام افراد سعی کنند از هر طریقی که می توانند از اطرافیان پول تهیه کنند ، تحت عناوین کمک برای ساختن مسجد ، کتابخانه ، نمازخانه در دانشکده ، کمک به دانشجویان مسلمان و بی بضاعت و نظایر آن ”

آنگاه که به نام ساختن مسجد ، نمازخانه و کمک به دانشجویان مسلمان و مستمند از مردم پول گرفتند بر آن شدند که از راه کردستان و سیستان و بلوچستان اسلحه خریداری کنند .

روی این انگیزه برخی از اعضای سازمان به مناطق یاد شده سفر کردند و با قاچاقچیها تماس گرفتند ، از کسانی که سازمان برای به دست آوردن سلاح با او تماس گرفت و گفتگو کرد ، شاهمراد دلفانی از اعضای دیرینه حزب توده بود که با ناصر صادق در سال ۱۳۴۲ در زندان آشنا شده بود .

دلفانی پیشنهاد ناصر صادق را برای تهیه اسلحه به ساواک گزارش کرد و بدین گونه ساواک توانست از سازمان سر نخعی به دست آورد و نیروی خود را برای شناسایی دیگر کارگزاران و اعضای سازمان بسیج کند و در برهه ای کوتاه سه خانه تیمی و دهها نفر از کادر بالا و اعضای مرکزی سازمان را شناسایی و ردیابی کند و زیر نظر بگیرد .

ناصر صادق پیرامون تلاش خود برای به دست آوردن اسلحه چنین اعتراف کرده است :

” در ایام عید سال ۵۰ من ضمن مسافرتی که به زاهدان و زابل کردم به عنوان یک وظیفه فرعی در صدد آشنایی با قاچاقچیان اسلحه برآمدم ، اما به علت اینکه محلی نبوده و به آنجا آشنایی نداشتم موفق نشدم در همین ایام با فردی به نام دلفانی که از چندی پیش آشنا شده بودم این مسئله را مطرح نمودم . پس از چند بار گفتگو او را تقریباً مجاب کردم که برایمان اسلحه تهیه کند . او اظهار داشته

که من فعلاً آشنایی با قاچاقچیان اسلحه ندارم ولی اگر فرصت بدهید ممکن است این کار را انجام دهم ، در تماس بعد دیدم که او تمایل به این کار ندارد من به خیال اینکه شاید مسئله پول برای او مطرح است ، برای تحریک او عنوان کردم که اگر تا ۵۰۰ هزار تا هم بتوانی اسلحه و مهمات بیآوری پولش را به تو می دهم....."

شاهمراد دلفانی با زبردستی ها و نیرنگ بازیهای خود ناصر صادق را سرگرم کرد تا ساواک بتواند با ردیابی و پیگیری خود ، سازمان را به شکل ریشه ای شناسایی کند و بر کادر مرکزی اعضا و سمپات های آن دست یابد.

از این رو در شهریور ۱۳۵۰ پلیس شاه آنگاه که سه خانه تیمی و سی و چند تن از کارگزاران و اعضای سازمان را شناسایی کرده بود ، با یورش برق آسا آنان را دستگیر و ضربه سنگینی بر سازمان وارد کرد و به سبب ناتوانی ها و خودباختگی های دستگیر شدگان در بازجویی ها دیری نپایید که شمار دستگیر شدگان از هفتاد نفر گذشت .

هر یک از دستگیر شدگان در زیر شکنجه های ساواک شمار زیادی از سردمداران ، اعضا و سمپاتهای سازمان را نام بردند و بدین گونه آسیبی را که از سوی ساواک بر سازمان وارد آمده بود ژرفای بیشتری بخشیدند .

و سازمان در پی ۶ سال کار تشکیلاتی و سازماندهی و تلاش شبانه روزی بدون آنکه بتواند دست به حرکتی بزند ، در چنگال ساواک در مرز فروپاشی قرار گرفت .

بنابر آنچه که در پرونده ها آمده است عناصری از اعضای دستگیر شده سازمان برخی ناتوانیهای بیشتری از خود نشان داده اند مانند : ناصر صادق و سعید محسن هر یک بیش از ۶۵ تن از اعضا و سمپاتهای سازمان را نام بردند .

علی باکری نیز گذشته از آوردن نامه های بسیاری از کادر مرکزی و اعضای سازمان ، نشانی صندوق پستی های برون مرزی و نام و نشانی گیرنده نامه هایی را که افراد سازمان از برون مرز به ایران می فرستادند ، این گونه در دسترس ساواک قرار داده است :

" افراد خارج نامه را به آدرس " یعقوب الیاس پور " دانشکده بازرگانی می فرستند و به احتمال زیاد محمد بازرگانی که خودش دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی است آنرا برمی دارد .

..... آدرس پستی ما در دوی : صندوق پستی ۹۷۰ - و در بیروت : "ساحة الشهداء _ فندق الأرز و در ایران : مدرسه عالی بازرگانی ، یعقوب الیاس پور می باشد "

از همه رسواتر ناتوانی و خودباختگی شدید و شگفت آور مسعود رجوی است که نه تنها نامه های بسیاری از عناصر کادر مرکزی مانند حنیف نژاد و اعضا و سمپاتهای سازمان را به ساواک داد و نیز خانه های مخفی را تا آنجا که خبر داشت فاش کرد . بلکه در همان نخستین جلسه بازجویی آمادگی خود را برای خیابان گردی با تیم گشت ساواک برای نشان دادن خانه های پنهانی و اعضا و سمپاتهای سازمان اعلام کرد .

او پیرامون محل زندگی شخصی به نام مهندس سجادی به بازجوهای خود پیشنهاد داده است :

" محل آن در یکی از کوچه های منشعب از خیابان آیزنهاور و در حدود دانشکده دامپزشکی بود که چون چند سال از آن گذشته دقیق نمی دانم ، ولی اگر شما مایل باشید می توانم با شما بگردم و محل آن خانه را پیدا کنم "

او در نخستین بازجویی خود ترس و زبونی و خودباختگی خود را این گونه بروز داده است :

" علت العلل اصلی دستگیری خود را چنانکه باید نمی دانم . امروز ۱۳۵۰/۶/۱ ساعت حدود ۲ بعدازظهر در خانه نشسته بودم که درب را زدند برای باز کردن رفتم یک تعداد آقایان آمدند توی خانه به عرایض من هم بی توجه بودند . فوق العاده ترسیدم ابتداء سؤال کردم که شما که هستید و چه می خواهید ، کسی جواب نداد . مخصوصاً ترس من به انتها رسید وقتی یکی از آقایان هفت تبری را مقابلم گرفت و نزدیک بود بزند . به حسب دستور آقایان که با یک عدد اتومبیل آریا در مقابل خانه ایستاده بودند و عده ای هم با آریای دیگری مقابل کوچک بودند ، از خجالت همسایه ها نمی دانستم چه کنم حتی اجازه ندادند لباس بر تن کنم و همین طور با لباس خواب مرا آوردند . حدود ۴ الی ۵ ساعت در حالیکه یک عدد پیراهن را روی چشمم انداخته بودند در کف سالن نشستیم و متأسفانه غذا هم نخورده بودم و نزدیک بود از بوی از حال بروم تا مرا به یک سلول راهنمایی کردند که سه نفر دیگر هم در سلول غذا و آب و اجازه توالت رفتن دادند و الساعه که ساعت ۱۱/۵۵ دقیقه است در اینجا هستیم . "

ساواک که در نخستین برخوردهای خود با نامبرده به ناتوانی های روحی او به درستی پی برده بود ، او را آلت و بازچه دست خود برای شناخت و سرکوبی کارگزاران و اعضای سازمان و خانه های پنهانی آنان قرار داد و از وجود او بیشترین بهره برداری را کرد .

از این رو آنگاه که نامبرده در دادگاه فرمایشی رژیم شاه به اعدام محکوم شد ، ساواک با دستپاچگی نامه ای به اداره دادرسی نیروهای مسلح (دادستانی) نوشت و از همکاری او با ساواک این گونه پرده برداشت :

درباره مسعود رجوی فرزند حسین

پیرو شماره ۳۱۲/۷۶۱۱ - ۵۰/۹/۱۶

نامبرده بالا که در دادگاههای بدوی و تجدید نظر آن اداره به اعدام محکوم گردیده از همکاران این سازمان بوده که در جریان کشف شبکه سازمان آزادیبخش ایران همکاریهای ارزنده و مؤثری داشته است ، مراتب جهت آگاهی اعلام می گردد .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

ارتشبد نصیری

ساواک در نامه دیگری به اداره دادرسی ارتش از روی همکاری های مسعود رجوی با ساواک و نقش او در دستگیری ، سرکوب و ضربه سنگینی که سازمان را تا مرز فرو پاشی پیش برد و نیز از ادامه همکاری او در درون بازداشتگاه ، پرده بر می دارد و برای او درخواست یک درجه تخفیف می کند .

متن نامه این گونه است :

درباره مسعود رجوی فرزند حسین

پیرو ۷۶۱۱ / ۳۱۲ _ ۵۰/۹/۱۶

نامبرده بالا که از محکومین سازمان به اصطلاح آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت نهضت آزادی است و در دادگاه تجدید نظر نظامی به اعدام محکوم گردیده ، بعد از دستگیری در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان مکشوفه به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور مؤثر و مفید بوده و پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه ای با مأمورین به عمل آورده ، لذا به نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد . مراتب جهت استحضار و هر گونه اقدام مقتضی اعلام می گردد .

رئیس سازمان و اطلاعات و امنیت کشور

ارتشبد نصیری

اکنون این پرسش مطرح است که مسعود رجوی با وجود همکاری گسترده با ساواک چگونه تبرئه نشد و راه پرویز نیک خواه و دیگر همکاران ساواک را در پیش نگرفت و به زندان ابد محکوم گردید و در زندان ماندگار شد ؟
پاسخ این پرسش را باید در بررسی زندگی نامبرده و وابستگی او به سازمانهای جاسوسی بین المللی مانند " فراماسونری " یافت . باید دانست که برادرهای نامبرده به نامهای صالح و کاظم رجوی از عناصر وابسته به تشکیلات فراماسونری و دیگر سازمانهای جاسوسی هستند .

مسعود رجوی نیز پیش از آنکه در شهریور ۱۳۵۰ از سوی پلیس شاه بازداشت شود سفری به اروپا کرد و روشن نیست که در این سفر در دیدار با برادرهای ماسون خود و سازمان فراماسونری چه بند و بست هایی کرد ، تعهدهایی سپرد و تضمین هایی گرفت ؟
لیکن با توجه به خودباختگی و ناپایداری نامبرده در باورمندیهای دینی و آمادگی او برای سرسپردگی به کانونهای جاسوس پروری جهان بی تردید باید گفت زمینه مناسبی برای کارگردانان پشت پرده در راه کشاندن نامبرده به آن کانون ها فراهم بوده است و نمی توان باور کرد که آنان از این زمینه و فرصت بهره برداری نکرده و او را به جرگه جاسوسها و مهره های خویش درنیاورده باشند .
نامه پراکنی های برخی از عناصر مرموز و سازمانهای وابسته به استخبار جهانی درباره نامبرده ، از روزی که بازداشت شد تا چند سال پس از محکومیت و زندانی شدن او ، خود گواه این واقعیت است که نامبرده با کانونهای جاسوس پروری جهان پیوندی ریشه ای داشته است و آن کانونها بر آن بودند که نامبرده را برای روز "مبادا" در ایران ذخیره کنند . از او قهرمانی بسازند و در راه به بیراهه کشاندن جنبشهای اسلامی و مردمی آینده ، از او بهره گیرند .
از این رو هیچ گاه به او رخصت نمی دادند که آشکارا به ساواک سرسپرد و در میان مبارزان و مردان انقلابی ، آینده و پایگاهی نداشته باشد .

از این رو می بینیم که با وجود همکاریهای گسترده و همه جانبه او با ساواک و جلادان رژیم شاه نه ساواک و نه دوستان و همکاران او و نه سازمانهای مرموز جهانی ، هیچیک به خود رخصت نمی دهند که ماهیت ، کارکرد و چهره دوگانه او را رسوا و برملا کنند و از روی خیانتهای او پرده بردارند .

شاید برخی بر این باور باشند که دوستان و همکاران او از بند و بست پشت پرده ، همکاری او با ساواک و خیانت او به سازمان ، خبر نداشته اند تا از روی آن پرده بردارند .

لیکن یکی از نامه های بلند بالای رجوی به مقامات ساواک نادرستی این گونه اندیشه و گمان را روشن می کند . نامبرده در نامه خود به ساواک چنین درد دل کرده است :

" نکته ای که در آغاز وارد شدن به زندان شهربانی برایم دلگیر کننده بود ، برخورد تقی شهرام با من بود که با طنز و کنایه آنچه در روزنامه راجع به من نوشته بودند ، نیمه جدی و نیمه شوخی مورد اشاره قرار داده و می گفت فکر می کنی چرا تو را اعدام نکرده اند؟ " در صفحه دیگری از این نامه بار دیگر از دید منفی دیگر زندانیان درباره خودش چنین یاد کرده است :

" از طرف دیگر به علت بعضی مسائل و مارک زدن ها هرگز علاقه ای به جوشیدن و گرم گرفتن با این و آن را نداشتم "

شگفت آور آنکه تقی شهرام و دیگر زندانیان وابسته به سازمان آنگاه که از زندان رها شدند ، هیچ گاه دید خود را درباره نامبرده در هیچ نشریه ، مصاحبه و یا در یک سخنرانی آشکار نکردند و از روی همکاری او با ساواک پرده برنداشتند .

از سوی دیگر برخی از سازمانهای جهانی مانند سازمان عفو بین المللی که در وابستگی آن به استخبار جهانی تردیدی نیست ، به شکل پیوسته و پیگیر طی نامه هایی به شاه و دیگر مقامات رژیم واژگون شده از حال و روزگار او در زندان جویا می شدند و آسایش و رفاه برای او درخواست می کردند .

از سفارت رژیم شاه واژگون شده در " برلن " به وزارت خارجه نوشته اند :

".....تعدادی کارت که سازمان به اصطلاح " عفو بین الملل " به نام مسعود رجوی چاپ نموده و با امضای افراد وابسته به این سازمان در سوئیس طی هفته گذشته به این سفارت واصل شده عیناً به پیوست ایفاد می گردد .

ضمناً رونوشت شش عریضه تقدیمی به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در مورد مسعود رجوی به امضای بعضی از اعضای سازمان مذکور به این سفارت فرستاده شده که به ضمیمه ارسال می گردد .

سفیر شاهنشاه آریامهر _ اسدالله فهیمی "

نمونه ای از نامه سازمان عفو بین الملل درباره نامبرده گراور شده است .

راستی مسعود رجوی در آن روز و روزگار چه شخصیت سیاسی ، علمی و انقلابی داشت تا از سوی مقامات جهانی ، سازمانهای بین المللی و عناصر مرموز در بسیاری از کشورها مورد پشتیبانی قرار گیرد و از سال ۱۳۵۰ تا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی نامه ها ، تلگرامها و کارت پستالهایی در پشتیبانی از او به سوی ایران ادامه داشته باشد ؟ چرا درباره دیگر همکاران او در سازمان و دیگر زندانیان سیاسی چنین برنامه ای تدارک نیافت و حتی نامه ای یا تلگرامی از سوی سازمان یا عناصری از مردم جهان به ایران نرسید ؟ آیا مسعود رجوی تنها زندانی سیاسی بود که در آن روزگار در زندان شاه به سر می برد ؟ آیا از بستگان و دوستان دیگر زندانیان سیاسی هیچ کس در برون مرز نمی زیست تا عناصر و سازمانهایی را به نامه پراکنی و پشتیبانی از آنان وادارد ؟ آیا اصولاً بستگان و دوستان دور و نزدیک زندانیان سیاسی می توانستند سازمانها و چهره های مرموزی را در جهان به این گونه پشتیبانیها و موضع گیریها وادارند ؟ ! چنانکه آورده شد سازمانهای جهانی مانند عفو بین الملل شاید درباره شخصیتها، رهبران و چهره هایی که پایگاه مردمی دارند در برهه ویژه ای به پشتیبانی برخیزند تا از این راه برای خود و در میان ملتها پرستیژی به دست آورند .

لیکن درباره افراد گمنامی مانند مسعود رجوی این گونه پشتیبانی ها و نامه پراکنیها نه در برهه ای کوتاه ، بلکه در درازای سالهایی که در زندان به سر می برده است ؛ نمی تواند جریانی عادی و دور از بند و بست های سیاسی پشت پرده باشد .

و باید گفت که پشتیبانی امروز استخبار جهانی و نفتخواران جنایت پیشه بین المللی از مسعود رجوی ریشه در گذشته های دور دارد و از سرسپردگی ها و بند و بست های دیرینه او با کانونهای جاسوس پروری جهان رویش یافته و انگیزه این گونه پشتیبانی در دیروز و امروز یکسان است و یک هدف را دنبال می کند .

لیکن این پشتیبانی در آن روز به نام " سازمان عفو بین الملل " و یا به نام فلان شهروند سوئدی ، ایتالیایی وانجام می گرفت و امروز تا پایه ای پرده ها بالا رفته است و انگیزتگان اصلی مسعود رجویها ، خود را نشان داده اند .

از این رو امروز " نمایندگان کنگره آمریکا " و برخی از دولتمردان و مقامات اروپا به شکل آشکار از او پشتیبانی می کنند و در توانمندی او می کوشند .

انگیزه جاسوس پروران بین الملل از توان بخشیدن به عناصری مانند مسعود رجوی نیز جریان نوینی نمی باشد . بلکه دنباله دسیسه و توطئه ای است که از دو صده گذشته تا کنون از سوی استعمارگران و مهره های کاآزموده آنان در کشورهای اسلامی رواج داشته است و آن انگیزه به صحنه آوردن انقلابی نماها ، روشنفکرمآبها و مبارزان قلابی و ساختگی در راه کنار زدن ، بدنام کردن و به شکست کشاندن رهبران راستین انقلاب و مبارزان اصیل و به بیراهه بردن جنبشهای اسلامی می باشد.

از این رو پیوسته در کنار سید جمال الدین اسد آبادی ، میرزا ملکم خان در کنار شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی ، تقی زاده و " پیرم خان " در کنار میرزا کوچک خان ، حیدر عمو اوغلی ، احسان الله خان ، در کنار شهید سید حسن مدرس ، تدین ، تقی زاده ، سلیمان میرزا و در کنار سیدابوالقاسم کاشانی ، اللهیار صالح ، دکتر بقایی تراشیدند و به دست آنان بزرگترین آسیب ها را به جنبشهای اسلامی وارد کردند .

در پی اوج نهضت اسلامی ایران به رهبری امام ، چون " جبهه ملی " و " نهضت آزادی " دیگر توان نقش بازی کردن در صحنه سیاسی ایران را نداشتند ، بازیگران پشت پرده بر آن شدند که برای رویارویی با آن نهضت و از پشت خنجر زدن به امام نیروی تازه نفسی را به صحنه آورند .

از این رو یکباره " سازمان مجاهدین خلق " یا به عرصه سیاسی ایران گذاشت و در میان کادر مرکزی این سازمان ، مسعود رجوی به علت ویژگیهایی که داشت مأموریت های ویژه ای بر دوشش گذاشته شد و دستگاههای جاسوس پروری جهانی روی او سرمایه گذاریهای فراوانی کردند و باید گفت که در این سرمایه گذاریها تا پایه ای کامیاب بودند .

ویژگیهای مسعود رجوی را که مایه امید و نوید استخبار جهانی نسبت به او شد می توان این گونه شماره کرد :

۱ _ گرایش و ارتباط به سازمانهای مرموز جهانی به وسیله برادرهای خود : کاظم و صالح .

۲_ زبونی : ترس و ناتوانیهای روحی که در او آشکارا دیده می شود . از این رو بنابر اعتراف خود او که در پیش آورده شد ، با دیدن مأموران ساواک به شدت ترسیده و "ترس او به انتها رسیده " است ! و نیز ترس و وحشت او تا آن پایه بوده است که در دفاعیات خود نه تنها نام شاه را هرگز نبرده بلکه از آوردن نام ۲۸ مرداد ۳۲ نیز بیمناک بوده است .
از این رو در دفتری که به نام دفاعیات او پراکنده ساخته اند آمده است : ".....در ۲۸ که سال و ماه آنرا نمی گویم "
بنابر اعتراف او در بازجویی : آنگاه که تیمساری در مشهد به او پرخاش می کند از شدت زبونی به گریه می افتد و " به زور از گریستن خودداری " می کند !

۳_ خودخواهی و خودپرستی بی حد و مرز : تا آن پایه که در بازجویی ها و در دفاعیات خود در دادگاه نظامی به شکل چشمگیر و زننده ای " منم ، منم " کرده است ! در بازجویی های او این فرازها در خور نگرش است :
" من خود به زودی در این موارد صاحب نظر شدم "
" من خود به علت مطالعاتم در این کار زیادتر وارد بودم "
" همیشه جزء ممتازترین شاگردها بوده ام و معدل کل تحصیلاتم در دانشکده حقوق (۳/۱۱) یعنی بالاتر از (ب) است "
در دفتری که به نام دفاعیات او پراکنده شده آمده است :
" من هفده سال درس خوانده ام و به اندازه خودم مطالعه کرده ام "
" من که حرف می زنم می خواهم شنونده داشته باشد "

۴_ جاسوس مآبی و سازش پذیری : از این رو چنانچه گذشت ، مسعود رجوی در نخستین برخورد و گفتگو به ساواک سخن از همکاری به میان می آورد و برای هر گونه خیانت و دوندگی اعلام آمادگی می کند و سرانجام بنابر نوشته ساواک :
" کمال همکاری را در معرفی اعضای سازمان به عمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مرموز مؤثر و مفید واقع بود و پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه ای با مأمورین به عمل آورده است . "
در پی گریز از ایران نیز می بینیم به شکل رسمی و به گونه آشکار ، خود را به آغوش استکبار غرب و سازمانهای جاسوس پروری جهانی می اندازد و برای همیشه واژه "امپریالیسم " را از قاموس سازمان حذف می کند .
نیز به دنبال بیرون راندن او از فرانسه از سوی مردم آن کشور در برابر صدام تا آن پایه خواری و ذلت پیشه می کند ، که به شکل یک جاسوس پادو و خبر چین روز مزد در می آید .
این گونه پادویی ، جاسوس پیشگی و نوکرمآبی را در میان ضد انقلاب های دیگر ایران که اکنون سر در آستانه بیگانگان سائیده اند ، دست کم به شکل آشکار کمتر توان یافت .

۵_ پررویی و بی پروایی : او روزی و روزگاری تندترین شعارها را بر ضد آمریکا سر می داد و اعلام می داشت که :
" دشمن اصلی ما استعمارگران جهانخوار آمریکایی هستند که..... "
" روز گذشته با نهایت خوشوقتی و افتخار از رأی محکومیت ایران در سنای آمریکا اطلاع حاصل نمود چنین است که رأی محکومیت مجازاتهای انقلابی را که در حقیقت رأی محکومیت مردم و انقلاب ایران است بایستی به تمام این خلق قهرمان و رهبر انقلاب تبریک گفت و آن را گرمای شمرد ، چرا که هیچ چیز افتخار آفرین تر از محکومیت مردم و انقلاب ایران از جانب امپریالیستها و صهیونیستهای جنایت کار نیست "

" تأکید می کنیم که دشمن اصلی خلق ایران و همه خلق های جهان همچنان امپریالیستهای جهانخوارند . امپریالیست هایی که خلق قهرمان الجزایر و ویتنام و غیره را قتل عام کردند "
" دشمنان خلق دقیقاً خواستار آنند تا مبارزه ضد استعماری آمریکائی فراموش شود "
" تمام بدبختی های ملت ما از امپریالیسم به سر کردگی امپریالیزم آمریکا بوده "
".....مجاهدین خلق ایران بار دیگر موضع گیری انقلابی امام خمینی مبنی بر تحریم هرگونه مذاکره و سازش با فرستادگان استعمارگران آمریکائی را به دیده تحسین و ارج فوق العاده نگرسته و بدین وسیله به تمام مردم ایران و شخص آن حضرت تهنیت می گویند . "
" بار دیگر آخرین فریاد شهیدان " بعد از شاه نوبت آمریکاست " را یادآوری نموده و این سخن امام خمینی را تکرار می کنیم که "هرگونه مذاکره و سازش و کنار آمدن با آمریکا ممنوع " و به اعتقاد ما از جانب هر کس که باشد در زمره گناهان کبیره است "
" اقدام تجاوزکارانه نظامی آمریکا برای آزادی گروگانها ، بار دیگر این حقیقت را روشن می کند که بین خلق ها و امپریالیزم هیچ رابطه ای جز اسارت یا نبرد نمی تواند وجود داشته باشد "

" انقلاب ایران ثابت کرده است که هر قطره خونی که در نبرد رهائی بخش ضد امپریالیستی و اسلامی ما بر علیه امپریالیست ها به زمین می ریزد ، تنها به عمق دریای خونی که بین خلق ما و جنایتکاران آمریکائی وجود دارد ، می افزاید "
و امروز سازمان با یک دنیا بی شرمی و گستاخی بر خود می بالد که از سوی کنگره آمریکا ، رئیس جمهوری آمریکا ، کاخ سفید و مقامات بلند پایه آمریکا مورد پشتیبانی قرار گرفته است !!

۶_ زن بارگی و هوسرانی : از دیگر ویژگیهای مسعود رجوی که مایه امید کارگردانان پشت پرده می باشد ، (البته این ویژگی را بیشتر اعضا و کادرهای بالای سازمان دارا هستند) هرزگی ، شهوت پرستی و غوطه ور شدن در لجن زار فساد و تباهی است که نمونه آن " تصاحب " همسر ابریشمچی می باشد .

جاسوس پروران جهانی این حقیقت را به درستی دریافته اند که انسانهای زن باره و هوسباز خطری ریشه ای برای استکبار جهانی نمی توانند پدید آورند ، بلکه به عنوان شیوه ای که در برابر خواسته های جنسی خود به زانو در می آیند ، در برابر آز و آرمان استعمارگران نیز به آسانی سر تسلیم فرود می آورند و به هر جنایت و خیانتی تن در می دهند .

از این رو جهانخواران برای آنکه بتوانند بر کشوری سلطه پیدا کنند در گام نخست فساد و فحشاء را در میان مردم آن کشور رواج می دهند و آنگاه که ملتی را به عیش و نوش ، هرزگی و هوسرانی سرگرم می کنند بر آنان می تازند و آنان را زیر سلطه استعماری خود گرفتار می کنند .

۷_ کینه و عقده : از دیگر ویژگی های نامبرده کینه توزی است . در این باره به بازگو کردن یکی از اعتراف های او در بازجویی بسنده می کنیم ، او در این اعتراف نامه این گونه خود را نمایانده است :

" بعد از سه روز دوندگی بالاخره مرا مراجعه دادند به یکی از تیمساران آستان قدس که به آن عریضه (که طلب کمک می کرد) رسیدگی کند ، تیمسار مرا که جز نیک خواهی قصدی نداشتم چنان تحقیر کرد و به توجه به توجه ، برو به دنبال کارت گفت که به زور از گریستن خودداری کردم ، در عوض دو سه شب در خواب می دیدم که تیمسار را در زیر لگد گرفته ام و اینسان عقده بی قدرتی خود را در عالم رؤیا حل شده می یافتم

شایان نگرش است که این رویداد بنا بر اعتراف نامبرده در کشیده شدن او به مبارزه قهرآمیز و مسلحانه نقش بسزایی داشته است .
۸_ نادانی و بیسوادی : مسعود رجوی اصولاً سواد اسلامی نداشت . از الفبای احکام اسلام بیگانه بود . او اسلام را در پای کلاس درس حسین احمدی روحانی شناخته بود که نامبرده اصولاً به اسلام باورمند نبود و دم زدن او از اسلام تنها برای فریب مسلمانان و علما و روحانیون بود .

از این رو آنگاه که در نجف به دیدار امام شتافت و کوشید که با دم زدن از قرآن و نهج البلاغه امام را بفریبد و در امام گیری پدید آورد ، زیربنای اعتقادی او تا آن پایه بود که امام او را در همان نخستین دیدار شناخت و به نقشه و نیرنگ او از دم زدن به اسلام و قوانین پی برد و از این رو " دست رد بر سینه نامحرم زد " .

روشن است که شاگردی که در مدرسه چنین استادی درس اسلام شناسی فرا گرفته باشد تا چه پایه ای خواهد شد و پایداری او در پیروی از اصول اسلامی تا چه پایه ای خواهد بود ، گفته اند :

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

حسین احمدی روحانی تا آن پایه از اسلام بیگانه بود که " مارکسیسم " را از اسلام برتر و اصولی تر یافت . از این رو در سال ۱۳۵۳ همراه شماری از کارگزاران سازمان تغییر ایدئولوژی داد و مارکسیست شد . و مسعود رجوی که در مدرسه چنین استادی درس خوانده بود چگونه می توانست مسلمانی باورمند و درستکار باشد ؟!

بی تردید دم زدن او از اسلام نیز برای فریبکاری و خودنمایی در میان جامعه اسلامی بود ، و کارگردانان پشت پرده به درستی به او فهمانده بودند که در کشوری مانند ایران بدون تکیه بر اسلام نمی توان پایگاه مردمی به دست آورد و کامیاب گردید .

از این رو رجوی بر آن شد برخلاف روش دیگر همراهان خود از تظاهر به اسلام و مسلمانی دست نکشد و با این ترفند آسیبی را که مارکسیستها ، پیکاریها ، " فدائیهها " و دیگر گروه ها و گروهک های الحادی نتوانستند بر اسلام و انقلاب اسلامی وارد کنند ، او به " خدا و خلق " به آسانی وارد کرد و برخی از خواسته ها و نقشه های شیطان بزرگ و دیگر دشمنان اسلام را به خوبی برآورده کرد .

سازمان در سرآشویی فروپاشی

در پی پخش " بیانیه اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان " و گسترش این خبر که سازمان یکسره ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینسم را پذیرفته است ، و برملا شدن دوروییها و نیرنگ بازیهای کارگزاران سازمان در میان مردم ، موجی از خشم و نفرت نسبت به آنان در میان ملت مسلمان ایران پدید آمد .

مردم قهرمان پرور ایران که همه هستی خود را در راه توانمندی و پیشرفت سازمان به کار گرفته بودند ، یکباره دریافتند که به آنان خیانت شده است و شماری از عناصر دورو و دروغگو و بی بند و بار به نام "مجاهد" بازیگر صحنه شدند .
جوانان آنان را به بیراهه کشانیدند ، از دسترنج و دارایی آنان در راه هوسرانیها و بیراهه پویی های خود بهره برداری کردند و به دین ، ناموس و کشورشان خیانت روا داشتند .

از این رو سازمان پایگاه مردمی خویش را یکباره از دست داد و پیوند آن با ملت گسسته شد و از یاری و مدد مردمی باز ماند .
برداشتن آیه قرآن از بالای آرم ، بیش از آنکه دهن کجی به جامعه اسلامی باشد ، مایه رسوایی و ناتوانی سازمان به شمار می آمد .
چه بسا افرادی که هنوز از ریشه جریان "تغییر ایدئولوژی سازمان" آگاهی نداشتند و به ماهیت ضد اسلامی کادر رهبری پی نبرده بودند ، لیکن وقتی آرم سازمان را بدون آیه قرآنی دیدند ، این را به پای ناتوانی ، بی پایگی و سستی سازمان به شمار آوردند .

محسن سید خاموشی در بازجویی های خود از زبان یکی از دانشجویان به نام حسن جهانی آورده است :
"..... او می گفت مجاهدین آیه را از روی آرم خود برداشته اند یا نشان دهنده این موضوع است که مجاهدین به خاطر وحدت با فدائیان و مارکسیستها آیه را برداشته اند و این موضوع نشان دهنده ضعف مجاهدین است و یا اینکه نشان می دهد عده ای از مجاهدین مارکسیست شده اند و این باز نشان دهنده ضعف مجاهدین است . او معتقد بود که مارکسیسم و مذهب هیچ موقع کنار هم جمع نمی شوند ."

سازمان برای آنکه خود را از "انزوا" بیرون آورد بر آن شد که به خیزش تاکتیکی و چشم گیر دست زند و رعد و برقی به راه اندازد تا دیده ها را خیره سازد و دلها را به سوی خود کشاند !
از این رو برنامه ترور چند تن از مستشاران آمریکا را در دستور کار خود قرار داد و در سپیده دم روز شش شهریور ۱۳۵۵ سه تن از درجه داران آمریکایی را در تهران از پای درآورد و با کامیابی از صحنه گریخت .
کارگردانان "پیام مجاهد" این عملیات را از "مسلمانان مجاهد" وانمود کردند و نوشتند :
"..... فرزندان قهرمان خلق ما ، مسلمانان مجاهد ، راه را بر ماشین حامل سه تن از جاسوسان آمریکائی در تهران نو می بندند و سه نفر آمریکائی سرنشینان آنرا اعدام می کنند"

لیکن این "عملیات" هرگز نتوانست ملت ایران را فریب دهد و دید آنان را نسبت به سازمان دگرگون سازد . خشم و نفرت مردم از سازمان روز به روز فزونی می یافت و سازمان هر روز بیش از پیش از صحنه سیاسی ایران دورتر می شد .
کادرها ، اعضا و سمپاتهای سازمان که از سوی ملت ایران رانده شده بودند و از درون نیز با آسیب های پیاپی روبرو بودند یکباره خود را باختند .

نومیدی ، سردرگمی و آشفتگی در سازمان رو به فزونی نهاد و آنان را به کشمکشها و بگومگوهای درون گروهی کشانید و توان سازمان را برای دست زدن به "عملیات پارتیزانی" به شدت کاهش داد .
مرکزیت برای پیشگیری از فروپاشی سازمان ، افزون بر تصفیه خونین درون سازمان به درگیری قلمی با دیگر گروه ها دست زد و چنانکه پیشتر آورده شد نوشته ای نزدیک به چهار صد صفحه زیر عنوان "مسائل حاد جنبش ما" به چاپ رسانید و در آن به "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" پرخاش کرد .

که چرا با "سازمان جبهه ملی" که سازمانی غیر نظامی و برون مرزی است ، پیوند ارگانیکی دارد و اصولاً "سازمان چریکهای فدائی خلق" چگونه یک جریان صنفی دانشجویی برون مرزی را "جریان سوم" می نامد و آن را همراه و همپای "نیروهای انقلابی" "درون مرزی قرار می دهد !

مرکزیت سازمان در این خیمه شب بازی به همین اندازه بسنده نکرد ، بلکه به دنبال آن نوشته ۴۰۰ صفحه ای دفتر دیگری زیر عنوان "ضمیمه ای بر مسائل حاد جنبش ما" بیرون داد !
و بدین گونه جوانان فریب خورده سازمان را دلخوش کرد که سرگرم مبارزه است !! به ویژه آنگاه که "سازمان جبهه ملی بخش خاورمیانه" به پاسخگویی دست زد و نوشته هایی زیر عنوان های "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان" ، "مسائل حاد جنبش مجاهدین" و "مشکلات و مسائل جنبش" را یکی پس از دیگری پخش کرد ، که مایه سرگرمی افراد وابسته به سازمان برای مدت بیشتری فراهم آمد!

از دیگر خیمه شب بازی های سازمان پخش نامه مجتبی طالقانی به پدرش بود . سازمان برای به دست آوردن آبروی از دست رفته و پوشانیدن رسواییهای خود ، جوانی ناآگاه و بی دانش را که به راستی از الفبای مسائل اسلامی بی خبر بود ، بر آن داشت تا در نامه ای به پدر خود پذیرش ایدئولوژی الحادی خویش را اعلام دارد .
تا در میان مردم اینگونه وانمود گردد که چون پسر آقای طالقانی به اسلام پشت کرده و راه سازمان را پذیرفته است ، بنابراین در درستی

راه سازمان تردیدی وجود ندارد!! بی خبر از اینکه ملت مسلمان می دانند که نه پسر طالقانی از پسر نوح داناتر است و نه طالقانی از حضرت نوح به خدا نزدیکتر .

سازمان که به سبب از دست دادن پایگاه مردمی و رانده شدن از سوی توده ها ، دیگر توان دست زدن به " عملیات پارتیزانی " را نداشت برای آنکه به شکست ، بی آبرویی و رسوایی خود در میان ملت ایران اعتراف نکند ، دست به خیمه شب بازی دیگری زد و یکباره این تز را پیش کشید که :

" تا سال ۵۵ شرایط عینی جامعه و وضعیت انقلابی آن اجازه کاربرد تبلیغ مسلحانه را می داد و مشی چریکی در این رابطه مشی درستی بود ، ولی پس از این به علت رکود در وضعیت انقلابی تبلیغ مسلحانه نادرست ، بنابراین مشی چریکی بایستی جای خود را به کار سیاسی بدهد"

و بدین گونه گام به گام و بی سر و صدا زمینه را برای بیرون رفتن از صحنه سیاسی ایران فراهم ساخت و به گفته خود " با تئوری رکود ، به بن بست رسیدن مشی چریکی و شکست فضاحت بار سازمان را آشکار کرد ."

بدین گونه از سال ۱۳۵۵ تز خیزش چریکی از سوی سازمان به شکل ریشه ای رد شد و بحران شدید سازمان را فرا گرفت ، درگیری ، کشمکش و بگومگو در درون سازمان اوج گرفت و جدائیها و انشعاب هایی به همراه آورد .

گروهی از اعضای سازمان که از سیاست ، کارکرد و رفتار جنایت بار مرکزیت با همکاران خود سخت خشمگین و اندیشناک بودند ، به انشعاب دست زدند و از سازمان جدا شدند .

بخشی جدا شده در یکی از نوشته های خود پیرامون زمینه و انگیزه جدایی گروه خود آورده است :

" اما این بار شرایط جدیدی در سازمان فراهم آمده بود که در اثر آن جریان توده ای امکان برآمد روز افزون و بی بازگشتی را می یافت . این شرایط که سرچشمه آنرا باید در رشد و غلبان جنبش کارگری و توده ای جستجو کرد ، عبارت بودند از : شکست کامل مشی چریکی و قرار گرفتن آن در بن بست یک بحران خرد کننده سیاسی ، تضعیف بندهای سلطه طلبانه رهبری دور شدن عنصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی ، اینها به علاوه مساعدت عوامل دیگری ، مجموعه آن شرایطی بود که باعث می گشت این بار جریان توده ای از برابر انتقادات ارتجاعی و هیستریک جریان رهبری عقب ننشیند در شرایطی که تئوری رکود ، سازمان را به بند کشانده بود و عملکرد قبلی سازمان در پهنه اجتماع ، از قبیل اعدامها ، برخورد با فدائیهها و نحوه برخورد با نیروهای مذهبی و بیش از پیش او را به انزوا کشانده بود جریان توده ای آهسته آهسته از زیر به رو می آمد و ذره ذره جریان حاکم را پس می راند .

این جریان توده ای سمت اصلی حمله خود را بر اساس همان درک غریزی خود بر علیه " آنارشیسم " و بر علیه " شبه تروتسکیسم " نشانه گرفته بود . هر چند که این حرکت از جانب رهبری باز هم سرکوب می شد ولی به تدریج پس از ۹ ماه تلاش مستمر و کار توده ای (از اول سال ۵۶ تا آذر ماه) مشی چریکی و تمامی تئوریهای آن که در توجیه آن ارائه شده بود ، تز دو مرحله و رکود که قبلاً رد شده بود در بخش داخل به طور قاطع نقد و رد شد . و مسئله اعدام ها نیز در بسیاری از جمعها نقد و ماهیت آن افشا و برملا گشت . بدین ترتیب دو قدم اساسی یکی از لحاظ رد قاطع مشی چریکی و دیگری از لحاظ شکستن حاکمیت " اندیشه شبه تروتسکیستی " در سازمان برداشته شد . در حالیکه این تغییرات در سازمان پیش می رفت . " رهبری استراتژیک " در سازمان تازه در دیمه از وجود برخی انتقادات به مشی چریکی سخن می گفت

در آذر ماه ۵۶ در جریان رو به گسترش انتقادی موضوع اعدامها که دیگر ماهیت واقعی آن بر اعضا معلوم شده بود و از جانب رفقای داخل رد و نفی می شد اما رهبری هنوز در مقابل انتقادات موضع گیری نمی کند.....

..... مسلم است که جریانی چنین انحرافی ، نمی توانست با سیر رو به رشد جریان توده ای همگام شود به همین لحاظ نیز پس از نقد و برخورد نظرات و اندیشه های حاکم که طی ۵ سال سازمان را تحت رهبری خود گرفته بود و پس از تصفیه حساب با مشی چریکی ، اندیشه های تروتسکیستی و آنارشیستی و پس از شکست مقاومتها و کارشکنی های رهبری در هر گام پیشرفت جریان انتقادی و پس از دریافت این واقعیت که رهبری به طور کامل راه خویش را از راه جریان سالم توده ای جدا نموده است ، با تأیید قاطع اکثریت عناصر اصلی این جریان یعنی کادر رهبری از سازمان اخراج گردیدند ."

بدینگونه تقی شهرام و دار و دسته او در پی جنایت ها ، جلادی ها و خونریزی ها و فرو پاشاندن سازمان و پراکندن این اندیشه که " مشی چریکی نادرست است و باید جای خود را به کار سیاسی دهد " و جو سازی گسترده برضد اسلام و به گمان خود کنار زدن اسلام از صحنه سیاسی ایران ، سرانجام از سازمان کنار گذاشته شدند و ناگزیر راه گریز از ایران را در پیش گرفتند و به دیار غرب شتافتند !

سازمان در پی آشکار ساختن ایدئولوژی خود و کنار گذاشتن مبارزه چریکی ، با دسته بندیهای درون گروهی روبرو شد و پراکندگی ژرفی در آن پدید آمد . دیری نپایید که سازمان چند بخش شد و سازمانهایی از درون آن سر بر آورد !

سازمانهای " پیکار " ، " نبرد " ، " آرمان " از پیامدهای این پراکندگی و دسته بندیهای درون گروهی بود .

البته انشعاب در سازمان تنها به سه گروه یاد شده پایان نیافت. این رشته سری دراز داشت و تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی دسته بندی و گروه گروه شدن در سازمان ادامه یافت. از سوی دیگر اعضای به ظاهر اسلامی سازمان که بیشتر آنان در زندان به سر می بردند دچار دسته بندیهای گوناگونی شدند و دسته ها و گروه هایی از خود به یادگار گذاشتند!

باند رجوی، باند میثمی، "مجاهدین خلق مسلمان" از پیامدهای درگیریها و کشمکشهای درون سازمانی بود.

گذشته از گروه های یاد شده برخی از اعضای مسلمان سازمان که دریافتند با پیوستن به سازمان در دام دورویان و فریب کاران افتاده و از اسلام و خدا فرسنگها دور شده اند، از سازمان به شکل ریشه ای جدا شده و سازمانهایی به نام "امت واحده" "منصورون" و پدید آوردند.

و بدین گونه ایران از سال ۱۳۵۵ شاهد فروپاشی اساسی تئوریک مبارزه مسلحانه در سازمان هایی بود که ادعای پیشتازی و خیزش چریکی داشتند.

این سازمانها در پی سالها خیانت، فریب و نیرنگ بازی، یکی پس از دیگری از مبارزه قهرآمیز دست کشیدند و اعلام کردند که "رژیم کمپرادوری را نمی توان از طریق مبارزه مسلحانه در شهرها شکست!"

آنان بر این باور بودند: "قبل از اینکه طبقه کارگر نوپای ایران مراحل حرکتهای صنفی - سیاسی خود را طی کرده باشد، انتظار قیامهای شهری و فرو ریختن بساط رژیم شاه محال و غیر قابل تصور است!!"

این اندیشه تنها از آن گروه هایی نبود که ایدئولوژی سازمان را بر ملا کرده و به انشعابهایی دست زده بودند، بلکه آنان که به ظاهر خود را مسلمان وانمود می کردند و ایدئولوژی سازمان را با گستاخی فراوان اسلامی می نمایانند نیز از درون زندانها همین دیدگاه را داشتند. و بر این باور بودند تا نمایندگان راستین خلق (کارگرا و کشاورزا) به صحنه نیایند و بنا بر شیوه "اصالت ابزاری" و ماتریالیسم تاریخی به پا خیرند، خیزش قهرآمیز راه به جایی نمی برد! و بردی ندارد.

آنان در برون و درون زندان سرگرم این گونه تحلیل ها و تئوریهایی پیشرفته علمی و دیالکتیکی بودند که نهضت امام آرام آرام اوج گرفت و ملت مسلمان ایران را به خیابانها آورد و زمینه پیدایش انقلابی اسلامی را فراهم کرد.

پایه و شکست سازمان :

با بررسی که تا کنون از راه رفتار و اندیشه سازمان شد عوامل شکست و از صحنه دور شدن سازمان تا پایه ای به دست آمد، لیکن برای پندگیری و درس پذیری درست از گذشته های سازمان، بایسته است که مایه و انگیزه شکست سازمان را به شکل کوتاه و گذرا بدین گونه شمارش کنیم:

۱ - سازمان از دل بکر توده ها بر نیامده بود، زبان او برای مردم بیگانه بود، سازمان از اندیشه لیبرالها، ملی گراها، روشنفکرآبها و در واقع "فراماسونها" مایه می گرفت. چنانکه پیشتر مورد بررسی قرار گرفت، "روشنفکران" ایرانی هیچگاه با زبان ملت سخن نگفته اند و با مردم حرکت نکرده اند.

از این رو پیوسته از ملت بیگانه بوده اند. بنیانگذاران سازمان که از دست پرورده های "روشنفکران" و ملی گراها بودند در پی ۸ سال تلاش و مبارزه تنها در میان شمار ناچیزی از دانشگاهیان و قشر کمی از دانش آموزان توانستند جای پایی برای خود پیدا کنند.

لیکن هیچگاه نتوانستند با مردم سخن بگویند و توده ها را بسوی خود کشانند. و اگر یاری و مدد پیشوایان مبارز مذهبی و روحانی به آنان نبود بی تردید تا همین اندازه نیز نمی توانستند در زیر ضربه های پیاپی رژیم شاه بایستند و پایداری کنند.

۲ - حرکت آنان بر پایه دورویی و دروغ، چشم بندی و فریب استوار بود. و بی تردید این گونه حرکتها که بر خلاف تکامل، پیشرفت و رشد انسان ها می باشد هیچگاه سامان نخواهد یافت و با کامیابی همراه نخواهد بود.

۳ - بر ملا شدن ایدئولوژی سازمان نقش به سزایی در شکست و به بن بست رسیدن سازمان داشت.

دانایان امت و مبارزان آگاه که به امید آمدن خیزش قهرآمیز اسلامی و پیشگیری از اوج و پیشرفت جنبشهای مارکسیستی به یاری سازمان شتافته بودند، به دنبال بر ملا شدن ایدئولوژی کارگزاران و کادر رهبری سازمان از یاری آنان دست کشیدند و آنان را به حال خود رها کردند.

و با از دست رفتن این پایگاه استوار و پولادین پایه سازمان رژیم شاه توانست با یورش پیاپی خود سازمان را از هم فرو پاشد و همه هسته های آن را ویران کند.

۴ - فساد اخلاقی و گرایشهای گزنده سکسی در درون سازمان، بسیاری از کارگزاران و سردمداران آن را از اندیشه های سیاسی و انقلابی تا حدی دور کرد و زمینه را برای رکورد و فروپاشی آن فراهم ساخت.

۵ _ دزدی ، کیف زنی ، جیب بری و دستبرد به مال مردم از سوی برخی از اعضای سازمان را باید خودکشی سیاسی سازمان به شمار آورد
۶ _ کشمکشها ، دست بندی ها ، تصفیه های خونین درون سازمانی و انشعابهای پیاپی و گوناگون نقش بسزایی در تباهی ، شکست و پایان دادن به نقش سازمان در صحنه سیاسی ایران داشت .

۷ _ وابستگی به برخی از ابرقدرتها و جاسوسی برای آنان که گزارشی از آن جسته و گریخته به گوش مردم می رسید مایه بدبینی و دوری گزینی توده ها از آنان می شد و ملت ایران را از آنان سخت آزرده و بدبین می کرد .
چنانکه در بررسی پیرامون این سازمان بارها یادآور شدم در وابستگی به بیگانگان و کارگردانی آنان در رشد و پیشرفت سازمان شاید تردیدی نباشد ، هر چند چگونگی این وابستگی و حد و مرز آن تا کنون به درستی مشخص نشده است .

این نکته نیز شایان نگرش است که اصولاً عناصر یا سازمان های وابسته به جاسوس های بین المللی کمتر از خود سند و مدرکی به جای می گذارند و از نخستین آموزشهایی که به آنان داده می شود رد گم کردن و از خود مدرکی به جای نگذاشتن است .

با این وجود می بینیم که وحید افراخته در اعترافهای خود گوشه ای از روابط سازمان با شوروی را این گونه برملا می کند :
” پس از ترور سرهنگ آمریکایی ، کیف دستی های آنها را برداشته پس از بررسی و ترجمه اوراق و نوشتجات داخل کیف های دو سرهنگ موصوف اعضا گروه متوجه می شوند که اطلاعات ذقیقیمی در مورد تأسیسات مستشاری ” آرمیش مک ” در ایران ، نحوه خرید هواپیماهای فاننوم از آمریکا ، نحوه پرداخت پول و سر رسید آنها ، پایگاه هائی که هواپیماهای فاننوم در آن مستقر می باشند ، تعداد هواپیماهای تحویلی به ایران در هر نوبت ، توضیحاتی راجع به پایگاه های نظامی مستشاران در ایران ، مطالبی درباره مشخصات باند فرودگاه ها و قابلیت استفاده از آنها ، اطلاعاتی در مورد خطوط ارتباطی تله کمونیکاسیون و محل پایگاه های جاسوسی ، تعدادی نقشه که با علائم رمز روی آن مشخص شده ، مشخصات تعدادی از مقامات ایرانی که با آمریکائیه در تماس هستند ، گزارشهایی در مورد مسافرت معاون شلزینگر به تهران و شهرستانها ، قبوض خرید اسلحه از آمریکا در کیف های مورد بحث وجود دارد اعضای کادر رهبری گروه تصمیم می گیرد که این اطلاعات را از طریق اعضای گروه در خارج از کشور در اختیار سفرای کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشورهای فرانسه یا انگلستان قرار داده و در قبال آن تقاضا نمایند تا از کمک های شوروی در مورد دریافت سلاح ، مهمات ، فرستنده رادیویی و همچنین تبادل و همکاری اطلاعاتی با یکدیگر ادامه تماس و برخوردار شوند ”
چنانکه پیشتر آورده شد ، ترور سرهنگ آمریکایی در سال ۱۳۵۵ آخرین ” عملیات ” چریکی سازمان به شمار می آمد . و از آن روزها تا پایان دوران ستم شاهی که ملت مسلمان ایران انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانیدند از این گروه ها و سازمان ها جنب و جوش چشمگیری دیده نشد .

مسعود رجوی و باند او در آن روز که کادر رهبری سازمان چهار اسبه بر اسلام می تاختند و شدیدترین آسیب ها را بر پیکر نهضت اسلامی ایران می زدند ، دم برنیاوردند و همه نیرو و توان خود را به کار گرفته بودند تا در درون و برون زندان با عالمان مبارز و اندیشمند رویارویی کنند و به آنان رخصت ندهند که ایدئولوژی سازمان را بر ملا سازند و نسل جوان را به ماهیت سازمان آشنا کنند .
لیکن آن روز که نهضت اسلامی ایران اوج گرفت ، توده ها را گام به گام به صحنه آورد و زمینه پیدایش انقلابی اسلامی فراهم گردید ، مسعود رجوی و باند او شتاب زده به صحنه شتافتند و ” اعلام موجودیت ” کردند و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از درون زندان اعلامیه دادند که :

” سازمان مجاهدین خلق ، سازمانی است که با ایدئولوژی اسلامی که در سال ۱۳۴۴ توسط محمد حنیف نژاد ، سعید محسن ، علی اصغر بدیع زادگان بنیانگذاری شد و ما ادامه دهندگان راه این بنیانگذاران می باشیم . ! ”
نکته در خور نگرش اینکه این اعلامیه از سوی ” نهضت آزادی ” برون مرزی پخش شد و بدین گونه کارگردانان پشت پرده آن نقشه ای را که به وسیله سازمان می خواستند پیاده کنند ، به دست مسعود رجوی و باند او دنبال کردند .
البته در نقشه و اندیشه شیطانی خود ناکام ماندند ، لیکن به دست این باند سخت ترین و بنیان افکن ترین آسیبها را بر پیکر انقلاب اسلامی نو پا وارد کردند .
اعلامیه ای که ” نهضت آزادی ” برون مرزی به نام ” سازمان ” همراه با مقدمه ای پخش کرده این گونه است :

بسمه تعالی

” بیانیه زیر از طرف کادرهای سازمان مجاهدین خلق ایران (داخل و خارج زندان) صادر و برای نهضت آزادی (خارج از کشور) ارسال گردیده است . ما خوشحالیم که این بیانیه در خرداد خونینی که مصادف با ششمین سالگرد شهادت بنیانگذاران سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران (۴ خرداد ۱۳۵۱) و پانزدهمین سالگرد قیام حماسه آفرین مردم مسلمان ایران در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به رهبری قائد امام خمینی و اربعین شهدای دوم قیام خونین قم (۹ خرداد ۱۳۵۷) و هشتمین سالگرد شهادت مجاهد بزرگ آیه الله سعیدی (۲۰ خرداد ۱۳۴۹) و اولین سالگرد شهادت متفکر انقلابی اسلام و یکی از بنیانگذاران نهضت آزادی (خارج کشور) شهید جاوید علی شریعتی انتشار می یابد .

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران
بیانه سازمان مجاهدین خلق ایران

- ۱ _ سازمان مجاهدین خلق سازمانی است که با ایدئولوژی اسلامی که در سال ۱۳۴۴ توسط محمد حنیف نژاد ، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان بنیانگذاری شد و ما ادامه دهندگان راه این بنیانگذاران می باشیم .
- ۲ _ جریان اخیر جریانی است انحرافی ، اپورتونیستی ، چپ نما که سردمداران آن به مجاهد و در نتیجه به جنبش خلق ایران خیانت کرده اند .
- ۳ _ جریان اخیر هیچگونه تغییری در تضاد جامعه ما ایجاد نکرده است ، دشمن اصلی همچنان رژیم و حامیان امپریالیست او می باشند .
- ۴ _ جریان اخیر حق هیچ گونه استفاده از نام مجاهد را نداشته ، نام مجاهد متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است که به همان آرم و سال تأسیس بدون هیچ گونه تغییری باید مورد استفاده قرار گیرد .
- ۵ _ ما با این جریان مبارزه می کنیم تا از بین برود ، مبارزه ما سیاسی و افشاگرانه است و شیوه های ارتجاعی از قبیل کشتن ، لو دادن و همکاری با پلیس را به کار نخواهیم برد .
- ۶ _ هیچ فرد یا گروه اسلامی نباید با این جریان همکاری داشته باشد ، هر گونه همکاری از نظر ما خیانت محسوب می شود .
- ۷ _ ما به همه نیروهای ضد ظلم ، ضد امپریالیسم و ضد ارتجاعی احترام گذاشته و از تجربیات و دستاوردهای مبارزاتی آنان استفاده می کنیم .
- ۸ _ مجاهدین اصیل ما در زندان با عناصر وابسته به این جریان هیچگونه رابطه سیاسی ، ایدئولوژیکی ، عاطفی نداشته . رابطه ایشان با آنها یک رابطه انسانی و حداقل صنفی (تنظیم امور داخلی زندان و برخورد با پلیس) است .
- ۹ _ ایدئولوژی ما اسلام مبتنی بر نگرش توحیدی است که در هر شرایط مدافع بالنده ترین و محروم ترین طبقات و نیروهای اجتماعی (مستضعفین) است . بنابراین عنصر مجاهد در مقطع کنونی تاریخ با ویژگیهای ضد امپریالیستی است در طریق مبارزه مسلحانه راه خود را به سوی آرمانهای توحیدی می گشاید ، مشخص می شود .
- ۱۰ _ مبرم ترین وظیفه ما در شرایط کنونی حفظ و حراست از میراث و دستاوردهای مبارزاتی سازمان و کوشش در جهت احیاء و بازسازی آن میراث می باشد .

فروردین ۱۳۵۷

سازمان مجاهدین خلق

مواضع امام در مقابل سازمان مجاهدین

کارگزاران سازمان به خوبی دریافته بودند که برای به دست آوردن پایگاه مردمی و رخنه در دل توده ها پیش از هر کار باید امام را به پشتیبانی از سازمان واداشت و از جایگاه امام در میان ملت برای سازمان بهره برداری کرد . از این رو نخست در پی ربودن هواپیمای تاکسی ایر از دبی و بردن آن به بغداد سازمان از راه غیر مستقیم فشارهایی بر امام آورد تا به پشتیبانی از ربایندگان هواپیما و سازمان آنان برخیزد .

لیکن این نقشه به سبب ژرف نگری امام _ چنانکه پیشتر آورده شد _ به بار ننشست و با شکست روبرو شد .

کارگزاران سازمان که بر این باور بودند امام را نیز _ مانند برخی از ساده اندیشان روحانی _ با تلاوت چند آیه قرآن و دم زدن از نهج البلاغه می توان شیفته و فریفته ساخت .

حسین احمدی روحانی را که ابزار فریب کاری بیشتری در چنته داشت و برخی از سوره های قرآن و خطبه های نهج البلاغه را " از بر " بود، به نزد امام فرستادند تا با فوت و فن ریاکارانه بتوانند امام را شیدای سازمان سازد و به پشتیبانی همه جانبه از سازمان وا دارد . و آن ترفندی را که ماسونهای دوران مشروطه بر ضد عالمان و رهبران آن دوران پیاده کردند ، درباره امام به کار گیرد ، امام را دست افزار آز و نیاز شیطانی و نفسانی سازمان سازد و نقشه ها و اندیشه هایی را که سازمان بر ضد عالمان و فقیهان اسلامی در درون دارد ، با پشتیبانی امام پیاده کند .

حسین احمدی روحانی در دیدار با امام از پاکي ، آزادگي ، وارستگي ، شايستگي و پرهيزگاري بنيانگذاران و اعضاي سازمان سخن ها گفت و ستايش ها کرد و کوشيد به امام بباوراند که اين گروه در راه پيشبرد آرمانهاي مقدس اسلامي به پا خاسته اند ! به پشتیبانی از اسلام و قرآن برخاسته اند ! و جز پیاده کردن قوانین اسلامی و هدف و انگیزه ای ندارند ! و برای آنکه امام را به درستی تحت تأثیر قرار دهد و شیفته و فریفته سازمان سازد آیه هایی از قرآن و خطبه هایی از نهج البلاغه را در نزد امام " از بر " خواند و تا آنجایی که توانست از خدا ، اسلام و مسلمانی دم زد و به اصطلاح معروف " جانماز آب کشید " . اين برنامه درست يكماه ادامه داشت . نامبرده به طور روزانه يك ساعت و گاهي بيشتري به دیدار امام در نجف اشرف می رفت و از قرآن و نهج البلاغه و آيين خدایي سخن می گفت ! و از سوی سازمان برای فداکاری در راه اسلام اعلام آمادگی می کرد ! و برای گرفتن اعلاميه ، از امام در پشتیبانی از سازمان پافشاری زیادی داشت .

ليكن اين شگردها و مقدس نمايها او نه تنها نتوانست امام را بفریبد ، بلکه مایه ذهنیت ، بدگمانی و دید منفی امام نسبت به سازمان گردید . امام بدون کوچکترین واکنشی در برابر سخن گفتن او از قرآن و نهج البلاغه و اظهار داشت ، پشتیبانی من از گروه نیاز به شناخت بیشتری از اعتقادات دینی و خط فکری و برنامه دراز مدت آنان دارد .

از این رو باید درباره آنان از علما و روحانیون آگاه تحقیق کند و نیز بایسته است که نوشته های سازمان پیرامون مسائل اعتقادی و سیاسی را مطالعه و بررسی کند !

حسین احمدی روحانی که هیچگاه چنین واکنشی را از امام انتظار نداشت ، در شگفت شد و برای آنکه امام به ماهیت سازمان و اندیشه های التقاطی کارگزاران آن پی نبرد ، برخی از نوشتار سازمان مانند " اقتصاد به زبان ساده " و را در دسترس امام قرار نداد و کتابی را که درباره قیام حضرت حسین (ع) از سوی سازمان نوشته شده بود و نیز کتاب راه انبیاء راه بشر را نزد امام برد .

امام به مطالعه این دو کتاب به لغزشهای فکری و بیراهه پویی سازمان تا پایه ای آگاهی یافت و روی کژاندیشی آنان در کتاب انگشت گذاشت و در کنار نوشتجات آنان نکته هایی را یاد آوری کرد .

حسین روحانی در پی پیروزی انقلاب اسلامی که دستگیر و محاکمه شد و مصاحبه تلویزیونی که در زندان اوین انجام داد ، از دیدار خود با امام در نجف اشرف این گونه یاد کرد "

" از جمله مسؤولیتهایی که باز به من داده شد و در خارج از کشور ملاقات با امام بود درباره این ملاقات از طرف داخل به من توصیه شد یعنی به من و تراب حق شناس توصیه شد که با امام تماس بگیرد و امام را در جریان مسائل داخلی و مسائل سازمان بگذارید و اگر امکان داشته باشد ایشان اعلامیه ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرف اعدام یعنی رهبران و مسؤولین مجاهد ما . من مسؤولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعائی که آن روز سمپات ما بود در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم که به جز جلسه اول که ایشان شرکت داشت برای معارفه ، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام ، مجموعاً ۷ جلسه طول کشید در حدود یکماه و هر کدام یک یا یک ساعت و نیم ، و در این مدت من در زمینه های مختلف با امام صحبت کردم ، بحث کردم . از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد گفتم مسائل داخل ایران و وضع سازمان ایدئولوژی سازمان ، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان و در همین رابطه هم دو کتاب که در اختیار داشتیم ، کتاب امام حسین و جزوه راه انبیاء به ایشان دادم و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الآن این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می توانم به روی نکاتی که الآن در ذهنم هست و تکیه بکنم ، از جمله مسائلی که ایشان بعد از مطالعه این کتابها نظر دادند این بود : یکی مسئله تحلیل ما از مسئله قیامت بود که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمی که دچار تغییر کیفی می شود ، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می دانستند و مواجه با آنچه که در قرآن هست .

مورد دیگر مسائل تکامل بود که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین ، که باز ایشان آن را مخالف به حساب احکام قرآنی می دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله مبارزه مسلحانه در ایران بود که می دانید ما در آنجا معتقد بودیم که یک مبارزه مسلحانه مبارزه ای است که می تواند توده ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه ای . و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می شود و از بین می رود . البته این مسئله ای بود که بعدها در بخش منشعب در سال ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم . در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه ، ایشان تأکید کردند که من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم و از آنها حتی اسم هم بردنم از آقای منتظری ، طالقانی و رفسنجانی و

دیگران و مطهری اسم بردند . ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می کنیم از طریق این آقایان ، ما نامه ای برای شما بفرستیم که البته گویا نامه هائی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که اگر باز هم آقایان موافق بودند ، من موافق باشم یعنی تصمیم نهائی را خود من اتخاذ خواهم کرد . به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه ای نبودند .

موضع سرسختانه و برگشت ناپذیر امام در برابر کج اندیشی ها و بیراهه پوییهای ژرف بنیانگذاران و اعضای مرکزی سازمان و اینکه امام هر گونه پشتیبانی از سازمان را به اصلاح فکری و تجدید نظر آنان پیرامون مسائل عقیدتی و ایدئولوژیکی موکول و وابسته کردند ، سازمان را سخت نگران و اندیشناک ساخت .

زیرا اگر در میان ملت ایران این حقیقت رواج می یافت که امام سازمان را به سبب انحراف های عقیدتی مورد پشتیبانی قرار نداده است ، نابودی و تباهی سازمان حتمی بود .

از این رو سازمان برای پیشگیری از چنین خطری به شگرهایی دست زد :

۱ _ با جو سازی و موج دورغینی که به سود سازمان در ایران پدید آورد کوشید که امام را به عقب نشینی وا دارد و بر آن دارد که از موضع سرسختانه خود در بیراهه پویی سازمان دست بردارد !

از این رو با ترفندها و نیرنگ های گوناگون بسیاری از علما و مقامات روحانی در سراسر ایران را بر آن داشت که سیل نامه پشتیبانی از سازمان را به سوی امام سرازیر کنند .

شاید بتوان گفت که جز شهید مطهری و برخی از علما آگاه بیشتر روحانیان مبارز با نامه ها و پیک های خود ، امام را به سختی زیر فشار قرار دادند که از سازمان پشتیبانی کند .

نمایندگان برون مرزی سازمان در میان مبارزان ایرانی که در کشورهای دیگر پراکنده بودند ، چنین رواج دادند که امام به سبب پشتیبانی نکردن از سازمان در میان ملت ایران کم ارج شده و به پرستیز او آسیب رسیده است !! و این دروغ را بسیاری باور کرده بودند . مبارزان ایرانی در اروپا و آمریکا و دیگر کشورهای غربی نیز با تأثیر پذیری از جوی که اعضا و افراد وابسته به سازمان پدید آورده بودند ، برای اینکه خود را مبارز و انقلابی بنمایانند در نشریه ها و روزنامه های خود در پشتیبانی از سازمان با یکدیگر به رقابت برمی خاستند و در نوشته های خود روی این نکته تکیه داشتند که بدون پشتیبانی از مبارزه مسلحانه در ایران نتوان مبارز بود و مبارزه کرد ! آنان نیز با نامه ها و پیک های خود از امام می خواستند که در ستایش از سازمان درنگ نکنند و با اعلام پشتیبانی از مبارزه مسلحانه ، آبرو و اعتبار بیشتری برای خود در میان ملت ایران به دست آورد !

۲ _ سازمان بنا بر آگاهی از نقش هواداران و " اطرافیها " در نزد برخی از مراجع و علما بر این باور بود که امام را نیز می توان از راه عناصری که به نام " هوادار " و " طرفدار " او در نجف اشرف گرد آمده اند ، تحت تأثیر قرار داد و به کار مورد دلخواه سازمان واداشت . از این رو برای فریب دادن و آلت دست کردن جوانان روحانی که در کنار امام بودند ، همه نیرو و توان خود را به کار گرفت و کوشید که آنان را سمیات خود سازد و در راه واداشتن امام به پشتیبانی از سازمان آنان را بسیج کند ، لیکن در این نقشه کامیاب نشد . زیرا روحانیان وفادار به امام هرگز فریب آنان را نخوردند و هر گونه همکاری با آنان را به پشتیبانی امام از سازمان موکول کردند . تنها در این میان یکی از روحانیون به نام سید محمود دعایی بود که همه نیرو و هستی خود را در اختیار سازمان گذاشت و عضویت سازمان را پذیرفت و بر آن شد که با به کار بستن شگردهایی امام را زیر فشار گذارد و به پشتیبانی از سازمان ناگزیر سازد ! لیکن هیچگاه نتوانست امام را تحت تأثیر قرار دهد و در موضع امام نسبت به سازمان دگرگونی پدید آورد و حتی گریه های تاکتیکی او نیز در امام کارساز نشد .

آقای دعایی پیرامون برخورد خود را امام درباره سازمان چنین آورده است :

" من سمیات این سازمان بودم ، من ساعتها با امام صحبت می کردم که بلکه بتوانم یک جمله از امام در یک اعلامیه بگیرم که به دفاع از سازمان و با یکی از افراد این سازمان باشد . در یک جلسه خاطریم هست که من بعد از یک ساعت و نیم صحبت گریه ام گرفت و شاید پنج دقیقه گریستم و نتوانستم حرف بزنم که بلکه بتوانم حمایت امام را از سازمان و از راه آنها و شیوه کار آنها کسب بکنم . امام مقاومت کرد . خود من سمیات این سازمان شدم و حتی بالاتر از سمیات رابطه ارگانیک با این سازمان داشتم چهار الی پنج سال در این رابطه کوشیدم به نفع این سازمان پیش امام یک کلمه تأیید بگیرم ، نتوانستم و این را هیچ کس نتوانست "

۳ _ سازمان کوشش داشت که از برخی نوشته ها و یا موضع گیری امام بر ضد شاه و یا در جانبداری از مبارزان و مجاهدان راستین راه اسلام به سود خود بهره برداری کند و به ملت ایران این گونه بنمایاند که هدف امام از این نوشته پشتیبانی غیر مستقیم از سازمان بوده است !

شیوه امام این بود که اعلامیه خود را پیش از چاپ و پخش در دسترس روحانیون مبارز که در نجف حضور داشتند قرار می داد تا پیرامون مطالبی که در آن اعلامیه آمده است ، پیشنهاد ، انتقاد و دیدگاه خود را با امام در میان گذارند .

آقای دعایی که در راه خدمت به سازمان از هر فرصتی بهره می گرفت درباره فرازی از اعلامیه امام که آمده بود : " با این استعمار

زدگان بی عاطفه با روی عبوس و چهره متنفر مواجه شوید " به امام پیشنه‌ها داد که به جای واژه " عبوس " ، " قهر آمیز " گذاشته شود . این پیشنهاد مورد پذیرش امام قرار گرفت و فراز بالا این گونه آورده شد! " با این استعمارزدگان بی عاطفه با روی قهر آمیز و چهره متنفر مواجه شوید. "

در پی پخش این اعلامیه ، نامبرده و دیگر دار و دسته سازمان در بوق و کرنا دمیدند که امام از مردم خواسته است در برابر رژیم شاه به مبارزه قهر آمیز دست بزنند و بدین گونه راه سازمان را ستوده است !!

کارگردانان پشت پرده سازمان که به درستی دریافته بودند که امام ، سازمان را هیچگاه پشتیبانی نخواهد کرد بر آن شدند که با " استفتایی " از امام پیرامون کمک به خانواده زندانیان سیاسی زمینه کمک های هنگفت به خانواده های وابسته به سازمان را فراهم کنند و بدین گونه راه را برای بهره برداریهای ناروای سازمان فراهم سازند .

از این رو دار و دسته " نهضت آزادی " برون مرزی نامه ای به امام نوشتند و نظر امام را پیرامون پرداخت حقوق اسلامی (خمس ، سهم امام ، زکوة و) به خانواده زندانیان سیاسی جویا شدند .

امام که از بهره برداریهای ناروای عناصر دور و ناسره از فتواها و دیدگاههای مراجع به درستی آگاهی داشت ، به گونه ای پاسخ داد که هیچگاه با سازمان سازگاری و برابری نداشته باشد .

لیکن سازمان از این فتوای امام برای غارت حقوق اسلامی بیشترین بهره برداری را کرد و در میان ملت ایران رواج داد که نظر امام یاری و مدد به خانواده های وابسته به سازمان بوده است .

متن پرسش و پاسخ این نامه چنین است :

" محضر مبارک حضرت آية الله العظمی خمینی دام جهاده
بعد عرض التحیه و السلام

با توجه به فتاوی حضرت آية الله در رساله شریفه توضیح المسائل در ابواب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و با توجه به بیانات آن حضرت در موارد عدیده راجع به وظیفه شرعی و فرعی همگان ، از حضرت مبارک استفتاء می شود که آیا می توان از وجوه شرعی برای کمک به مخارج خانواده زندانیان سیاسی استفاده کرد یا خیر و در صورت اجازه وجوه شرعی مذکور در کدام صنف از اصناف قرار خواهند داشت و حدود این اجازه تا چه میزان است .

و السلام علیکم و علی عبادالله الصالحین

بسم الله الرحمن الرحيم

اشخاصی که به حسب وظیفه شرعی الهیه و برای حفظ اسلام و احکام مقدسه آن و صیانت کشورهای اسلامی از سلطه اجانب خذلیم الله تعالی قیام به امر معروف و نهی از منکر با شرایط مقرر آن نموده اند و برای آنها در این انجام وظیفه گرفتاری از قبیل حبس یا قتل پیش آمده است و خانواده آنها محتاج به کمک و سرپرستی هستند مؤمنین از هر طبقه موظفند که با کمال حفظ احترام آنها به کمک و پشتیبانی آنها قیام کنند و حاضر نشوند به خانواده برادران غیرتمند خود سخت بگذرد و مجازند تا ثلث از سهم مبارک امام علیه السلام را در این مورد صرف کنند از خداوند تعالی قطع ایادی اجانب و عمال خائن آنها را خواستار است و توفیق مؤمنین را در خدمت به اسلام و مسلمین مسئلت می نماید . انه ولی المنعم تاریخ ۲۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۹۱ روح الله الموسوی الخمینی

۴ _ شگرد دیگری که سازمان در راه پوشیده داشتن موضع امام در برابر بیراهه پویبها و کژاندیشی های سازمان به کار گرفت ، بهره برداری از برنامه رادیویی بود که از سوی آقای دعایی زیر عنوان " نهضت روحانیت " از بوق تبلیغاتی رژیم بعثی عراق اجرا می شد و سالیان درازی بعثی ها توانستند از این برنامه برای پوشیده داشتن ماهیت ضد اسلامی و نامردمی خود بهره برداری کنند و آنگاه که نامبرده به سازمان پیوست از این برنامه بیشترین و پر بارترین تبلیغات را برای سازمان انجام داد .

این برنامه در فریب و گمراهی نسل جوان مسلمان و پیوستن آنان به سازمان نقش به سزایی داشت . ملت ایران هیچگاه باور نمی کردند که یک روحانی در کنار امام و زیر عنوان " نهضت روحانیت " بر خلاف رأی و دید امام به سود این سازمان سخن پراکنی و تبلیغات کند . از این رو بسیاری بر این باور بودند که امام چون صلاح نمی دانند که سازمان را به شکل رسمی و مستقیم پشتیبانی کنند ، سفارشها و رهنمودهای خود پیرامون سازمان را به وسیله صدای " نهضت روحانیت " به ملت ایران می رسانند . از این رو در خدمت مادی و معنوی به سازمان و پیوستن به آن هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دادند .

با وجود این گونه ترفندها و نیرنگهای گسترده سازمان ، امام مانند کوهی استوار در برابر کج اندیشی ها و بیراهه پویبهای سازمان ایستاد و در برابر جو سازی ها ، شایعه پراکنی ها و خیمه شب بازیهای سازمانی و تشکیلاتی این گروه کوچکترین واکنش و تردیدی به خود راه

نداد و از موضع دینی و خدایی خود عقب نشینی نکرد .

امام مرد وظیفه بود و برای خدا و در راه خدا قلم و قدم می زد و بی تردید با جوسازیها و هوچی بازیها مردان خدا را نتوان در برابر جو تسلیم کرد و به زانو در آورد .

آنگاه که به امام گفته شد " اگر سازمان و مبارزه مسلحانه را مورد پشتیبانی قرار ندهید مقام و موقعیت خود را ممکن است در میان ملت ایران از دست بدهید و به انزوا کشیده شوید ! "

پاسخ داد : " من ترجیح می دهم این روزهای آخر عمرم را در گوشه ویرانه ای با تنهایی و بیکیسی سپری کنم لیکن برخلاف وظیفه ام قدمی بردارم ! " (نزدیک به این مضامین)

و بدین گونه یک تنه در برابر موجی که سازمان پدید آورده بود و فشار همه جانبه یاران، پیروان و هواداران خویش ایستاد و از این آزمایش نیز سربلند و پیروز بیرون آمد و نفوذ ناپذیری خود را بار دیگر بر همگان و به تاریخ آشکار ساخت .
و از روزی که سازمان به صحنه سیاسی ایران گام نهاد تا روزی که طبل رسوایی آن بر سر هر کوی و برزن زده شد و ماهیت ضد خلقی و ضد خدایی آن بر همگان آشکار شد ، امام به سود این گروه گمراه کلمه ای بر قلم و زبان نیاورد .
و به همه انسانها این درس را آموخت که رادمردان فروهیده که در راه خدا و برای خدا گام برمی دارند بنا بر نوید قرآنی : " والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا " پیوسته نور فروزان هدایت را فرا راه خود دارند و " کید شیطان " سست تر از آن است که بتواند آنان را بفریبد و به گمراهی کشاند .

این درست است که امام هیچگاه به یاری سازمان نشناخت و از آنان پشتیبانی نکرد، لیکن باید دانست که تا روز پیروزی انقلاب اسلامی بر ضد آنان نیز آشکارا سخنی به میان نیاورد و قلمی نزد و دیدگاه خود را پیرامون آنان برملا نساخت .

چون بر این امید بود که این گروه در اندیشه اصلاح خود باشند ، از کزراه باز گردند و بتوانند از تاریکی و تباهی بگریزند و راه خدا گزینند . رسالت امام انسان سازی و شکوفا ساختن توان کاری و رشد فکری انسانها بود .

امام هرگز بر آن نبود که انسانها را به لجن بکشد و سرشکسته و رسوا سازد ، از این رو نوشته های آنان را بررسی کرد روی کج اندیشی های آنان انگشت گذاشت و راه درست را به آنان نشان داد .

لیکن از رسوا کردن آنان خودداری کرد و به آنان برای اندیشیدن ، درنگ کردن و گزیدن راه از چاه مجال داد . اگر آن روز امام دیدگاه خود را پیرامون سازمان و بنیانگذاران آن برملا می کرد و آنان را رسوا می ساخت ، بی تردید سازمان در میان ملت ایران نمی توانست جایگاه و پایگاهی به دست آورد .

بلکه رسوا و بی اعتبار می شد و رژیم شاه نیز از فرصت بهره می گرفت و همگی آنان را از دم تیغ می گذراند و این بر خلاف رسالت رهبری ، اصول انسانی و انسان سازی و خلق و خوی امامت بود .

سنت و سیرت اسلام و اسلام شناسان راستین این است که به انسانها مجال دهند تا در صحنه آزمایش و بوته پالایش ، آزمایش شوند تا سره از ناسره و خادم از خائن و درستکار از زشتکار بازشناسی شوند و چهره و سرشت خود را بر همگان بنمایانند .
راستی اگر آن روز امام این گروه را رسوا و برملا ساخته و بدین گونه آنان را از صحنه بیرون کرده بود آیا سرشت و ماهیت آنان اینگونه که اکنون بر امت اسلامی و برای تاریخ آشکار شده است نمایان می شد ؟ ! آیا خوی و خلق درندگی ، خونخواری ، جاسوس مآبی ، ضد خلقی و ضد اسلامی آنان برای نسل امروز و نسلهای آینده می توانست به نمایش در آید ؟

بی تردید اگر ماهیت سازمان در آن روز از سوی امام رسوا و برملا می گردید و سازمان از صحنه بیرون رانده می شد از سویی چه بسا عالمان مبارز و مبارزان اسلامی برای همیشه آنان را جوانانی مسلمان ، پاکبخته و اسوه پامردی و دلاوری و مصداق آیه قرآنی " انهم فتیه آمنوا بر بهیم و زدناهم هدی " می پنداشتند .

و از سوی دیگر دنباله روهای این سازمان تا روز واپسین چهره حق به جانب به خود می گرفتند و این گونه می نمایانند که امام اگر در موضع گیری بر ضد ما شتاب نشان نمی داد و به ما مجال می داد ، ما لغزش ها و کج رویهای خود را جبران می کردیم .
امام با بردباری و شکیبایی ژرف و شگفت انگیز خود ، آنان را در تاریخ رسوا کرد و به نسل امروز و نسلهای آینده آشکار ساخت که این گروه از اسلام خدا و خلق بیگانه اند و این واژه های مقدس را دستاویزی برای رسیدن به آز و آرمان شیطانی و ضد اسلامی خود قرار داده اند .

« گفتگوی امام با نگارنده پیرامون سازمان »

امام با وجود رنج و نگرانی شدیدی که از کج اندیشی های سازمان داشت و با آنکه از سوی بسیاری از مبارزان اسلامی برای یاری و

پشتیبانی از بنیانگذاران و اعضای سازمان سخت زیر فشار بود، از هر گونه سخنی بر ضد آنان به شدت خودداری می کرد.

نگارنده: گاهی درباره سازمان با امام گفتگو کردم و پشتیبانی از مبارزه قهرآمیز و مسلحانه را خواستار شدم، لیکن در بیشتر موارد با سکوت ایشان روبرو بودم.

گاهی در پاسخ تنها به: "صلاح نیست" بسنده می کردند و گاهی نیز پیرامون خیزش قهرآمیز اظهار نظر می کردند که مبارزه مسلحانه بدون رهبری و نظارت عالمان وارسته و آزموده و خیزشی فراگیر و همه جانبه، مایه هرج و مرج و خویریزی ناروا و از میان رفتن افراد بی گناه خواهد شد و بردی نخواهد داشت.

لیکن درباره سازمان و اعضای آن هیچ گونه سخنی نمی گفتند و پاسخی نمی دادند. لیکن نگارنده را از هر گونه تحلیل و ستایش از کشته های سازمان نیز باز می داشتند.

از این رو "ماهنامه ۱۵ خرداد" که از سوی این نویسنده با همکاری شماری از برادران روحانی پراکنده می شد، از نخستین تا واپسین شماره که از سوی رژیم بعثی عراق توقیف گردید. در هیچ شماره ای از سازمان و اعضای آن نامی و سخنی به میان نیامد.

البته ما از ماهیت سازمان هیچ گونه آگاهی و اطلاعی نداشتیم و تنها روی پای بندی به "ولایت" امام و باورمندی به اینکه امام مرد وظیفه و رهبری فروهیده است و هرگز روی خواسته های مادی و نفسانی سخن نمی گوید، از رهنمودها و دستورات او بی چون و چرا پیروی می کردیم.

لیکن در درون از اینکه امام به ما رخصت نمی دهد تا از سازمان و کشته هایشان تجلیل و ستایشی داشته باشیم افسرده و ناراحت بودیم. تا اینکه در سال ۱۳۵۳ دفترچه ای زیر عنوان "شرکتهای صهیونیستی در ایران" از سوی سازمان به دست من رسید.

در این دفترچه نشانی شرکتی که از سوی اشغالگران فلسطین در ایران پدید آمده همراه با نام اعضا و مدیران آن آورده شده بود، این نوشته ها چون در اصل تایپی و از روی آن فتوکپی شده بود، کم رنگ و ناخوانا بود.

از این رو دفتر یاد شده را به نزد امام بردم و از او خواستم در صورتی که صلاح بدانند برای چاپ آن اقدام کنم، امام پس از مطالعه آن از آنجا که نسبت به صهیونیستها سخت خشمگین و از رخنه و نفوذ آنان در ایران به شدت نگران و اندیشناک بود، با چاپ آن موافقت کرد. نگارنده آن را همراه با مقدمه ای زیر عنوان "ایران فلسطین دیگر" به چاپ رسانید و پیش از پخش آن بنا بر روش همیشگی، نخستین نسخه چاپ شده را به نزد امام فرستاد تا اگر نظری و پیشنهادی روی آن دارد، اعلام کند.

و چون از سوی امام بی درنگ واکنشی نشان داده نشده به گمان اینکه امام با پخش این دفتر مخالفت ندارد به پراکندن آن دست زد و چند نسخه ای از آن را برای اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و برخی دیگر از پارسی زبانان برون مرزی فرستاد.

دیری نیابید که امام نویسنده را به حضور فرا خواند و دستور داد که از پخش این دفتر خودداری شود! نگارنده که سخت شگفت زده شده بود از علت این امر جويا شد: امام پاسخ داد: شما در مقدمه از سازمان ستایش کرده و نوشته اید "سازمان مجاهدین خلق که خدا یارشان باد" و این روا نیست!

نگارنده با لحنی تأسف بار اظهار داشت در این شرایط که کمونیست ها همه نوشته ها و کتابهای "چریک های فدائی خلق" را به عربی و به زبانهای دیگر ترجمه می کنند و در دسترس همگان قرار می دهند، ما روی پیروی از شما هیچگونه پشتیبانی تبلیغاتی از سازمان تا کنون نکرده ایم و در مقدمه این دفتر نیز تنها وظیفه خود دانستیم که برای آنان که با نام خداوند یکتا به مبارزه با رژیم برخاسته اند دعا کنیم، آیا دعا برای سازمانی که با نام خدا حرکت می کند به نظر عالی نارواست؟! امام در پاسخ فرمود: "شاه نیز از خدا دم می زند بنابراین برای او نیز دعا کنید!!"

این سخن امام مانند پتکی بود که بر سرم فرود آمد با شگفت زگی گفتم: "آخر ما درباره این سازمان چنین گمانی نداریم". بی درنگ پاسخ داد: "تخیر، داشته باشید!"

این نگارنده که در بهت و شگفتی ژرفی فرو رفته بود، از امام خواست که دید خود را درباره سازمان برای این نویسنده آشکار کند تا بیش از این در تاریکی و ناآگاهی نماند و سرگردان نباشد.

در پی این درخواست، امام زبان به سخن گشود و درباره سازمان برای نخستین بار چنین گفت:

"..... قبل از اینکه این دسته در داخل ایران به فعالیتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیتی هستیم که بر مبنای قرآن می خواهیم قیام مسلحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج البلاغه خیلی تمسک می کرد و از خدا و پیغمبر دم می زد. به او گفتم که من جمعیت شما را نمی شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی اطلاع و با این حرف ها هم نمی توانم اعتماد کنم. او برای اینکه اطمینان مرا بتواند جلب کند، حدود یکماه هر روز نزد من می آمد و از عقاید و افکار جمعیت خود برای من حرف می زد. من فقط گوش می دادم و هیچگونه اظهار نظری نمی کردم، بعضی از نوشته هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشتم و در کنار نوشته هایشان حاشیه زدم و آنچه را که بر خلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می خواهیم قیام مسلحانه کنیم فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی شوید و خود را به هدر می دهید.

من از مجموع اظهارات او و نوشته هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام اعتقاد ندارد ، لیکن چون می داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی توان پیشرفت کرد ، لذا اسلام را ملعبه کرده اند . بالای نوشته خود نام خدا را می گذارند لیکن ذیل آن همان حرفها و بافته های مارکسیستها و مادیون است . این فکر در آن فقط در حد یک گمان بود لیکن هر چه گذشت و نوشته هایشان بیشتر منتشر شد این گمان در من بیشتر تقویت شد . البته من نمی خواهم بگویم همه آنهاپی که با این جمعیت هستند این جور بند . ممکن است در میان آنها افرادی باشند که واقعاً به اسلام اعتقاد داشته باشند و چه بسا افرادی که فریب آنها را خورده باشند لیکن اساس تشکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسلام نیست ”
آنگاه امام افزود :

البته من این فکر و گمان خود را درباره سازمان علنی نکردم چون آن کسی که از طرف آنها آمده بود وعده می داد که به زودی در صد رفع انحراف های خود بر می آید و خود را اصلاح می کنند ، لیکن به هیچ وجه آنها را تأیید هم نکردم . البته رفقا و دوستان از ایران خیلی مرا زیر فشار گذاشتند ، آقای طالقانی به من نوشتند ” انهم فتیه آمنوا برهم و زدناهم هدی ” آقای منتظری به من نامه نوشتند ، آقای هاشمی رفسنجانی همین طور ، بعضی علمای بلاد نامه ها و پیغامهایی را درباره این جمعیت برای من فرستادند و خودشان هم با تمام قوا از این جمعیت حمایت کردند و حتی از وجوه های شرعی در اختیار آنها گذاشتند . هنوز هم به من فشار می آوردند که از آنها حمایت کنم ، لیکن من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می دانم و به هیچ وجه نمی توانم آنها را حمایت و تقویت کنم من خطر اینها را برای اسلام از مارکسیستها بیشتر می دانم . ” (نزدیک به این مضامین)

آنگاه که سخن امام به پایان رسید شگفتی ، آشفتگی و نگرانی شدیدی نگارنده را فرا گرفت . شگفتی از اینکه با این دید امام نسبت به کارگزاران سازمان ، روحانیون مبارز ایران چگونه با همه نیرو و توان آنها را پشتیبانی می کنند و به یاری آنان شتافته اند و نگرانی از اینکه با چهره ای که امام از سازمان برای نگارنده ترسیم کرد ، آینده نهضت و مبارزه به کجا کشیده خواهد شد و این سازمان چه آسیب جبران ناپذیری بر نهضت اسلامی ایران وارد خواهد ساخت ؟

و در این میان از همه رنج بارتر و شکننده تر ، مظلومیت امام بود که با آن ژرف نگری ، آینده بینی و بلند نظری و با شناخت ژرفی که از سازمان داشت و خطری که از سوی آنان برای اسلام و نهضت اسلامی ایران احساس می کرد ، ناگزیر بود که دم فرو بندد و برخی از نزدیکترین به اصطلاح یاران و پیروان امام بی اعتنا به دیدگاه او از سازمان بتی بسازند و پای آن سینه بزنند ! و با همه نیرو و توان در استواری و پیشرفت سازمان بکوشند !

بی تردید اگر یاری و پشتیبانی روحانیون مبارز نبود سازمان هرگز در میان ملت ایران چنین پایگاهی ژرف به دست نمی آورد ، ریشه نمی دواید و گسترش پیدا نمی کرد . بسیاری از روحانیون مبارز ایران نه تنها از بودجه اسلام و بیت المال تا آن پایه که توان داشتند در دسترس سازمان گذاشتند و خانه های فراوانی برای آنها آماده ساختند ، بلکه بهترین ، متعهدترین و پرشورترین جوانان مسلمان را به همکاری و پیوستن به سازمان فراخواندند و سازمان را از هر جهت فربه و تنومند ساختند .

« انگیزه روحانیون از هواداری از سازمان »

روحانیونی که به پشتیبانی از سازمان برخاستند و با همه نیرو و توان سازمان را یاری و مدد بخشیدند چند دسته و دارای انگیزه های گوناگون بودند :

۱ _ مبارزانی که از نظر علم و اندیشه در پایه ای قرار نداشتند که بتوانند کج رویها و بیراهه پوییهای آنان را در یابند . به خاطر دارم که دو تن از طلاب علوم اسلامی در نجف اشرف که یکی از آنان از اعضای خودباخته سازمان بود ، کتاب اقتصاد به زبان ساده را با یکدیگر مباحثه کرده بودند و چون یکی از آنان که عضو سازمان بود پایه معلومات درستی نداشت که بتواند به نکته های انحرافی آن دست یابد ، آن را بر پایه اصول اسلام پنداشته بود و دومی با آنکه به انحراف های کتاب به درستی پی برده بود ، بنا بر اعتراف خود برای آنکه سازمان نسبت به او دید منفی پیدا نکند با سکوت گذشته بود !

۲ _ مبارزانی که با لغزشها و کج اندیشی های سازمان آگاهی داشتند ، لیکن آن را ناچیز و برخاسته از شور و شوق جوانی می پنداشتند و بر این باور بودند که با گذشت زمان و با یادآوریها و نکته گیری های عالمان صاحب نظر و اهل فن ، دیر یا زود اصلاح می شوند و در شرایطی که برخی از مبارزان روحانی بر این باور بودند که در راه واژگونی رژیم شاه با کمونیستها همراه و هم پیمان شد ، بی تردید یک گروه مسلمان را به سبب برخی از لغزشها کنار نمی گذاشتند .

۳ _ مبارزانی که به سبب بی مبالاتی و سهل انگاری اصولاً نوشته های سازمان را ندیده و از باورمندیهای سردمداران سازمان به درستی آگاهی و اطلاع نداشتند . به طور پراکنده شنیده بودند که سازمان از سوی جوانان مسلمان تأسیس شده است . آنان نیز این جوانان را

مسلمانانی وارسته و پاکباخته پنداشته و با همه نیرو به یاری آنان شتافته بودند .

آقای شیخ حسین علی منتظری در پی پیروزی انقلاب اسلامی ، پایه شناخت خود از سازمان و علت همراهی و پشتیبانی از اعضای آنرا در مصاحبه ای این گونه بیان کرده است :

” من قبل از اینکه این زندان اخیر که ۳/۵ سال زندان من طول کشید بروم ، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند از نزدیک تماس نداشتم و از دورادور علاقه هم داشتیم برای اینکه با آن دولت سابق و حکومت طاغوتی دلمان می خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خوب گروه متشکلی بودند ، تقریباً مایه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ های چریکی و دورادور علاقه داشتیم به سازمانشان و کتابهایشان را هم من مطالعه نکرده بودم . واقعیتش را بخواهید جز دو سه جزوه خیلی مختصر ، ولی بعد که به زندان رفته و سه سال و نیم طول کشید من هم کتابهای آقایان از مثل کتاب شناخت و تکامل و راه انبیاء و این سری کتابها را من نگاه کردم . اقتصاد به زبان ساده ، و هم با افراد آنها زیاد برخورد داشتیم در زندان و من خلاصه این کتابها را وقتی خواندم خلاصه دیدم که این کتابهای آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیستها دارند اینها طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته اند منتهی چیزی که هست لفظ خدا را مثلاً در بالایش گذاشته اند و می توان گفت پلی بود که جوانها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند گناه من این است که قبل از زندان نتوانستم بخوانم در زندان که بیکار بودم خواندم ، دیدم افکار ، افکار التقاطی و انحرافی است ”

آقای منتظری با آنکه از کارگزاران و کارگردانان سازمان _ بنا بر اعتراف خود در بالا _ هیچ گونه شناختی نداشت و حتی آنان را از نزدیک ندیده بود ، درباره آنان به امام چنین نگاشته است :

بسمه تعالی

۱۵ صفر ۱۳۹۲

حضرت آیه العظمی مدظله العالی

پس از تقدیم سلام و تحیت به عرض عالی می رساند ، چنانچه اطلاع دارید عده زیادی از جوانهای مسلمان و متدین گرفتارند و عده ای از آنان در معرض خطر اعدام قرار گرفته اند تصلب آنان نسبت به شعائر اسلامی و اطلاعات وسیع و عمیق آنان بر احکام و معتقدات مذهبی معروف و مورد توجه همه آقایان و روحانیون واقع شده است و بعضی از مراجع و جمعی از علماء بلاد اقداماتی برای تلخیص آنان کرده اند و چیزهایی نوشته شده .

بجا و لازم است از طرف حضرت عالی نیز در تأیید و تقویت و حفظ دماء آنان چیزی منتشر شود این معنی در شرایط فعلی ضرورت دارد چون مخالفین سعی می کنند آنان را منحرف قلمداد کنند . البته کیفیت آن بسته به نظر حضرت تعالی است در خاتمه از حضرت تعالی ملتمس دعاء خیر می باشم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ح - ع - م

۴ _ روحانی نمایان فرصت طلب و بیگانه از خدا و خلق که نه دانش اسلامی داشتند تا از کج اندیشی ها و بیراهه پویبهای سازمان آگاهی یابند و نه به مبارزه و نهضت باورمند بودند تا سر در راه مجاهدان راستین اسلام گذارند ، بلکه عقده برتری خواهی، شهرت و فرصت طلبی آنان را بر آن می داشت که به آن سویی که جو روز کشش و کنش دارد ، حرکت کنند .

و چون پشتیبانی از خیزشهای قهر آمیز و چریکی و پیوستن به پارتیزانها در آن روزها ”مد” شده بود و در میان مبارزان اسلامی ، هواداران فراوانی داشت آنان نیز ” ژست ” انقلابی و چریکی به خود می گرفتند و می کوشیدند که با دم زدن از خیزش قهرآمیز و پارتیزانی برای خود پرستیژی به دست آورند و در میان امت اسلامی جایگاهی بیابند .

از میان روحانیون آنانکه به سازمان پیوستند ، بیشتر از این دسته بودند . از گروه نخست نیز برخی عضویت سازمان را پذیرفتند . لیکن دسته دوم و سوم نسنجیده و نیازموده همه نیرو و توان خود را در راه نیرومند ساختن سازمان به کار بستند و بزرگترین خدمتها و کمک ها را به سازمان کردند .

چنانکه پیشتر بررسی شد جو حاکم در میان مبارزانی روحانی و اسلامی در پی قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ ، جهش به سوی مبارزه قهرآمیز بود و اندیشه خیزش مسلحانه عالمان وارسته و مبارزان مسلمان را سخت به سوی خود کشیده بود و از سوی دیگر به صحنه آمدن مارکسیست ها و دست زدن آنان به خیزش قهرآمیز ، ملت مسلمان و مبارز ایران را تا پایه ای نگران و اندیشناک ساخته بود .

از این رو به محض آنکه گروهی به نام اسلام و خدا به مبارزه مسلحانه دست زدند ، عالمان دینی بدون بررسی و مطالعه درباره آنان با همه

نیرو و توان به یاری آنان شناختند و به توانمندی و نیرومندی آنان برخاستند و به آنان در میان جامعه اسلامی آبرو و اعتبار بخشیدند . البته شگرد سازمان در برابر خرده گیریها و برخوردهای برخی از عالمان نکته گیر و اندیشمند از نوشته ها و کتابهای سازمان مایه فریب و گذشت بسیاری از روحانیان و صاحب نظران می شد .

اعضای سازمان در برابر خرده گیری های علما از نوشته های آنان هیچگاه به دفاع از موضع خود بر نمی خاستند و روی دیدگاه های خود ایستادگی نمی کردند ، بلکه با بی تفاوتی و برخوردی مرموزانه این گونه وانمود می کردند که آماده پذیرش سخن حق و دید درست و جبران اشتباه خود هستند .

از این رو آنگاه که با عالمان مبارز روبرو می شدند آشکارا می خواستند که لغزشها کاستی های آنان را گوشزد کنند و به آنان یادآور شوند و گاهی نیز برای فریب مبارزان روحانی آنچه را که در کتابها و نوشته های سازمان آمده بود ، " نظر فردی " وانمود می کردند و نوید اصلاح و جبران می دادند و بدین گونه عالمان متعهد و ملت مبارز ایران را از پی بردن به کنه انحراف سازمان باز می داشتند .

البته این واقعیت را نتوان نادیده گرفت که علت اصلی (علّة العلیل) فریب روحانیون از سازمان ، دوری گزینی از رهنمودهای امام بود . اگر روحانیون مبارز ایران رهبری امام را پذیرا بودند ، نه در آن روز بهترین و عزیزترین جوانها را به سوی سازمان گسیل می داشتند و نه سازمان را از جنبه های گوناگون نیرومند می ساختند ، و نه در پی پیروزی انقلاب اسلامی دچار یک سلسله ناتوانیها ، نابسامانیها و کاستی ها در جنگ تحمیلی و دو دستگی در اداره کشور و امور دیگر می شدند .

آنچه برای بسیاری از روحانیون زیانهای جبران ناپذیری به همراه آورد ، عدم پذیرش رهبری امام بود که در آن روز برخلاف نظر امام سازمان را یاری و پشتیبانی کردند و در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز انجمن حجّتیّه و گروه های دیگر را با وجود مخالفت امام پشتیبانی کردند و توان بخشیدند .

دیدگاه های امام را درباره جنگ و برخورد با آمریکا نپذیرفتند و به کار نبستند و بدین گونه امام را تنها گذاشتند تا سرانجام کار به آنجا رسید که امام آن " جرعه کشنده تر از زهر " را سر کشیدند و زیانهای جبران ناپذیری بر بیکر انقلاب اسلامی وارد شد .

پشتیبانی و کمک های همه جانبه بسیاری از مبارزان روحانی از سازمان ، تا آن روز که سازمان تغییر ایدئولوژی خود را اعلام نداشته بود با شتاب و با همه توان ادامه داشت .

لیکن با اعلام این خبر که سازمان مارکسیست شده است آنانکه سر در راه سازمان گذاشته بودند یکباره از خواب گران سر بر داشتند و دریافته اند که بار دیگر فریب ترغیبات و شگرهای بازیگران تاریخ را خورده اند و به کژراهه رفته اند .

اینجا بود که آزاد اندیشی ، ژرف نگری و رهبری حکیمانه امام بار دیگر آشکار شد و همگان را شگفت زده و مبهور کرد .

آقای هاشمی رفسنجانی را در سال ۱۳۵۴ در بیروت دیدم که از نجف باز می گشت . گفت در دیدار با امام این نکته را یادآور شدم که سال گذشته نیز به قصد سفر به نجف اشرف و گرفتن اعلامیه پشتیبانی از شما ، برای سازمان از ایران بیرون آمدم ، لیکن نتوانستم ویزای عراق بگیرم .

از این رو دیدار شما نصیبم نشد ، لیکن امسال به این قصد از ایران بیرون آمدم که اگر دیداری با شما دست داد ، با شرمندگی بگویم که دید شما درباره سازمان درست بود و ما در اشتباه بودیم !

پیامدهای خیزش چریکی در ایران

با بررسی کوتاهی که در این بخش ، از خیزشهای قهرآمیز گروه های مارکسیست (سیاهکل _ چریکهای فدایی) و نیز به ظاهر اسلامی (سازمان مجاهدین خلق) به عمل آمد ، این واقعیت به درستی روشن شد که این گروه ها در انقلاب اسلامی ایران نه تنها کوچکترین نقش سازنده ای نداشتند ؛

بلکه چه بسا بر بیکر نهضت و انقلاب اسلامی ایران و مجاهدان اسلام ، از پشت خنجر زدند و کارکرد آنان پیامدهای گزنده و زننده ای داشت که برخی از آن را به شکل گذرا برمی شمیریم :

آمدن مارکسیست ها و عناصر به ظاهر اسلامی (که سرانجام ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرا شدند) به صحنه سیاسی ایران سوژه زنده ای به دست منفی بافها ، بی تفاوتها و دست افزاران رژیم شاه داد تا در میان ملت مسلمان ایران برضد مبارزان مسلمان ایران به جو سازی و سمپاشی دست زنند .

و از آنان خرده بگیرند که با اعلامیه ها و سخنرانیهای سیاسی خود جوانان را به مبارزه می کشند و زمینه را برای شکار آنان از سوی مارکسیستها و مجاهدین فراهم می سازند .

۲_ فراهم آمدن خوراک تبلیغات برای رژیم شاه

رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی او در پی به صحنه آمدن مارکسیستها به ویژه پس از " تغییر ایدئولوژی سازمان " در گوشها زمزمه کردند که ایران اسلامی در خطر فرو افتادن در دام مارکسیسم _ لنینسیم است .

مارکسیستها در میان مردم مسلمان با شتاب رو به پیشرفت هستند و نسل جوان را دسته دسته به سوی خود می کشند ، بنابراین برای رویارویی با این خطر بایسته است که با رژیم شاه همکاری و یا دست کم از مبارزه با آن خودداری ورزید !

۳_ پدید آمدن نومییدی و سر خوردگی

برخی از مردم و مبارزان مذهبی که آگاهی درستی از جریانهای سیاسی نداشتند ، با دیدن فعالیتهای چریکی مارکسیستها و پذیرش ایدئولوژی الحادی و مارکسیستی از سوی کادر رهبری سازمان ، سخت نگران و اندیشناک شدند و این اندیشه شیطانی در آنان پدید آمد که اصولاً " از ملتها کاری ساخته نیست و هر تلاش سیاسی از سوی توده ها انجام پذیرد ، سود آن را مهره های وابسته به غرب و شرق می برند و ملتها پیوسته آلت دست هستند " !

۴_ بدبینی برخی از مردم نسبت به مبارزه

برخی از مردم ناآگاه که از فساد اخلاقی ، دزدی و ربودن کیف خانم ها از سوی بسیاری از اعضای سازمان و رفتار زشت و شرم آور آنان با دختران فریب خورده در خانه های تیمی ، خبرهایی به دست آورده بودند ، از مبارزه و مبارزان به سختی بدبین شدند و گمان کردند که این کارها سیاسی و مبارزه است که جوانان را به سوی گنداب فساد و تباهی می کشد و به هر کار ناپسند و ناروایی وا می دارد ! از این رو اساساً دست زدن به کارهای سیاسی را نادرست و فساد انگیز پنداشتند و از آن بیش از پیش دوری گزیدند .

۵_ افروختن آتش دوگانگی

بر ملا شدن ایدئولوژی سازمان و پدید آمدن کشمکشها و درگیریها میان مبارزان پیرامون همکاری یا عدم همکاری با مارکسیستها و همسویی یا رویارویی با سازمان بر یگانگی و هم آهنگی نیروهای مبارز و فداکار آسیب رسانید و آتش دوگانگی را میان توده های مبارز افروخته کرد و نیرو و توانی را که بایستی بر ضد شاه به کار گرفته می شد تا پایه ای به هدر داد .

۶_ پیشگیری از پدید آمدن خیزش قهرآمیز اسلامی

چنانکه پیشتر مورد بررسی قرار گرفت قیام ۱۵ خرداد ۴۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزه ایران بود که به حرکتهای مسالمت آمیز و پارلمانی پایان بخشید و زمینه را برای خیزش قهرآمیز و چریکی فراهم کرد و اندیشه مبارزه مسلحانه در میان ملت مسلمان ایران به گونه ای اوج گرفت که بی تردید توده های مبارز اسلامی دیر یا زود به خیزشی گسترده و همه جانبه دست می زد و رژیم شاه و اربابان او را در زیر ضربه های کوبنده و سرنوشت ساز خود ، ناتوان ساخت .

لیکن با به صحنه آمدن سازمان با شعار " خدا و خلق " مسلمانانی که در اندیشه دست زدن به خیزش قهرآمیز بودند همه نیرو و توان خود را در راه پیشرفت و استواری سازمان گذاشتند و بهترین جوانان مسلمان را به پیوستن به سازمان برانگیختند و بدین گونه زمینه برای پدید آمدن سازمانی اسلامی _ انقلابی و چریکی از میان رفت .

۷- پدید آمدن زمینه برای گرایش به مارکسیسم - لنینیسیم

پیدایش جنبش سیاهکل و به دنبال آن " سازمان چریک های فدائی خلق " و تبلیغات گسترده ای که پیرامون " عملیات چریکی " آنان به راه انداختند ، جو دروغینی برای مارکسیستها پدید آورد و ایدئولوژی مارکسیستی در میان برخی از جوانان گیرایی ویژه ای پیدا کرد . این جو در پی بر ملا شدن ایدئولوژی سازمان فزونی یافت و بسیاری از عناصر ناآگاه و بی دانش و ایمان را به سوی مارکسیسم - لنینیسیم کشانید . چون این گونه افراد ، بنیانگذاران و کادر رهبری سازمان را " اسلام شناسان راستین " می پنداشتند و بر این باور بودند که اگر اسلام می توانست پاسخگوی رویدادها و گرفتاریهای جامعه باشد ، کارگزاران سازمان هیچگاه از آن دست نمی کشیدند و کفر و الحاد را پذیرا نمی شدند !

از این رو در پی بر ملا شدن ایدئولوژی سازمان گرایش به مارکسیسم در میان شماری از جوانان خودباخته و چشم و گوش بسته به اوج خود رسید .

۸- اوج خفقان و حکومت پلیسی

در پی دست زدن برخی از گروه ها به خیزش چریکی ، رژیم شاه برای سرکوبی بی رحمانه و فاشیستی مخالفان خود ، دستاویز مناسبی یافت و هر عنصر مبارزی را که حتی به جرم پخش اعلامیه ای بازداشت می کرد به عنوان " خرابکار " به سخت ترین شیوه ای کیفر می داد ، نفس ها را می برید و قلم ها را می شکست .

البته اگر خیزش های قهرآمیز از سوی توده ها در راه خواست آنان بود این خفقان و برخورد پلیسی رژیم شاه ناچیز شمرده می شد . لیکن چون این گونه خیزشها پایگاه مردمی نداشت و در نیمه راه درمانده می شد و عقب نشینی می کرد ، خفقان پدید آمده از آن برای ملت مبارز و قهرمان پرور ایران توان فرسا و دردسر زا بود .

در پایان این بخش یادآوری این نکته بایسته است که رو آوردن به مبارزه قهرآمیز تنها به گروه هایی که در این بخش آمد محدود نبود . گروه های دیگر نیز مانند " گروه ابوذر " ، " مهدویون " ، " منصورون " ، " امت واحد " و.... در این صحنه گام نهادند که بررسی آن به دفتر دیگری واگذار می گردد .

ان شاء الله

تصفیه های استالینی درون سازمانی

سردمداران مارکسیست سازمان با کینه و سنگ دلی ویژه ای به کوبیدن ، پراکندن و کشتن اعضای مذهبی سازمان پرداختند و برای واداشتن کادرها و سمپاتها به پذیرش مارکسیسم - لنینیسیم به شگردهایی نیز دست زدند . درباره برخی از اعضا ، این ترفند را به کار بستند که نخست آنان را بر آن داشتند که لغزشهای اخلاقی که در زندگی داشتند زیر پوشش انتقاد از خود " به صورت کتبی بنویسند و در دسترس رهبری قرار دهند . و آنگاه که این پیشنهاد انجام گرفت نویسندگان این نامه ها را زیر فشار گذاشتند که اگر مارکسیست نشوید ، دستخط آنان را چاپ و پخش می کنند و بدین گونه آنان را بی آبرو خواهند کرد .

این واقعیت را همکاران برون مرزی سازمان (جبهه ملی - بخش خاورمیانه) چنین بازگو کرده اند :
".....مبارزه ایدئولوژیک در ابتدا بدین صورت شروع شد که مارکسیست های برنامه دار کار را از حوزه هائی که امکان موفقیت بیشتر در آن می رفت شروع کردند ، بدین صورت که بدون ذکر مسئله ایدئولوژیک ابتدا به نام انتقاد از خود کتبی ، مدارک کتبی از افراد دال بر وجود ضعف هائی در خود گرفتند . وجود این مدارک کتبی در دست مرکزیت جدید پایه ای شد برای شروع یک سلسله انتقادات متمرکز ، جهت دار و کوبنده (و همین است که این قدر روی فوائد انتقاد - بخوانید ارباب - تکیه می کنند) .

پس از آنکه روحیه فرد با انتقادات فراوان تضعیف می شد ، آهسته آهسته مسئله " ایرادات اساسی ایدئولوژیک " او به او گوشزد می گردید و آنقدر این مسئله ادامه می یافت که یا فرد مسائل جدید را پذیرفته و تظہیر شود و یا تمکین کند
در برون مرز اعضای برون مرزی را به بغداد فرا خواندند و در درون خانه ای گرد آوردند و خبر دگرگونی ایدئولوژی در سازمان را به آنان

دادند و اعلام کردند که پیروی از این ایدئولوژی سازمان برای همه کادرها و سمپات‌ها بایسته و اجباری است . در این گردهمایی آنانی که از پذیرش این کزراهه سر باز زدند از سوی نمایندگان برون مرزی سازمان زیر شلاق شکنجه قرار گرفتند و به سختی " تنبیه " شدند ! و آنان را به اعدام انقلابی و مرگ تهدید کردند ! این جریان نیز از قلم همکاران برون مرزی آنان این گونه بازگو شده است :

" هنگامی که شلاق تغییر ایدئولوژی به بخش خارج از کشور آنها رسید ، مسؤولین مارکسیست افراد خود را به نام سازمان ما و با سوء استفاده ریاکارانه از نام ما در کشوری جمع کردند آنها را به شلاق ایدئولوژیک کشیدند و زمانی که ما متوجه شدیم معذرت خواهی کردند..... "

در ایران نیز سردمداران سازمان برای واداشتن اعضا و سمپات‌ها به پذیرش ایدئولوژی مادی و الحادی مارکسیسم _ لنینیسم به کوبیدن ، پراکندن و کشتن نیروهای مذهبی سازمان پرداختند .

بنابر نوشته خود آنان بیش از ۵۰٪ از اعضا را به کیفر نپذیرفتن مارکسیسم از سازمان کنار گذاشتند ، در پی نویس نوشته آنان آمده است :

" مجموعاً در تمام طول دو سال " مبارزه ایدئولوژیک " قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری از کادرها از مواضع مسؤول تا کسب صلاحیت‌های لازم کنار گذاشته شدند ."

سردمداران سازمان کادرها و سمپات‌هایی را که (به کیفر نپذیرفتن مارکسیسم) می خواستند کنار بگذارند ، اسلحه ، شناسنامه ، کارت شناسائی ، پول و دیگر وسایل را از آنان می گرفتند و آنان را که از همه زندگی ، خانواده ، دوست و آشنا بریده بودند و جز خانه تیمی جایی و پناهی نداشتند ، همراه با یک قرص " سیانور " از خانه تیمی بیرون می راندند .

در این باره نوشته اند :

" با این همه بیش از ۵۰٪ از اعضا سازمان نه تطهیر شدند و نه تمکین کردند . ولی اعضا متزلزل که یکدیگر را نمی شناختند پس از خرد شدن روحیه ، پس از تحمل تحقیرها و دشنامهای فراوان پس از دریافت تنبیهاتی مانند شلاق که اثر تزکیه دهنده و شفا بخش در مواردی معجزه آسا بوده است ، به صورت تک تک از سازمان اخراج شدند . ما نمی دانیم چه کسانی از ده ها " مارکسیست اسلامی " مورد ادعای رژیم که در سال گذشته شهید شده اند در شمار این قربانیان " صفای ایدئولوژیک " هستند . مجاهدین مارکسیست نیز نه تنها از آن شهدا بلکه حتی از شهدای سازمان خود نیز اسمی نبردند (به جز در موارد معدود) تا قضیه روشن نشود "

نیز در روش برخورد کادر رهبری با اعضا آورده اند :

" اما رسالت و هدف واقعی این مبارزه ایدئولوژیک در عمل چگونه تجلی یافت ؟ همانطور که گفتیم این مبارزه اساساً در جهت تحکیم سلطه رهبری در جهت ایجاد یک سانترالیسم غیر دمکراتیک و به منزله ابزاری بود که به کمک آن سلطه رهبری اعمال می شد . این مبارزه همواره از بالا به پائین جریان داشت تا حدودی اصل بر این شده بود که بالا پاک و منزله است مفهوم حل شدن یک رفیق در سازمان عبارت از این بود که اساساً به رهبری انتقاد نداشته باشد و با آن به مبارزه ای برنخیزد و زمانی که این مبارزه گهگاه در اشکال گوناگون ظهور می کرد با خشونت سرکوب می گشت "

چند تن از مسؤولان و اعضای سازمان را نیز به کیفر پایداری در برابر ایدئولوژی کادر رهبری و تلاش در راه گردآوری نیروهای مذهبی رانده شده از سازمان و تشکیل هسته نوین ، با دستاویزهای گوناگون ترور کردند و جسد برخی از آنان را بی رحمانه سوزاندند .

شمار افرادی که در تصفیه خونین درون سازمانی کشته شدند به درستی روشن نیست ، در نوشته خود سازمان تنها از دو نفر آنان به نامهای : مجید شریف واقفی و صمدیه لباف نام آورده شده است .

حسین احمدی روحانی در مصاحبه تلویزیونی خود از شمار بیشتری از کشته شدگان در تصفیه درون سازمانی نام آورده است :

" این ترورها تا آنجا که من اطلاع پیدا کردم و در سازمان هم مطرح شد عبارت بود از ترور شهید واقفی و صمدیه لباف ، که جریان آنرا فکر می کنم می دانید و در سال ۵۵ یقینی . در مورد شهید یقینی به این دلیل بود که مطرح می شد ، تقی شهرام فکر می کرد که چون یک فرد قدیمی هست می خواست برود خارج از کشور ، ممکن است به اصطلاح آنجا دسته ای فراهم کند ، گروهی درست بکند و سرشاخ بشود با مجاهدین و از آن جهت در یک خانه ای که او را برده بودند برای جعل پاسپورت بی رحمانه ترور کردند . مورد دیگر فردی به نام میرزا جعفر علاف بود که او را تحت عنوان پلیس بودن ترور کردند . مورد دیگر فردی به نام جواد سعیدی تا آنجا که من اطلاع دارم کشته شد و دلیلش هم این بود که این فرد اطلاعات زیادی داشته و می خواسته خودش را به پلیس معرفی کند "

ساواک در گزارش خود یک مورد از تصفیه درون گروهی را این گونه برملا کرده است :

" در روز ۵۲/۱/۱۱ یکی از اعضای گروه به نام علی اکبر ولی پوران به دست همکاران خود در نجف آباد اصفهان ترور می شود . سبب این کشتار بدگمانی سازمان به او بوده است که شاید به ساواک بستگی داشته باشد "

و حید افرآخته نیز در بازجویی های خود گوشه ای از تصفیه ها یا جنایتهای درون گروهی را این گونه بازگو کرده است :

" در مورد خسرو (حمید الکترونیک) خسرو به دلایل ایدئولوژیک و مخالفت با ترور مجید از گروه کناره گرفته بود . شهرام که خود را سخت نیازمند دانش و تجارب او می دید پیشنهاد کرد " خسرو را دستگیر کنیم و بیندازیمش توی یک خانه ، آنوقت مجبورش

کنیم وسایل مورد نیاز گروه را بسازد و تمام فوت و فن کار را نیز به یک عضو مورد اعتماد بیاموزد. وقتی که این کار انجام شد با یک تپیا او را بیندازیم بیرون.

و اینک نمونه ای دردناک: فردی به نام یوسف در گروه وجود داشت. یوسف فردی بسیار با استعداد و مبتکر در رشته الکترونیک. گروه بدون دادن آموزش کافی او را برای خرید وسایل مورد نیاز، برای تهیه بی سیم به خارج می فرستد. مسؤول او مجید شریف واقفی بوده، هیچ گونه گزارشی از او برای افراد خارج کشور فرستاده نمی شود. یوسف بیچاره را که تنها به عشق الکترونیک به گروه آمده و بیش از عشق به مبارزه، عشق به کار رادیو آماتوری دارد، ۱۵ روز در اردوگاه الفتح وادار به دویدن در لجن و دیگر تمرینات پارتیزانی می کنند. یوسف از دیدن این اوضاع گیج می شود..... سپس به افراد گروه معرفی می شود. محسن فاضل پس از کمی صحبت به یوسف مشکوک می شود و می گوید به نظر من این فرد ساواکی است. یوسف به علت بیغ بودن از مسائل سیاسی و بی اطلاعی از مسائل تشکیلاتی جوابهای پرت و پلائی به سوالات محسن می دهد..... محسن او را به صندلی بسته و کابل زدن را شروع می کند تا او را وادار به اعتراف کند. بی رحمانه شلاق می زند تا اینکه خسته می شود. نوبت به دیگران می رسد آنها هم می زنند. باز نوبت به محسن می رسد این جلد عقده ای که یکی از عقده هایش ناتوانی جنسی است که موجب شده یک دختر گروهی پس از مدتی ارتباط و به اصطلاح ازدواج از او جدا شود، مجدداً ضربات وحشیانه اش را آغاز می کند. یوسف با حالتی تضرع در حالیکه هیچ ذره ای از انسانیت در همزمانش نمی یابد که به فریادش رسند، ناله می کند "آخ قلبم، کمی آب" _ آب برایش می آورند. هنوز لیوان آب به دهانش نرسیده است که ناگهان سرش به یک سو خم شده و به روی بدن می افتد. قاتلین شرح جنایتشان را برای داخل می نویسند، از داخل جواب بر می گردد که شما یک عنصر بسیار با ارزش فنی گروه را کشته اید. جواب تنها یک انتقاد از خود است.....

باز هم نمونه ای دیگر: آیا این ایدئولوژی و اعتقاد و ایمان در کجای دنیا به زور و تهدید و ترور در مغز افراد باید جایگزین شود، چرا گروه مجاهدین وقتی مارکسیست می شود این چنین برخوردی با مذهب می کند. شهرام می گفت "باید بهشتی را از بین ببریم زیرا او با تبلیغات ضد مارکسیستی رژیم هم صدا خواهد شد. ولی چون از نظر تبلیغاتی، صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش های خاصی بهره بگیریم، مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم. و با دستگیری علی خدائی صفت و تهدید او به ترور، به اتهام اینکه دوستان دانشجویش را به مذهب تبلیغ کرده و از مارکسیسم انتقاد نموده است."

یکی از دست اندرکاران تصفیه های خونین درون سازمان به نام محسن سید خاموشی در بازجویی های خود از جنایات خونین گروه این گونه پرده برداشته است:

"..... در محل قرار علی (بهرام آرام) و بعد حیدر (وحید افراخته) و حسن (محمد طاهر رحیمی) هم آمدند، ماشین قهوه ای را هم با خود آورده بودند..... وسائل ضروری را داخل ماشین گذاشتیم. (کلرات بنزین، برزنت، ابر، نایلون هر کدام یک دست لباس اضافی برای خود آورده بویم، میخ پنچری، لنگ). صندوق عقب را مرتب کردیم، اول یک ورقه نایلون زیر انداختیم بعد برزنت را روی آن کشیدیم بعداً ابر را روی برزنت کشیدیم. حدود سه کیلو کلرات در بسته یک کیلوئی در داخل ماشین گذاشتیم. یک پیت هم خریدیم و آنرا پر از آب کرده، داخل ماشین گذاشتیم. طرح بدین شکل بود که روبرو کوچه ادیب (کوچه باریک) یک همشیره بایستد بعد وقتی مجید شریف واقفی وارد کوچه شد، همشیره برود و عباس (حسین سیاه کلاه) وارد کوچه شده مجید شریف واقفی را بکشد بعد جسد را دو نفری (عباس و حیدر) با هم حمل کنند در صندوق عقب بگذارند و بعد سوار شده برویم.....

حیدر (وحید افراخته) سر قرار مجید شریف واقفی رفت. من و عباس هم ماشین قهوه ای را به کوچه ای برده نمره ها را باز کرده و نمره های جعلی را پشت شیشه های آن گذاشتیم و به محل عمل رفتیم. ماشین را دم کوچه باریک گذاشتیم و ایستادیم، چند لحظه بعد علی (بهرام آرام) با ناراحتی آمد و گفت همشیره سر قرار خود نیامده چکار کنیم، عباس گفت مهم نیست من طوری می ایستم که نیمی از کوچه را ببینم، ما ایستاده بودیم که دیدیم همشیره با چادر آمد و روبروی کوچه ایستاد. حدود یک ربع گذشت که همشیره رفت. عباس از من خدا حافظی کرده داخل کوچه شد، لحظه ای بعد صدای شلیک گلوله بلند شد من لنگ را برداشته و داخل کوچه شدم که دیدم مجید شریف واقفی به صورت روی زمین افتاده است، لنگ را روی صورت او گذاشتم و برگشتم ماشین را روشن کرده دستمالی تر کردم، وقتی عباس و حیدر جسد را داخل ماشین گذاشتند، من خونهای روی سپر را پاک کردم و حیدر (وحید افراخته) هم یک تیر به پشت سرش شلیک نمود. بعد دو نفری جسد را داخل ماشین آوردند، چند زن از دیدن صحنه داد و فریاد کردند که حیدر سر آنها داد کشید: ما پلیسیم دور شوید کسی که کشته شد خرابکار بود. از طریق آبنمگل و شهbaz رفته و از آنجا به خیابان عارف نزدیک میدان خراسان، حیدر پیاده شد و من و عباس وارد جاده مسگر آباد شدیم.

همانموقع که مجید شریف واقفی روی زمین افتاده بود اسلحه اش را از کمرش برمیدارند، اسلحه اش یک ۷/۶۵ بود. همان اسلحه ای که از انبار تخلیه کرده اند ولی نارنجکش را بر نمی دارند و نارنجک از کمرش می افتد و عباس و حیدر نفهمیده بودند در نتیجه نارنجک در کوچه ماند. من و عباس در جاده مسگر آباد همانجائی که (وحید افراخته) که علامت داده بود رفتیم ولی جائی برای سوزاندن جسد نبود، زیرا همان لحظه ای که ماشین را پارک کردیم یک گله گوسفند و چند مرد نزدیک ما شدند در هر صورت ما از منطقه دور شدیم و در

امتداد جاده قدیم پیش می رفتیم . بالاخره جایی یافتیم در ۱۸ کیلو متری مسگرآباد که چاله های زیادی داشت ، بعد از مدتی معطلی بالاخره جسد را از ماشین پائین انداختیم و کلرات را روی جسد ریختیم مخصوصاً صورت او، بعد بنزین ریختیم بعد دستهای خود را و ماشین را تمیز کردیم ، بعد مقداری هم بنزین روی دست و پای عباس (حسین سیاه کلاه) ریخته شد ، در همان حال فندک را زد از جسد شعله طولانی بلند شد و از دست و پای عباس هم شعله بلند شد ، مقداری عقب رفته من روی او پریدم و او را زمین زده و شعله را خفه کردم . وقتی بلند شدیم متوجه شدیم که شعله به در صندلی عقب ماشین گرفته به سرعت داخل ماشین پریده و ماشین از شعله ها دور کردیم

خاموشی در بازجویی دیگری افزوده است که :

" در گودالی جسد را انداخته و کلرات و بنزین روی آن ریختیم ، جیب های آن را تخلیه کردیم ، ۲۰ عدد قرص سیانور داشت و مقداری نوشته که آیه قرآن در آن بود و حدود ۴۰۰ تومان پول"

وحید افراخته نیز از این تراژدی خونین این گونه یاد کرده است :

" پس از به وجود آمدن گرایشات مارکسیستی در سازمان عده ای به مخالفت پرداخته و ایدئولوژی جدید را نپذیرفتند . یکی از این افراد به نام مجید شریف واقفی که از افراد سابقه دار سازمان بود . پس از مدتی معلوم شد مجید کوششهایی به طور مخفیانه برای انشعاب و دو دستگی و اینکه افراد مذهبی را به دور خود جمع کند و حتی سازمان اصلی مجاهدین را از خود بداند ، کرده است . افرادی که جذب او شده بودند کسانی بودند ، مثل مرتضی صمدیه لباف و فردی با نام مستعار خسرو که مسؤول قسمتهای الکترونیکی و تهیه کننده گیرنده های بی سیم پلیس بود .

سازمان تصمیم به از بین بردن مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف می گیرد . طرح مجید در کوچه ای پائین تر از خیابان ادیب الممالک انجام می شود . افرادی که در این طرح بودند عبارت از " من " حسین سیاه کلاه و خاموشی ، عملیات با شلیک دو گلوله به وسیله من و سیاه کلاه انجام شد و آن دو نفر ، جسد او را به بیابانهای حوالی جاده خراسان برده و سوزاندند . طرح دوم در کوچه ای بین خیابان نظام آباد و سلمان فارسی انجام شد و منجر به زخمی شدن مرتضی صمدیه لباف شد . در این طرح من ، محمد طاهر رحیمی ، و فرد دیگری شرکت داشتیم . صمدیه نیز در این جریان تیراندازی کرد که گلوله ای به من اصابت نکرد .

محسن سید خاموشی جریان توطئه کشتن صمدیه لباف را از زبان وحید افراخته این گونه بازگو کرده است :

" وحید افراخته این طور برایم تعریف کرد که مسؤول ترور سر جایش نایستاده بود و سر علامت دهی با دختر علامت دهنده صحبت می کرد ، البته داخل کوچه ای که قرار بود آنجا عمل انجام بشود ، می شوند بعد حسین (صمدیه لباف) مشکوک می شود و برمی گردد و بالاخره فردی که با او قرار داشته که همان وحید افراخته بوده یک تیر به سمت او شلیک می کند که دهان او را سوراخ می کند ، حسین سریعاً برمی گردد و شروع به دویدن می کند ، بعد از مقداری دویدن برمی گردد در حالیکه سلاح کشیده و تیراندازی می کند مدتی این دو به سوی هم تیراندازی می کردند تا بالاخره هر دو از دو سو فرار می کنند . آن طوری که عباس برایم می گفت در عمل کشتن حسین (صمدیه لباف) بهمن (وحید افراخته) فردی است که سر قرار او می رود و او را به محل عمل می کشاند . حسن (محمد طاهر رحیمی) راننده است و آن فرد دیگری است که مسؤول کشتن (حسین) مرتضی صمدیه لباف است . در هر صورت عمل ناموفق می شود"

سرکرده های سازمان به جنایت خونین خود درباره مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف این گونه اعتراف کرده اند :

" نام خائن شماره ۱ مجید شریف واقفی ، فارغ التحصیل رشته برق دانشگاه صنعتی بود . او در اوائل سال ۴۸ به سازمان پذیرفته شد او مدتها می دید چهره واقعی ضد خلقی خود را به اعتبار وجود برخی معیارهای نادرست در سازمان پوشانده بود و از این نظر توانسته بود به مدارهائی از مسؤولیت ارتقاء یابد . اما بالاخره علیرغم همه سالهائی که واقعیت وجودی خود را ، انگیزه های ناسالم خود را پوشانده بود و علیرغم همه کوششهای مذبحخانه اش برای فرار از انتقاداتش بالاخره لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک را بالای سر خود وضعفا و نارسائیهای عمیق ایدئولوژیک خود دید . او در ظاهر انتقادات خود را قبول نمود و حتی به طور کتبی تحلیلهائی از انگیزه های ناسالم و ضعفهای عمیق خود به عمل آورد و از این نظر قرار شد با خلع تمام مسؤولیتهايش به کار توده ای برود . اما در بطن او نه تنها حاضر نشده بود با ضعف ها و نارسائی های عمیق ایدئولوژیک و انگیزه های ناسالم خود که طی ماه ها کار توضیحی برایش آشکار شده بود مبارزه کند ، بلکه با اتخاذ بدترین شیوه خائنانه در صدد پیدا کردن موقعیت مناسبی برای ضربه زدن به سازمان و منحرف کردن مسیر انقلابی آن برآمد .

او که تا دیروز چون ماری افسرده از زخمهای شمشیر تیز مبارزه ایدئولوژیک نیشههای مسموم و زهر آگین خود را در پس ده ها انتقاد از خود ، پنهان کرده بود یکباره به تکاپو افتاد . با چند تن از عناصر متزلزل و کسانی که در همان مراحل اول مبارزه ایدئولوژیک تصفیه شده بودند ، تماس برقرار کرد و با اغوای آنان در صدد بر آمد برای خود دار و دسته ای تهیه ببیند او بالاخره بعد از چهار ماه توطئه خائنانه علیه سازمان موفق می شود دو نفر از افرادی که یکی از آنها به طور کامل از سازمان اخراج شده بود (خائن شماره ۳) و نفر دیگر که مراحل انتقادی خود را می گذراند (خائن شماره ۲) و یک نفر دیگر را به طور بینابینی (به نام مستعار AZ) با خود همراه سازند به هر حال آنها مسلماً نمی توانستند برای مدت طولانی از پشت بر ما خنجر بزنند . مچ آنها به زودی گرفته شد و راز خیانتهای ۴ ماهه آنان از

برده بیرون افتاد. از طرف سازمان خائن شماره ۱ و خائن شماره ۲ محکوم به اعدام شدند. با اعدام خائن شماره ۱ او به سزای خیانت‌هایش رسید در حالیکه خائن شماره ۲ توانست از مهلکه جان سالم به در ببرد اما به چنگ پلیس افتاد.....

..... خائن شماره ۲، مرتضی صمدیه لباف نام دارد که توانست در حین اجرای حکم اعدام از دست ما بگریزد اما به چنگ پلیس افتاد وی به احتمال بسیار زیاد از طرف دشمن نیز محکوم به اعدام خواهد شد چرا که علیرغم اطلاعات بسیاری که تا کنون در اختیار پلیس قرار داده و تا حد همکاری کامل با این مزدوران علیه سازمان ما به آنها خدمت کرده است ولی به دلیل شرکت در یکی دو واقعه نظامی از جمله شرکت در واقعه اتفاقی کشته شدن مأموران ژاندارمری که به دنبال جستجوی مواد مخدر قصد بازرسی او را در مسجد هاشمی داشتند. نخواهد توانست از این خیانت به نفع خود طرفی ببندد.

کارگزاران سازمان بنا بر سرشت منافقانه خود وانمود کردند که مرتضی صمدیه لباف با ساواک شاه همکاری کرده و اطلاعات گسترده ای در دسترس آنان قرار داده است! لیکن این ادعای پوچ و بی مایه را نه آنروز کسی _ حتی همکاران مارکسیست آنان _ باور نکرد و نه برای نسل امروز، نسل فردا و تاریخ، این گونه انگ ها و برچسب های سراپا نیرنگ آمیز باور کردنی می باشد.

در آن روز سازمان تا آن پایه ای بی آبرو و بی اعتبار شده بود که گروهی از اعضای سازمان که ایدئولوژی مارکسیستی خود را بی پروا آشکار ساخته بودند، در یک موضع گیری آشکار نوشتند:

"..... خائن و توطئه گر خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی که در رابطه با عملکرد انحرافی و اپورتونیستی رهبری مجبور به جمع آوری نیروهای خود شده و در صدد انشعاب برآمده بودند..... بسیاری از نتایج ارزنده ای را که می توانست این تغییر و تحول ایدئولوژیک در سطح جنبش به بار آورد (!!) به ضد خودش بدل نمود....."

مارکسیست های جبهه ملی (بخش خاورمیانه) نیز پیرامون دورویی ها و دروغ پردازیهای سازمان و نسبت ناروای آنان به صمدیه لباف آوردند:

"..... بدیهی بود که مجاهدین باید می کوشیدند عناصر مذهبی را خائن و متزلزل و همکار بالقوه پلیس نشان دهند و برای اثبات این که بالقوه به بالفعل منتهی می شود..... یکی از رهبران جناح مذهبی مجاهد شهید مرتضی صمدیه لباف را همکار فعال پلیس معرفی کنند تا ثابت کرده باشند: هنگامی که رهبر مذهبی ها با پلیس همکاری می کند تکلیف باقی روشن است. معهذاً چون همان موقع کذب اطلاع خود ساخته را می دانستند از پیشاپیش اعلام کردند که ممکن است رژیم صمدیه لباف را با وجود همکاری اعدام کند! نابکاری باور نکردنی است ولی کردند. و اکنون یک سال بعد که آنها از آسیاب ریخته و "سیستم" جا افتاده است، بی سر و صدا اعلام می کنند که دورغ گفته اند و او با پلیس همکاری نکرده است! (پس از زخمی شدن با تیر نارقیقان و در زیر شکنجه های آریامهری با پلیس همکاری نکرده است ولی "متزلزل و خائن" است!)

از جانب دیگر و از بد شانس "مجاهدین" پاره ای از رهبران و افرادی که بر طبق سیستم، آنها باید نمودار مقاومت و دلاوری می بودند به ادعای رژیم پشت رادیو و تلویزیون رفتند، و "مجاهدین" هم صلاح ندیدند آنها را انکار کنند! بنای پوشالی "سیستم مجاهدین" زودتر از آنچه تصور می رفت در هم ریخت. بالاخره آنها با شعبده بازی افسانه ای، پس از ماه ها تأخیر و تمجمج، موضعی در مورد به تلویزیون رفتن یا نه رفتن این افراد در نشریه خبری گرفتند که نگرفتنش بهتر بوده. ابتدا به همه منافقین و معاندین فحش دادند، با همه به در و دیوار زدند "فراموش" کرده موضع بگیرند و بالاخره به صراحت نگفتند که "آیا این افراد پشت تلویزیون رفته و اظهار ندامت کرده اند یا نه، شعبده بازی، تردستی ادبی! مانور و همه فنون به کار گرفته شد که از زیر این جواب طفره رفته شود....."

و امروز آنگاه که "پرونده اعمال" سازمان در ساواک شاه گشوده می شود و مورد بررسی قرار می گیرد، به دست می آید که مرتضی صمدیه لباف نه تنها با رژیم شاه همکاری نکرده، بلکه سرسختانه بر سر موضع خود ایستاده است.

و شگفت آور آنکه یکی از رهبران سازمان به نام وحید افراخته که در کشتن مجید شریف واقفی و ترور صمدیه لباف به شکل مستقیم دست داشته است و بسیاری از دیگر جوانان باورمند به اسلام را با دستبندی دو تن از رهبران سازمان به نام تقی شهرام و بهرام آرام، با شیوه های گوناگون سر به نیست کرده، از خانه های تیمی بیرون رانده و به دم تیغ پلیس شاه داده است، در پی دستگیری او از سوی ساواک نه تنها همکاری گسترده، همه جانبه و بی مانند با رژیم شاه کرد، بلکه همه نیروی خود را به کار گرفت تا صمدیه لباف را بر آن دارد که در "دادگاه" فرمایشی شاه به گونه ای که ساواک می خواهد سخن بگوید و موضع گیری کند.

لیکن در این مأموریت شکست خورد. او که در بیرون زندان صمدیه لباف ها را به کیفر پایداری و استواری در ایدئولوژی خویش محکوم به مرگ می کرد و به ترور او دست می زد، در درون زندان نیز آنگاه که از واداشتن صمدیه لباف به همکاری با ساواک نومید و سرخورده شد به دژخیمان ساواک پیشنهاد داد که برای واداشتن نامبرده به سازش و همکاری به زور و شکنجه و فشار دست بزنند. در دست خط او به یکی از شکنجه گران ساواک آمده است:

"جناب آقای دکتر منوچهری سلام

با صمدیه لباف به اندازه لازم و کافی بحث کردم. هیچ دلیل و منطقی برای رد عقائد من و اثبات اعمال گذشته نداشت و حتی خودش هم

نسبت به گروه بدبین و نسبت به مبارزه مسلحانه کاملاً مردد بود ولی به علت غرور و تعصب مذهبی، حاضر به پذیرش حقیقت نبود. به او گفتیم آن قسمت از فساد و گمراهی گروه را که قبول داری باید در دادگاه مطرح سازی ولی او با این بهانه که "این عمل به نفع رژیم تمام می شود و من نمی خواهم قدم خطائی بردارم و روز قیامت مورد عذاب واقع شوم" می خواست شانه خالی کند و ادعا می کرد عقیده به حکومت اسلامی دارد و رژیم مطابق عقیده مذهبی او نیست.

به هر حال با این تعصب زیادی که نشان می دهد حتی به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد به تمامی نداده است، با توجه به این موضوع بحث بیشتر با او فایده ندارد.

من متنی را برای او تهیه کرده ام به طوری که هم نظر ما را تأمین می کند و هم آن قسمت از مطالبی را نوشته ام که حتی صمدیه لباف نیز قبول دارد و نمی تواند بگوید به آن عقیده ندارم (بیشتر حمله به مارکسیسم و ضد مذهبی بودن گروه)، اگر موافق باشید همین را بدهیم بدون هیچ گونه دست بردن پاکنویس کرده و در دادگاه بخواند و من فکر نمی کنم جرأت کند و مخالفت نماید و اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره ای جز فشار نیست. البته در این مورد با آقای دکتر عضدی صحبت کردم و همین نظر را داشتند و بر اساس نظر ایشان این متن را نوشتم

اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان

سازمان در سال ۱۳۵۴ طی بیانیه ای بلند و گسترده اعلام کرد که "تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده و دگرگونی ریشه ای در سازمان پدید آورده است". همزمان با این بیانیه آیه قرآن از بالای آرم سازمان برداشته و کتابها و نوشته های مذهبی از خانه ها و مراکز سازمان برچیده شد و از اعضای سازمان آنانکه تغییر ایدئولوژی ندادند و به مذهب پای بند ماندند، یا به اعدام محکوم شدند و به نام خائن شماره ۱، خائن شماره ۲ و خائن شماره به شهادت رسیدند و یا از خانه تیمی بیرون رانده شدند و در معرض شکار پلیس شاه قرار گرفتند که شرح آن در کتابهای گوناگونی آمده است.

چنانکه پیشتر بررسی شد کارگردانان پشت پرده، سازمان را برای این به صحنه آوردند تا با دم زدن از خدا و خلق و تظاهر به اسلام، قرآن و نهج البلاغه بتوانند نهضت اسلامی ایران را در دست گیرند و آن نهضت را به بیراهه بکشاند و از پیروزی و کامیابی اسلام و ملت مسلمان و قهرمان پرور ایران پیشگیری کنند.

اکنون این پرسش مطرح است که چگونه سازمان با وجود دارا بودن چنین انگیزه و سیاستی یکباره ماهیت الحادی و ضد اسلامی خود را بر ملا کرد و مارکسیست بودن سازمان را اعلام داشت.

درباره این دگرگونی در سازمان دیدگاهها و مایه های گوناگونی می توان شمرد، مانند اینکه:

۱_ کارگردانان پشت پرده سازمان در پی چند سال تلاش و کوشش پیگیر و همه جانبه برای فریب امام و واداشتن او به پشتیبانی از سازمان، به ناکامی و شکست انگیزه و سیاستی که دنبال می کرد تا پایه ای پی بردند. و این واقعیت را به درستی دریافتند که با عدم یاری و پشتیبانی از سوی امام، سازمان، نه تنها نمی تواند رهبری نهضت اسلامی ایران را از آن خود سازد و مبارزه ضد زورمداری و ضد استعماری ملت مسلمان ایران را به بیراهه بکشاند، بلکه دیر یا زود موضع امام بر ضد سازمان در میان ملت ایران فاش می شود، و در آن روز سازمان با بی آبرویی و رسوایی همراه با روسیاهی و سرافکنندگی باید برای همیشه از صحنه کنار رود.

از این رو بر آن شدند پیش از آنکه طشت رسوایی آنان بر بالای بام افتد و ملت مسلمان ایران از دیدگاه امام درباره سازمان آگاهی یابند، آنان راه خود را از مردم جدا کنند و با برملا کردن ایدئولوژی سازمان دست کم در میان مارکسیست ها برای خود پایگاهی به دست آورند.

۲_ آنانکه در پی کشته شدن و زندانی شدن نخستین سران سازمان سر رشته رهبری سازمان را در دست گرفتند، مانند بهرام آرام، تقی شهرام و وحید افراخته از سیاست پشت پرده بنیانگذاران سازمان بی خبر بودند و از انگیزه اصلی پیدایش سازمان که فریب مسلمانان به پاخاسته و کشاندن آنان به بیراهه با نام اسلام، قرآن و نهج البلاغه بود آگاهی نداشتند و با مطالعه کتابها و نوشته هایی که بنیانگذاران سازمان در دسترس آنان گذاشتند پایه باورمندی آنان به اسلام سست شد و به سوی مارکسیست گرایش پیدا کردند. و آنگاه که در رأس سازمان قرار گرفتند، بنابر آنچه یافته و به آن رسیده بودند، کوشیدند که در سازمان پیاده کنند. از این رو آیه قرآن

را از روی آرم سازمان برداشتند و تغییر ایدئولوژی سازمان را اعلام کردند .

لیکن آن دسته از کادر مرکزی و اعضای نخستین سازمان که از نقشه و انگیزه بنیانگذاران و کارگردانان پشت پرده سازمان به درستی آگاهی داشتند و بر آن بودند که با نام " مذهب " به جنگ " مذهب " بروند و با تکیه بر اسلام با نهضت اسلامی امام خمینی رویارویی کنند ، نه تنها با این تغییر ایدئولوژی سخت مخالف بودند بلکه دیگر اعضای مارکسیست سازمان را سفارش می کردند که دم از اسلام بزنند و تظاهر به نمازخوانی کنند .

از این رو می بینیم که مسعود رجوی ، موسی خیابانی و مهدی ابریشمچی و از عناصری بودند که کوشش داشتند سازمان را در میان ملت مسلمان ایران ، سازمانی اسلامی و کارگزاران و اعضای آن را مردانی دین باور و وارسته بنمایانند ! ! روی این اندیشه پافشاری کنند ساواک در گزارش خود پیرامون نامه مسعود رجوی که بنا داشته است به بیرون زندان بفرستد و به دست مأموران رژیم افتاده آورده است: " مسعود رجوی یکی از محکومین سازمان آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت به اصطلاح نهضت آزادی که در دادگاه های عادی و تجدید نظر اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی به اعدام محکوم و سپس مورد عفو ملوکانه واقع و با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردیده ، از داخل زندان دستورالعمل هائی در مورد نحوه دفاع متهمین سازمان مزبور در دادگاه تحریر نموده و قصد داشته آنها را در موقعیت مناسب جهت سایر متهمان ارسال دارد که قبل از ارسال ضبط و خلاصه اهم مطالب آن ذیلاً از عرض می گذرد :

حفظ ایدئولوژی اسلامی باید یکی از محورهای اصلی موضع گیری افراد در دادگاه باشد . روی ایدئولوژی مارکسیستی می بایست کمتر تأکید شود ، اصولاً ما باید حرفمان را از آنان جدا کنیم و حتی کلمه خلق را که بیشتر مخصوص آنها است در اظهارات خود به کار نگیریم....."

از این نوشته به خوبی به دست می آید که زیر بنای سازمان بر ایدئولوژی مارکسیستی استوار بوده است و تکیه روی این ایدئولوژی برای کارگزاران سازمان اهمیت ویژه ای داشته است .

و او برای پیشبرد انگیزه اصلی خود که فریب توده های مبارز مسلمان و به دست گرفتن رهبری نهضت اسلامی ایران بوده ، به همکاران و هم مسلکان خود سفارش می کرده است که به گونه ای سخن نگویند که ماهیت سازمان را برای مردم روشن سازد و نقشه سازمان را نقش بر آب کند .

او در راه پیشبرد این نقشه شوم و استعماری تا آن پایه آزمند بوده که برخی از اعضای سازمان را که به شکل رسمی مارکسیسم را پذیرا شده بودند ، در زندان به نماز وا می داشته است !

در این باره در گزارش ساواک آمده است :

" پس از ورود محمود طریق الاسلام و محسن محمد دماوندی و محمد ابراهیم جوهری که مارکسیست بودند (به بازداشتگاه اوین) مسعود رجوی با آنها صحبت کرد و قرار شد که آنها اعلام مارکسیست بودن نکنند زیرا افرادی وجود دارند که سوء استفاده خواهند نمود و دکتر عباس شبیبانی ، مصطفی ملایری و کریم رستگار و فرزاد قلعه گلایی مجاهدین را می کوبند و در نتیجه این افراد اعلام نکردند و نماز می خواندند اکنون عناصر مارکسیست عبارتند از خلیل تخمه چی ، حسن صدیقی ، محمد ضابطی ، جوهری ، علیرضا ثقفی ، دماوندی ، راهی ، بهمن بازرگان ، کاظم شفیعیهها ضمناً حسن راهی به وسیله علیرضا تشید و بهمن بازرگان مارکسیست شده و او هم به نوبه خود حسین آلاذپوش و کاظم شفیعیهها را مارکسیست نموده و به طوری که گفته اند شفیعیهها مردیست متعصب و ضد مذهبی که به اتفاق عماد رضوی عضو ستاره سرخ ، آیات قرآن را که با علم تضاد و تناقض داشته در می آورند و بین مذهبی ها پخش می کردند "

از این گزارش نقشه و برنامه سازمان از تظاهر به اسلام و دم زدن از خدا و خلق به خوبی روشن می شود . مسعود رجوی از اینکه شماری از همکاران و همدستان او ملحد و ضد خدا شده اند واهمه و پروایی ندارد و با آنان به گفتگو نمی نشیند تا عیب کار را بیابد و در راه هدایت آنان بکوشد و یا کاستی کار سازمان را پیدا کند و در راه جبران آن برآید و

او به جای آنکه بیندیشد که چرا خوانندگان " شناخت " و دیگر نوشته های سازمان مارکسیست و ضد اسلام از کار در آمدند ، تنها در اندیشه این است که مارکسیستهای تازه نفس و تازه از راه رسیده ، مبادا شگرد و روش سازمان را از یاد ببرند و از دورویی و دروغگویی دست بکشند و چهره اصلی خود را نشان دهند .

مسعود رجوی و دیگر عناصر سازمان که تظاهر به اسلام می کردند ، اگر به راستی اسلام را باور داشتند ، به جای آنکه اعضای مارکسیست سازمان را به دورویی و دروغگویی فرا خوانند با آنان آنگونه برخورد می کردند که شریف واقفی و صمدیه لباف کردند .

آنان را آشکارا از خود می راندند و روی مکتب خود به سختی پا می فشردند و در این صورت هرگز کسی به خود رخصت نمی داد که سازمان را بکوبد و هر انسان آگاه و بی پیرایه ای می دانست و چنین تحلیل می کرد که در میان اعضای سازمان نیز مانند جمعیت ها و گروه های دیگر دور از خرد نیست که چند نفری به بیراهه کشیده شوند و به اسلام پشت کنند و این برای سازمان شکنندگی و کوبندگی نداشت .

لیکن واقعیت این است که پایه و زیر بنای سازمان بر " التقاط " ، دورویی و دروغگویی بود . مسعود رجوی را با وحید افراخته ، جوهری ، شهرام آرام از نظر بی اعتقادی به اسلام و باورمندی به مارکسیسم و گرایش به مادگرایی تفاوتی نبود .

تنها تفاوت این بود که او به شگرد، اندیشه و آرمان سازمان سخت پای بند بود و بنابر مأموریتی که داشت بر آن بود به نام خدا و خلق و با تظاهر به دین ریشه اسلام، عالمان متعهد و جنبش های اسلامی را از بیخ و بن برآورد و راه را برای تاخت و تاز فراماسونها و دیگر سازمان های جاسوسی هموار کند.

لیکن آنان به سبب سادگی و لادگی و یا به علت های دیگر که در بالا آمد از این شگرد و شیوه سازمان دست کشیده چهره دومی و اصلی خود را نمایان کردند.

۳ _ شاید دور از اندیشه نباشد اگر گفته شود که ساواک در اعلام تغییر ایدئولوژی و بر ملا کردن چهره اصلی سازمان بی نقش نبوده است.

فرار تقی شهرام از زندان ساری، همراه با استوار احمدی و قرار گرفتن او در کادر مرکزی سازمان و پدید آمدن دگرگونی عقیدتی در سازمان به دست نامبرده و نوشتن کتاب "بیانیه مواضع ایدئولوژیک سازمان" از سوی او در سال ۱۳۵۴ سلسله رویدادها و جریانهای است که نیازی ژرف به پژوهش و بررسی گسترده و همه جانبه دارد و نتوان از کنار آن با بی تفاوتی گذشت. لیکن این قلم را توان و فرصت بررسی آن نباشد.

واقعیت این است که کارگردانان پشت پرده که بر آن بودند سازمان را پیشتاز مبارزه ضد زورمداری و ضد استعماری ملت ایران بنمایند، این اندیشه را دنبال می کردند که از سازمان "آلترناتیوی" برای رژیم شاه بسازند.

چنانکه پیش از آن نیز بر آن بودند از "جبهه ملی" و "نهضت آزادی" برای روز "مبادا" کابینه سایه و جانیشینی برای رژیم شاه پدید آورند و این کاری نبود که مورد پسند و خوش آیند ساواک باشد.

رژیم شاه پیوسته از این گونه دور اندیشی ها و آینده نگری های کارگردانان پشت پرده ناخشنود، نگران و دل آزرده بود و همواره بر آن بود که ریشه اینگونه "آلترناتیوها" را از بیخ و بن بر آورد و خود را از خطر این گونه "لو لو سر خرمن ها" آسوده کند.

لیکن دستهای مرموز پشت پرده، این رخصت را به رژیم شاه نمی داد. لیکن آن رژیم با کوششهای شبانه روزی بر آن بود که آبرو و اعتبار مردمی آنان را از میان ببرد تا کارگردانان پشت پرده دریابند که آنان از پایگاه مردمی برخوردار نیستند.

و بنابر این نمی توانند برای روزی و روزگاری جای رژیم شاه را بگیرند و توده های خشمگین و به پا خاسته را بفریبند.

"جبهه ملی" و "نهضت آزادی" به سبب ناتوانیها، ندانم کاریها و کارکردهای ناروا و نادرستی که داشتند و تاکتیک هایی که ساواک بر ضد آنان به کار گرفت، دیری نیاپید که در میان ملت ایران بی آبرو شدند و از صحنه کنار رفتند و به دنبال آنان در پی اوج نهضت اسلامی ایران، کارگردانان پشت پرده، سازمان را با نام خدا و با تکیه به قرآن و نهج البلاغه به صحنه آوردند تا از سویی نهضت اسلامی ایران را به دست این سازمان بتوانند به بیراهه بکشانند و از سوی دیگر از سازمان به سبب نفوذ و پایگاهی مردمی که خواه ناخواه به دست می

آورد، "آلترناتیوی" برای رژیم شاه بسازند تا اگر روزی ملت ایران دیگر تاب و توان ادامه سلطنت شاه را نداشت، بتوانند سازمان را که با چهره ای انقلابی _ اسلامی دل مردم را برده است! جایگزین آن رژیم کنند.

و ساواک در برابر، بر آن بود که به کارگردانان پشت پرده بباوراند که در ایران هیچ نیرویی نیست که شایستگی جایگزینی برای رژیم شاه را داشته باشد و روی این انگیزه پیوسته بر آن بود که سازمان ها و گروه هایی را که مایه امید سازمانهای جاسوسی و ابرقدرتها هستند، در میان ملت ایران لکه دار کنند و به پرستیز آنان آسیب رسانند.

از این رو چنانکه آورده شد دور از اندیشه و خرد نیست اگر گفته شود که ساواک در واداشتن برخی از سران سازمان به بر ملا کردن ایدئولوژی پنهانی خود و برداشتن آیه قرآن از بالای آرم سازمان بی نقش نبوده است.

۴ _ خودباختگی برخی از سردمداران و اعضای سازمان در برابر مارکسیسم _ لنینیسم، نقش به سزایی در برملا کردن ایدئولوژی سازمان داشت. چنانکه پیشتر آورده شد کارگزاران سازمان در آغاز حتی از بکارگیری واژه قرآنی "مجاهد" بنا بر گفته قطب زاده، اندیشناک بودند که مبادا به پرستیز آنان در میان سازمانهای انقلابی جهان آسیب رسانند.

و گروه های پارتیزانی به آنان به سبب اینکه رنگ مذهبی دارند بها ندهند و ارج نگذارند و از اینکه سازمان آنان در میان دیگر گروه ها و سازمانهای چریکی، سازمانی مذهبی شناخته شده بود رنج می بردند و برای اینکه تا دیر نشده این لکه ناجور را از خود دور کنند، بر آن شدند که از روی ایدئولوژی سازمان پرده بردارند تا شایستگی همنشینی و همبستگی با مارکسیست های انقلابی را به دست آورند و عقده مذهبی بودن را جبران کنند!

۵ _ سردمداران سازمان به سبب ذهنی گرای، خودبینی و خودمحوری بر این باور بودند که جامعه ایران با شتاب به سوی پذیرش مارکسیسم _ لنینیسم پیش می رود و دیری نیاید که این ایدئولوژی قشرهای بزرگی از مردم ایران را به سوی خود کشاند.

بنابر این برای آنکه از قافله عقب نمانند و نقش پیشتازی را در همه زمینه ها از آن خود سازند بر آن شدند که باورمندی سازمان به ایدئولوژی مارکسیستی _ لنینیستی را آشکار کنند!

جدایی و دوری گزینی آنان از ملت ایران و آرمانهای مردمی و زندانی شدن آنان در محیط تنگ و بسته درون سازمانی تا آن پایه بود که

در "بیانیه" خود زیر عنوان "هدف ما از انتشار این رساله" آورده اند :

"..... جامعه ما و تاریخ فرهنگ اندیشه انقلابی مردم ما اینک بر یکی از مهمترین سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سر فصل سرنوشت مبارزه ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف در میان نیروهای مختلف اجتماعی جریان داشته بالاخره به نتیجه نهایی و سمت تعیین کننده خود نزدیک می شود."

۶_ کارگزاران سازمان به سبب بند و بست های پشت پرده با برخی از ابرقدرتها و غرور و نخوت بی حد و مرز خود بر این باور بودند که سازمان از استواری و توانمندی لازم، تا پایه ای برخوردار شده است.

و برای تداوم زندگی سیاسی و چریکی به کمک و یاری مادی و معنوی عالمان مبارز و مسلمانهای متعهد هیچ گونه نیازی ندارد و می تواند روی پای خود بایستد، بنابراین برای فریب روحانیون و توده های مسلمان دیگر نیازی نمی دیدند که دم از خدا و قرآن بزنند و به اسلام و مسلمانی تظاهر کنند، از این رو با آسودگی خاطر ایدئولوژی سازمان را آشکار کردند.

۷_ باورمندی به اسلام برای زن بارگی و هوسبازی و آمیزشهای جنسی سازمان، دست و پاگیر و دردسر آفرین بود، برخی از دختران فریب خورده آنگاه که خود را در گنداب فساد غوطه ور می دیدند، به سبب پای بند بودن به اسلام دچار عذاب روحی و وجدانی می شدند و کشتنها و واکنشهای بی حد و مرز جنسی در سازمان را با اصول اسلامی ناسازگار می دانستند.

از این رو گاهی دست به خودکشی می زدند و گاهی با رهبران هوسران و سکتاریست خود به پرخاش و کشمکش بر می خواستند و آنان را منافق و خائن به اسلام می خواندند.

سردمداران هوسران سازمان به خوبی دریافته بودند که اگر اسلام را از سازمان کنار بگذارند و ایدئولوژی سازمان را بر ملا کنند، از این گونه نگرانی ها، قید و بندها و کشمکشهای درون سازمانی آسوده خاطر خواهند شد.

یکی از اعضای بلند پایه سازمان به نام تراب حق شناس به شهید محمد منتظری گفته بود که انگیزه اصلی او از پذیرش ایدئولوژی

مارکسیسم _ لنینیسم رهیدن از قید و بند دست و پاگیر اسلام در آمیزشهای جنسی و سکسی بوده است!

۸_ ناتوانی سازمان در به دست آوردن پایگاه مردمی و بسیج توده ها در راه خیزش قهرآمیز و مسلحانه، عامل دیگری برای بر ملا کردن ایدئولوژی اصلی کادر رهبری سازمان بود.

ملت قهرمان پرور ایران (قشر روشن ضمیر و آگاه) در پی آغاز مبارزه مسلحانه از سوی سازمان، به نام سازمانی اسلامی با همه توان به یاری و پشتیبانی از این سازمان برخاست و از هیچگونه یاری و کمک به آن پروا نکرد.

لیکن هر چه بیشتر گذشت ماهیت و کارکرد ناروا، رسوا و ضد اسلامی کارگزاران سازمان برای مردم آشکارتر شد، دید منفی امام نسبت به سازمان تا پایه ای در میان مردم پیچید، فساد درون گروهی و رفتار ننگ بار و شرم آور دختران و پسران در خانه های تیمی، جسته و گریخته به بیرون از سازمان درز کرد.

دزدی، جیب بری و کیف زنی که از سوی برخی کادرها و سمپات ها روی می داد، آهسته و آرام در میان ملت ایران رواج یافت، بی بندوباری و بی تفاوتی برخی از اعضا و به ویژه اعضای رهبری نسبت به قرآن و احکام اسلامی با وجود ریاکاریها و دورویی های فریبنده آنان تا پایه ای برای مردم روشن و آشکار شد.

از این رو مردم آگاه و مبارز ایران که با همه توان به یاری پارتیزانهای به ظاهر مسلمان و مجاهد برخاسته بودند، آرام آرام از آنان فاصله گرفتند و از یاری و مدد آنان باز ایستادند و آنان را به حال خود رها کردند.

این موضع و برخورد توده ها نسبت به سازمان از دید کادر رهبری و اعضای آن پوشیده نماند و مایه سرخوردگی، افسردگی، نومیدی و بی تفاوتی اعضا شد.

کارگزاران سازمان برای سرگرم کردن و دلخوش داشتن کادرها و سمپات ها بر آن شدند تا ایدئولوژی مادی و الحادی خویش را بر ملا کنند تا از سویی در میان مارکسیست _ لنینیستهای ایران و منطقه پرستیژ، آبرو و اعتبار ویژه ای به دست آورند.

آنان بر این باور بودند که با برملا کردن ایدئولوژی خود می توانند بقبولاند که بی تفاوتی و عدم پذیرش مردم از سازمان به سبب ایدئولوژی بالنده سازمان است که مردم واپسگرا، ناآگاه، فرومایه، دگم و قشری ایران نمی توانند آن را دریابند. از این رو به کارشکنی و موضع گیری می پردازند. برای پی بردن به پایه نومیدی، درماندگی و سرخوردگی درون سازمانی، خوبست که برخی نوشته ها و اعتراف های دار و دسته سازمان آورده شود، اعضای مارکسیست سازمان در دفتر "انتقاد" از خود آورده اند:

"..... رفقای که در خارج از صحنه مشی چریکی، دارای تواناییها، استعدادها و لیاقت های مشخصی مثلاً در مبارزات صنفی _ سیاسی دانشجویی بودند، بعد از ورود به سازمان پس از مدتی دچار انفعال، پوچی و بی اعتمادی شده، از دور فعال فعالیت های سازمانی خارجی می شوند. مکانیسم این تغییرات را ما ناشی از عملکرد خصائل و گرایشات روشنفکران و انحرافات و ضعف های طبقاتی افراد و تأثیر متقابل مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی بر آنها می دانستیم. بنا بر اعتقاد ما وقتی این ضعف ها در زیر تازیانه "مبارزه ایدئولوژیک" درون سازمانی قرار می گرفت بی اعتباری و از دست رفتن نیروی محرکه این افراد که به گمان ما مضمون و محتوای روشنفکرانه فردی

داشت ، بر می گردید .

وحید افراخته نیز در اعتراف های خود آورده است :

” هر چه زمان می گذشت گروه به جای اینکه رشد کند تضعیف می شد . فساد درون گروهی و مخصوصاً فساد در رهبری اعضا بیشتر می شد . رهبری طلبی ، غرور ، خودخواهی ، ماجراجویی ، ریاکاری و تظاهر در اعضای گروه اوج می گرفت . نه تنها گروه موفق به جلب حمایت مردم نمی شد بلکه روز به روز نفرت و انزجار مردم از آنها بیشتر می شد . بین منافع و خواسته های مردم با اعمال افراد خرابکار وجه اشتراکی وجود نداشت . گروه در توجیه تئوریک مبارزه مسلحانه و دلایل انطباق این خط مشی با شرایط اجتماعی ایران و رفاه روز افزون مردم ، درمانده بود . با اینکه احساس یأس و ناامیدی در افراد دیده می شد ولی چرا از کار بی حاصل خود دست نمی کشیدند ؟ رهبری با طرح تئوری های مارکسیستی سعی می کرد امیدهای دروغین به افراد داده و آنها را نسبت به پیروزی نهایی (ولی بسیار دور) مبارزه مسلحانه امیدوار سازد ”

و نیز نوشته است :

” هر چه زمان می گذشت ما با شکست ها و ضربه های بزرگتری روبرو می شدیم ، گروه نه تنها نمی توانست رشد کند بلکه روز بروز تضعیف می شد . مردم نه تنها حمایتی از ما به عمل نمی آوردند بلکه نفرت و انزجار بیشتری پیدا کرده و برای جلوگیری از اعمال ما با پلیس همکاری می کردند . تعمیم و گسترش آموزشهای مارکسیستی بتدریج عقاید مذهبی اعضای گروه را سست می کرد تا اینکه سرانجام گروه به طور کامل مارکسیست و مخالف اسلام شد ”

و نیز در بازجویی دیگری آشکارا اعتراف کرده است :

” بعد از اینکه یأس و نومیدی شدیدی بر اعضاء گروه حاکم شد و زمزمه هایی در میان آنها مبنی بر عدم پشتیبانی مردم و بی ثمر بودن این تلاشها به وجود آمد ، گروه برای جلوگیری از متلاشی شدن تشکیلات طرح های ترور را مورد بررسی قرار داد ”

۹ _ خطر دستیابی برخی از مسلمانهای باورمند به کادر رهبری سازمان و کنار زدن عناصر کژاندیش ، بی تفاوت و مسلمان نما ، مایه دیگر شتاب زدگی کارگردانان آن روز سازمان برای بر ملا کردن ماهیت ضد اسلامی خود و ” اعلام مواضع ایدئولوژیک ” بود .

کارگزاران سازمان می دیدند که بنیانگذاران و اعضای نخستین که به سیاست و انگیزه سازمان به خوبی آگاهی داشتند ، کشته شده و یا در زندان بودند . چند تن دیگر از اعضاء کادر مرکزی سازمان مانند شهرام ، آرام و افراخته اگر کشته یا دستگیر می شدند عناصر رده پایین سازمان که با وجود آموزشهای سنجیده و انحرافی در باورمندی به اسلام پا برجا و استوار مانده بودند در کادر رهبری قرار می گرفتند .

و روشن بود که هرگز سیاست سازمان را برای کنار زدن عالمان مبارز و به بیراهه کشانیدن نهضت اسلامی ایران ، دنبال نمی کردند و دور از باور نبود که سازمان را زیر نظر عالمان وارسته و اسلام شناسان راستین به سوی اسلام ناب محمدی (ص) کشانند .

وجود عناصر نستوه و دین باوری مانند صمدیه لباف در کادر بالای سازمان و قرار گرفتن مجید شریف واقفی در کنار کارگزاران و رهبران سازمان ، زنگ خطری بود برای آنان که اگر دیر می جنبیدند ممکن بود فرصت از دست برود و نه تنها همه طرفندها و نیرنگهای دراز مدت و مرموزانه کارگردانان پشت پرده ناکام گردد ، بلکه سازمان آلوده به فساد و مارکسیسم زده آنان نیز به سازمانی چریکی _ اسلامی دگرگون شود و مانند کوهی آتشفشان غریب بر کشد ، ایران و منطقه را به سختی بلرزاند و منافع استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی و رژیم های واپسگرا و دست نشانده منطقه را به آتش کشد و دگرگونی ژرفی در خاورمیانه پدید آورد .

کادر مرکزی سازمان روی این گونه انگیزه ها و اندیشه ها بر آن شد که به التقاطی گری و روش منافقانه خود پیرامون دم زدن از اسلام و قرآن و نهج البلاغه یکبار پایان دهد و ایدئولوژی اصلی خویش را آشکار کند و در راه واداشتن همه اعضا و کادرها به پذیرش مارکسیسم _ لنینیسم برنامه ها و نقشه هایی را به کار گیرد .

و با در نظر گرفتن این واقعیت که پایگاه ایدئولوژیک سازمان بر اندیشه ماتریالیستی و دید طبقاتی استوار است بی تردید گرایش به ایدئولوژی مارکسیستی از سوی کادر مرکزی و کارگزاران سازمان گریز ناپذیر بود .

به نوشته خود آنان :

” زمینه رشد یک جریان فکری ماتریالیسم دیالکتیک به دلایل مختلف که قبلاً مورد بحث قرار گرفت ، فراهم شد و سازمان بالقوه آستان چنین جریانی بود با شکل گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول بروز یک جریان مارکسیستی و یا بهتر است بگوئیم ماتریالیستی در سازمان صورت عینی به خود پذیرفت و جنبه مادی گرفت و چندان طول نکشید که استخوان بندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسوول و کادرهای اصلی) مارکسیسم را پذیرفتند ”

باید گفت در واقع آنچه را که دیر زمانی بود پذیرفته بودند آشکار کردند .

برای آگاهی از چگونگی پذیرش مارکسیسم _ لنینیسم از سوی برخی از عناصر و اعضای سازمان آوردن برخی از اعتراف های آنان

مناسب است : سید محسن خاموشی در بازجویی های خود آورده است :

” بعد از مدت فوق العاده کوتاهی تنها با خواندن یک کتاب که با دید ماتریالیستی نوشته شده بود ، تفکر اسلامی را به طور کامل کنار

گذاشتم و بعد هم متوجه شدم که اعضای گروه همه مارکسیست هستند ”

نیز در اعتراف نامه های خود آورده است :

” من از لحاظ مطالعات مذهبی و اصولاً تئوریک فوق العاده ضعیف و سطحی بودم و سرشار از تمایلات ماجراجویانه ”
سید محمد دشتی در بازجویی های خود نوشته است :

”..... او (سید محسن سید خاموشی) مرا قانع کرد که اسلام نمی تواند در شرایط سرمایه داری مبارزه کند و بنابراین فقط مارکسیسم می تواند چنین کاری انجام دهد و در این زمینه نیز درباره قرآن بحث می کردیم که او از من خواست آنچه درباره قرآن فکر می کنم بنویسم و به روی آن بحث کنیم مطالبی که درباره قرآن نوشته بودم با هم خواندیم و او در بحث تقریباً مطالب آنرا رد کرد و بدین وسیله شک در اعتقاداتم به وجود آمد و فکر می کنم این معلول آن بود که من در زمینه اعتقادات دینی خود عمیق نبودم به او گفتم فایده ای ندارد که نماز بخوانم ، و از آن وقت نماز نخواندم ”

محمد علی فقیه دزفولی در بازجویی های خود نوشته است :

” در جلسات اول ابراهیم جوهری با من مقداری بحث قرآنی کرد و با توجه به ماتریالیسم دیالکتیکی که من قبلاً خوانده بودم ، اشکالاتی از قرآن بیرون کشید . روی هم رفته قرآن یک ایدئولوژی طبقاتی نبود و چون مارکسیسم را علمی می دانستیم ، خواه ناخواه قرآن غیر علمی می شد . من یواش یواش فهمیدم که مسؤول مارکسیست است و من هم مارکسیست شدم و هر چه او گفت بدون اینکه زیاد به بحث بنشینیم قبول کردم ”

.....زود قبول کردن مارکسیسم من از دید ذهنی ام نسبت به مسؤولین خود در می آمد . من همیشه با مسؤولین برخورد مطلق می کرده و آنها را آدمهای کامل و منزهی می دانستم و هر چه می گفتند قبول می کردم . مسئله ایدئولوژی قبلاً با همکلاسی ام مطرح شده بود و آنها نیز در کلاس قبلی مارکسیسم را قبول کرده بودند خلاصه ما نیز مارکسیست شدیم ”
در پی پخش خبر پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی از سوی کادر مرکزی در درون سازمان اعضا و سمپات ها با نوعی ناباوری ، سرگردانی و سردرگمی روبرو بودند . برخی چنانکه در بالا آمد یا روی پیروی از رهبری ” مارکسیسم ” را پذیرا شدند و یا روی فشار و ناچاری به آن تن در دادند .

درباره برخی از این گونه مارکسیستها نوشته اند :

” هنگامی که رفیق رفعت در آغوش یکی از رفقای تیم مشترک فدائیان و ما جان سپرد با آنکه رهبری مجاهدین مارکسیست را پذیرفته بود در لحظه شهادت اشهد می گفت . این امر به خوبی معرف آن بود که عده ای با وجود پذیرش رهبری جدید و پروسه تغییر ایدئولوژی به انجام این پروسه نرسیده و اجباراً بدان تن در داده اند . ”

برخی نیز که با انگیزه شناخت اسلام راستین و پیشبرد آن به سازمان پیوسته بودند آن گاه که با دگرگونی ایدئولوژی سازمان روبرو شدند سخت ضربه روحی خوردند و به بی تفاوتی و بی بند و باری بیشتر کشیده شدند ، چنانکه نوشته اند :

” خسر الدنيا والعاقبه شده بودند . در یک کلام نه ” مارکسیست ” بلکه به قول مذهبیون هرهری مذهب شده بودند دیگر نه معیارهای اخلاقی سنتی برایشان وجود داشت و نه معیارهای اخلاقی کمونیستی را فرا گرفته بودند ”
برخی از اعضا با آنکه ایدئولوژی اعلام شده سازمان را نپذیرفته بودند برای خوش آمد رهبری از به جا آوردن نماز خودداری می کردند !
وحید افراخته در بازجویی های خود آورده است :

” سیمین (صالحی) مارکسیست شده بود ولی میثمی هنوز مذهبی بود هر چند این اواخر نماز نمی خواند و می گفت به احترام شما که نماز نمی خوانید من هم نماز نمی خوانم ”

چنانکه آورده شد زیر بنای سازمان بر اصول مارکسیستی استوار بود . بنیانگذاران سازمان با پذیرش ماتریالیسم تاریخی دانسته یا ندانسته اندیشه مارکسیستی را پذیرا شدند .

به اعتراف وحید افراخته :

” علت مارکسیست شدن مجاهدین پذیرش ماتریالیسم تاریخی از طرف بنیانگذاران اولیه گروه مثل حنیف نژاد است و جدا کردن ماتریالیسم تاریخی از جنبه های فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک از نظر منطقی غیر ممکن است و این مسائل تفکیک ناپذیر و دارای ارتباط مشخصی می باشد ”

خود کتابهایی که از سوی بنیانگذاران سازمان نوشته شده است ، می تواند به نام اسلام اصول دیالکتیک و ایدئولوژی مارکسیسم را به عناصری بی مایه و ناآگاه به اصول اسلامی بیاموزد و آنان را ناخودآگاه به سوی مارکسیسم _ لنینیسم کشاند و از اسلام بیگانه سازد . شایان نگرش است که کادرها و سمپات ها در کلاس های آموزشی سازمان که به نام خدا و به عنوان تفسیر قرآن برگزار می شد ندانسته و ناخودآگاه درس ایدئولوژی مارکسیستی فرا می گرفتند .

با وجود همه اینها می بینیم که شماری از کادرها و سمپات ها و برخی از مسؤولان سازمان روی باورمندی به اسلام در برابر بیراهه پویی کادر رهبری ایستادند و از پذیرش مارکسیسم _ لنینیسم سر باز زدند و سرسختانه پایداری کردند ، پایداری پر دامنه و خونینی که

سرانجام با شکست روبرو شد .

دست پرورده های سازمان که از "شناخت"، "راه انبیاء"، "تکامل"، "اقتصاد به زبان ساده" و..... به "ایدئولوژی مترقی" ا" ضد امپریالیستی" و "علمی" مارکسیسم _ لنینیسم باورمند بودند تا آن پایه نسبت به اسلام خشمگین، بدبین، آزرده و زده شده بودند که دستور دادند همه کتابهای اسلامی که در درون سازمان قرار داشت بسوزانند و از میان ببرند و از مطالعه کتابها و نوشته های مذهبی در سازمان جلوگیری شد .

بازگو کردن پیشینه مذهبی کشته شدگان سازمان در نوشته ها، برنامه ها و مراسم بزرگداشت قدغن گردید .

وحید افراخته در زندان از خیانت سازمان در این باره که خود او نیز دست داشته چنین پرده برداشته است :

"..... در این گروه پس از اولین قدمهائی که برای القاء کامل مارکسیسم و از بین بردن بقایای عقاید مذهبی به وسیله رهبری گروه برداشته شد، سانسور خفیان و اختناق فکری نیز آغاز گردید . اعضای گروه پس از این مرحله حتی حق مطالعه جزوات قبلی آموزشی را که شامل تفسیرهائی از قرآن و نهج البلاغه بود و به وسیله عناصر اولیه گروه مثل حنیف نژاد و احمد رضائی نوشته شده بود، نداشتند و در مقابل مطالعه و پذیرش مارکسیسم تحمیل می شد . البته طبیعی است که تا مدتی گروه معتقد بود نباید ماهیت ضد مذهبی خود را آشکار نماید زیرا می خواست از امکانات و انرژی افراد مذهبی در جهت مقاصد خود استفاده نماید....."

جبهه ملی (بخش خاورمیانه) در نامه خود به سازمان آورده است :

"..... در تاریخ ۴ مه ۱۹۷۶ در "ت" نماینده سازمان شما از ما خواست که هنگام تجلیل از شهدای سازمان در رادیو میهن پرستان (برنامه یاد شهیدان) از معتقدات مذهبی آنان ذکری به میان نیاوریم....."

بازتاب اعلام تغییر ایدئولژیک سازمان

با برملا شدن ایدئولوژی سازمان از سوی کادر رهبری و تصفیه خونین درون سازمانی در میان گروه ها و جمعیتها و نیز در میان قشرهای ملت، واکنشهای گوناگونی پدید آمد .

پیش از هر گروه و دسته ای برخی از کادرها و سمپات های خود سازمان، واکنش هایی از خود نشان دادند، ساده اندیشانی که با امید به دریافت اسلام راستین و هواداری از آن به سازمان پیوسته بودند، از نظر روحی به سختی آسیب دیدند .

برخی به نومیدی و سرخوردگی کشیده شده، از سازمان و اصولاً از مبارزه کناره گیری کردند، برخی به پرخاشگری و به اصطلاح "انتقاد" از سازمان بسنده کردند، برخی از روی ترس و بیم از "قداره بندگان" و هفت تیرکشان سازمان، ناگزیر به پذیرش ایدئولوژی سازمان شدند .

و روی هم رفته نوعی سردرگمی، حیرت و شگفتی در سازمان پدید آمد . برخی از سران و اعضای سازمان در بازجویی های خود، از درگیری، سرگردانی و کشمکش درون سازمان یرده برداشته اند و اعتراف هایی کرده اند .

برخی از نوشته ها و اعتراف ها را باز گو می کنیم : وحید افراخته درباره یکی از اعضای سازمان به نام فرهاد صفا نوشته است :

"..... پس از آزاد شدن از زندان، همراه با افراد دیگری (حقانی، اکبری، طریقت، صادق) تصمیم به ارتباط با گروه و فعالیت و متواری

شدن مجدد داشت که شایعاتی درباره مارکسیست شدن گروه به گوش او خورد . این موضوع تا مدتی او را مردد کرد تا اینکه اکبری و

صادق مخفی شدند و به او نیز توصیه نمودند . چون هنوز جای مشخصی نداشت، بهرام آرام او را چشم بسته به منزل درختی آورد..... در

این مدت اغلب مدارک گروه در اختیار او بود و مطالعه می کرد . بحثهائی در مورد ایدئولوژی و سایر مسائل با آرام و در این زمینه مطالبی

نیز از قبیل تحلیل و انتقاد از خود نوشت به بهرام داد..... در مدتی که در آنجا بود هنوز به توافق کامل در زمینه مارکسیسم نرسیده بود

ولی در ایدئولوژی مذهبی او تزلزل ایجاد شده بود و به هر حال حاضر بود با گروه کار خود را ادامه دهد..... هر چند انکار نمی کرد که اگر

قدرت آنرا داشت به فعالیت مستقل و جداگانه ای دست می زد . البته فرهاد در شرایط غیر متعادلی بود که هر آئینه این امکان وجود

داشت به عقاید مذهبی تعصب آمیز خود بازگشته و از گروه جدا شود با این نیت که شاخه مجاهدین مذهبی را رهبری نماید یا یکی از

رهبرانش باشد..... باید توجه داشت که او در زندان نیز از افراد فعال و در قسمت مذهبی بوده و گویا مسؤول آموزش ایدئولوژیک در

داخل زندان بود و احتمالاً خودش آنها را آورده است و یا به طریقی غیر مستقیم از زندان خارج کرده است..... همچنین در لای جلد یک

مفاتیح نیز مطالبی را جاسازی کرده بود و به هر حال قصدش این بود که پی به وجود این مطلب نبریم..... محتوای این یادداشت ها تکمیل ایدئولوژی مذهبی و پاسخ به ایرادات مارکسیست ها بود و کارهای جدیدی است که در زندان انجام داده بودند..... با توجه به این مسائل امکان به توافق نرسیدن او با گروه و انجام کارهایی مستقل از عناصر مذهبی وجود دارد. پس از اینکه از منزل درختی رفت، بهرام او را تحویل داد به شاخه تحت مسؤولیت تقی شهرام و گویا او را فرستاده بودند کار کارگری و احتمالاً دنبال اجاره کردن اتاق تکی و بعد هم شنیدیم که ارتباطش قطع شده است....."

کادر رهبری سازمان تا آن پایه از اسلام و نوشته های اسلامی بیمناک بودند که یادداشت های فرهاد صفا را پیرامون درستی اصول اسلام و پاسخ به اشکالهای مارکسیستها که در درون زندان نوشته و جاسازی و در چمدان و کتاب مفاتیح آن را با خود بیرون آورده بود، از او ربودند تا در دسترس دیگر کادرها و سمپاتیهای سازمان قرار نگیرد و بی پایه بودن ایدئولوژی سازمان را برملا نسازد.

منیژه اشرف زاده کرمانی در بازجویی های خود در این باره چنین اعتراف کرده است :

"..... فرهاد صفا را بهرام آرام چشم بسته به خانه تیمی خیابان آمل آورده بود و او در آنجا به نام مستعار منوچهر نامیده می شد..... بعد از رفتن وی من محتویات چمدانی را که وی با خودش آورده بود دیدم تا اگر مدرکی در آن باشد بردارم..... به مقداری مدارک شناسایی وی برخورد..... ضمناً من مدارک او را به مریم که رابط سعید بود دادم..... منوچهر پس از رفتن به محل جدیدش چمدانی را که با خود به خانه تیمی آمل آورده بود، خواسته و به او گفته بودند که احتمالاً این چمدان را دور انداخته اند و منوچهر به آنها گفته بود که در چمدانش جاسازی داشته است. ما جاسازی این چمدان را که در ته آن بود باز کردیم و یک نسخه جزوه دست نویس راجع به ایدئولوژی درون آن قرار داشت، همین طور این فرد در درون مفاتیحی که در چمدانش داشت نیز یک نسخه کوچک از همان جزوه را جاسازی کرده بود....."

نیز منیژه اشرف زاده کرمانی پیرامون کشمکشهای درون گروهی سازمان نوشته است :

"..... یکبار که من با سیمین جریری راجع به این مسئله (اعدام مجید شریف واقفی) صحبت کردم، او می گفت رفتار ناصحیح اعضای سازمان مجاهدین خلق باعث شده که مجید شریف واقفی به مرحله ای برسد که مجبور شوند او را اعدام کنند و او که خودش مجید شریف واقفی را می شناخت برایش خیلی مشکل بود قبول کند که وی چنین خیانتی مرتکب شده باشد که مستوجب اعدام باشد و بهرام آرام به سیمین جریری می گفت که به خاطر مسائلی که خود دارد، قادر نیست مسئله اعدام مجید شریف واقفی را نیز درست بفهمد. زیرا خودش حاضر نیست مسؤولیت اشتباهاتش را قبول کند، می خواهد اشتباهات مجید شریف واقفی را نیز ناشی از سازمان مجاهدین بداند و یکبار هم که من در خانه تیمی خیابان فرح آدمم، متوجه شدم که بهرام آرام می گفت که مسائل او به این زودیهها حل نخواهد شد و شاید هم هیچ وقت حل نشود. و سیمین جریری خیلی ناراحت شده بود و می گفت شما با این رفتارتان باعث می شوید که اعضای سازمان مجاهدین خلق نسبت به سازمان بی اعتماد شوند، خراب شوند، و ضعف هایشان زیادتر شود....."

محمد علی فقیه دزفولی در بازجویی های خود پیرامون کشمکشهای درون گروهی سازمان آورده است :

"..... بعد از مطرح شدن مارکسیسم و نشان دادن ضعف ها بر اساس وجود ایده آلیسم اغلب کادرهای درجه یک، مارکسیسم را قبول کردند. لذا آموزش مارکسیسم بین کادرهای مساعد شروع شد ولی در نشریه آخری که مهر ماه منتشر شد، مقاله ای تحت عنوان "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته نگهداریم" بود، در این مقاله به بادهای سمی که از گوشه و کنار سازمان وزیدن گرفته اشاره کرده بود. در بحثی که یک شب با جوهری داشتیم، جوهری صحبت از انشعاب نیز می کرد و می گفت گروهی ممکنست منشعب شده و مستقلاً شروع به فعالیت کنند. این مسائل در مجموع نشان می داد که مارکسیسم در سطح سازمان برای همه کادرها قابل قبول نبوده است."

محسن سید خاموشی نیز در بازجویی های خود از موضع برخی از سمپاتیهای سازمان چنین یاد کرده است :

".....بعد از سه هفته دیگر خسرو سر قرار نیامد..... طبق گفته بهمن (وحید افراخته) یکی از بچه ها روزی خسرو را در خیابان دیده بود و گفته بود چرا دیگر سر قرار نیامدی؟ او گفته بود که شما صداقت ندارید و دروغ می گوئید. وقتی خسرو به احمد وصل بود، یک روز به احمد گفته بود که دیگر من حاضر نیستم با سازمان همکاری کنم چون رفتار بدی با کادرهای بالا و سابقه دار سازمان شده است _ منظور ترور مجید شریف واقفی است _ بهمن (وحید افراخته) چند جلسه با او صحبت کرد و او را چشم بسته به خانه تیمی سید نصرالدین بردند و با او نشستند و صحبت کردند، بالاخره راضی شود که با سازمان همکاری کند ولی بالاخره سر قرار نیامد بهمن (وحید افراخته) هر چه خواست از او بکشد که از کجا فهمیده است که مجید شریف واقفی کشته شده است نتوانست."

نامبرده در بازجویی دیگر موضع یکی از اعضاء یا سمپات های سازمان به نام خسرو را این گونه بازگو کرده است :

"..... یک مرتبه خسرو سر قرار من نیامد، همچنین قبل از اینکه قرارش را با من قطع کند گفته بود که..... شما دروغ می گوئید صداقت ندارید، در ضمن وقتی که حسن حسنان کشته شده بود، او گفته بود که مارکسیستها آمدند علمی انجام دهند، خراب کردند....."

وحید افراخته نیز در بازجویی های خود در این باره چنین نوشته است :

"..... تماسهای پراکنده دیگری که داشته ام ، یک فردی با نام مستعار اشتراکی بود که ۲ مرتبه این اواخر او را دیده بودم و دستگیر شدم و قرار بعدی را نیامد که البته خودش نیز گفته بود به احتمال زیاد دیگر تماس نخواهد گرفت . علت این مخالفت او این بود که ما مارکسیست شدن سازمان را برای او گفته بودیم ، او اظهار داشته بود که حاضر به هیچ گونه همکاری با یک سازمان غیر اسلامی نیست و این کار را گناه می داند و می گفت من تصمیم داشتم وجوهای مذهبی را به افرادی که به اسم خمینی مبارزه می کنند بدهم ، این فرد یکبار از من اول خیابان بهار جدا شد"

این گوشه ای از کشمکشها و واکنشهای درون گروهی سازمان پس از "اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک" بود . کارگزاران سازمان با آنکه در درون تشکیلات با این گونه برخوردها و کشمکشها روبرو بودند ، در برابر دیگران این گونه وانمود می کردند که : " همه اعضای سازمان به جز احتمالاً یکی دو نفر تغییر ایدئولوژی را پذیرفته اند ." در پی برملا شدن ایدئولوژی سازمان برخورد و واکنش گروه های سیاسی نیز چندگانه بود . گروه های مارکسیستی می توان گفت که در نخستین مرحله که به پیامدهای این جریان اندیشه نکرده بودند ، با خشنودی و خرسندی اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان را پذیرا شدند . برخی از این گروه ها پیش از آنکه سازمان ایدئولوژی خود را آشکار سازد ، در جریان قرار گرفته بودند . سازمان پیش از برملا کردن ایدئولوژی خود "چریک های فدائی خلق" بخش برون مرزی و نیز برخی از گروه های مارکسیستی را در جریان گذاشته و با آنان پیرامون آشکار کردن یا نکردن ایدئولوژی خود رایزنی کرده بود .

و آنان که بر این باور بودند با برملا شدن ماهیت سازمان ، دیگر دوران اسلام به پایان خواهد رسید و جهان به کام مارکسیست ها خواهد شد ، با اشتیاق فراوان از آن استقبال کردند و در انگیختن سازمان به برملا کردن ایدئولوژی مارکسیستی اش نقش به سزایی داشتند .

در نامه ای که نماینده برون مرزی "چریک های فدائی خلق" پیش از اعلام ایدئولوژی سازمان ، برای گروه خود در ایران نوشته آورده است :

"..... در مورد رادیو که مطرح کرده بودید به هر حال باید طوری باشد که ما حق مشخص و تضمین شده در اداره برنامه های آن داشته باشیم و طبعاً اگر کنترل ما بیشتر باشد بهتر است و این تا موقعی مهم است که ماهیت اقدام اخیر آنان کاملاً روشن شود ، زیرا اگر آنها موضع کاملاً درست مارکسیستی بگیرند در آن صورت به شکلی با ما ادغام خواهند شد و دیگر ما اختلافی نخواهیم داشت ، ولی تا آن موقع ما باید امکانات خود را حفظ کنیم ولی کاملاً توصیه می کنیم که با آنها دوستانه تر برخورد کنید زیرا موضع دو سازمان در داخل اینک به سمت یک ارتباط دوستانه سیر می کند . در مورد تغییر موضع ابوتراب در مجاهدین پرسیدیم ، گفتند او به هر حال اینک از نظر ایدئولوژیک تغییر موضع داده است ولی ما تا مطمئن نشویم او را در موضع مسؤول قرار نخواهیم داد . البته ما به آنها یادآوری کردیم که این گونه افراد امکان رجعت به عقب را همیشه خواهند داشت ."

مارکسیست های "جبهه ملی" نیز پیش از آشکار شدن ایدئولوژی سازمان ، از برنامه های پشت پرده آن آگاهی داشته و برای کارگردانان سازمان که می خواستند به چنین دگرگونی ژرفی ! دست بزنند ، نقش انگیزنده را داشته اند . آنان در یکی از نامه های خود به سازمان نوشته اند :

"..... چندی قبل از مسئله ای به طور اجمالی از طرف رفقا (مجاهد) با ما طرح شد . اهمیت مسأله چنان بود که بحثی را درون ما به وجود آورد . رفقا مطرح کرده اند که بررسی نقائص و اشتباهات افراد و سازمان طی دو سال گذشته و تحلیل ریشه ای آنها ما را بر سر منشأ آن ، یعنی خطای ایدئولوژیک کشاند و با برخورد به آن قادر نشدیم که طی یک پروسه طولانی ، التقاطی گری ایدئولوژیک را به نفع ایدئولوژیک مارکسیسم _ لنینیسم کنار بگذاریم ، و نیز توضیح داده شد که بدنه سازمان رهبری و اعضا در این پروسه درگیر بوده و موفق به پذیرش ایدئولوژی نوین شده اند (شاید به جز استثنایی های نادر) و نیز گفته شد که سازمان در صدد است هنگامی که ضروری می داند این مسأله را اعلام نماید

در مورد رفقا مجاهد از این نظر که در حرکت عملی مبارزاتی برداشتهای ماتریالیستی نقش غالب را داشت ، همیشه این امید وجود داشت که این جنبه بالاخره غلبه کند و پوسته ایدئالیستی و محصور کننده گذشته از میان برداشته شود . خوشبختانه برای جنبش ، برای سازمان مجاهدین و برای همه ما این امر انجام شده است

مارکسیست های جبهه ملی که از ماهیت سازمان آگاهی نداشته و باور نمی کرده اند که کارگردانان و هسته اصلی سازمان مارکسیست هایی هستند که با جامه مذهب به صحنه آمده اند ، در دنباله این نامه خود با شگفتی آورده اند :

"..... تصور اینکه کسی با بررسی اشتباهات عملی خود و سازمان به این نتیجه برسد که اشکال اساسی کار او و یا سازمان از التقاطی بودن ایدئولوژی سرچشمه می گیرد ، قابل پذیرش کامل نیست ، فردی که بدینسان به اشتباهات خود می پردازد ، بنا به تعریف فردی است

التقاطی گرا و این فرد هیچ گاه نمی تواند به ماوراء خود رفته و چنان که صرفاً در توان یک فرد ماتریالیست است به این تشخیص برسد که اشکال اساسی او عدم پذیرش کامل ماتریالیسم دیالکتیک است. این تشخیص را فقط یک ماتریالیست دیالکتیکین می تواند داشته باشد، نمی توان تصور این را کرد که فرد از زاویه ای که منطبق بر بینش او نیست، خطای بینش خود را از همان زاویه تشخیص بدهد، فقط پس از ماتریالیست شدن است که می توانیم اعمال گذشته خود را از آن زاویه بررسی کرده و خطاهای ایده آلیستی آنرا مشخص کنیم....."

آنگاه هوشیارانه و تیزبینانه پاسخ پرسش و اشکال خود را یافته و آن را در نامه چنین بازگو کرده اند:

"..... ما احتمال زیاد می دهیم که این رفقای مارکسیست درون سازمان بوده اند که توانسته اند ریشه اشتباهات ایدئولوژیک افراد و نحوه عملکرد آن در امور عملی را به افراد نشان دهند و نه خود افراد با تحلیل و انتقاد از خود. البته وجود چنین افرادی در درون سازمان مجاهدین را همیشه محتمل می دانستیم، هم در اثر شناخت وضع موجود نیروهای مبارز جامعه و هم به علت تحلیلی که از رئالیسم داشتیم و هم مسائلی که در گوشه و کنار می دیدیم..... مسئله دیگر این است که برای ما تصور اینکه در این پروسه تمام افراد سازمان (به جز نواذر) شرکت داشته و به یک نتیجه رسیده اند مشکل است و حتی فکر می کنیم اگر رفقا چنین تصویری دارند اشتباه می کنند..... بسیاری از افراد چنان ساختمان فکری ریشه ای دارند که به سهولت که هیچ، حتی به دشواری هم آنرا از دست نمی دهند و این نکته در مورد رفقای که ایدئولوژی اسلامی داشته اند، حتی قابل تأمل تر است. اسلام به خاطر جامع تر و پیشرفته تر و مبارزه جوتو بودن از سایر مذاهب، برای همه و به خصوص برای کسانی (مانند رفقای مجاهد) که نسبت به آن آشنائی عمیق داشته اند (!!!) بسیار دیرپاست..... به طور خلاصه در این قسمت ما با وجود اختلاف نظر در شیوه انجام این نظر بر آن هستیم که طی یک پروسه، جهشی بزرگ، ضروری، واقعی و آموزنده است و نتایج درخشانی برای جنبش ما به بار خواهد آورد، ما از صمیم قلب این گذار را تبریک می گوییم....."

لیکن به دنبال پراکنده شدن خبر تغییر ایدئولوژی سازمان و پخش "بیانیه اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک" از سوی کادر رهبری و بازتاب منفی آن در میان ملت ایران برخی از گروه های مارکسیست مانند "چریک های فدائی خلق" و "جبهه ملی ایران" (بخش خاورمیانه) شتاب زده به موضع گیری برضد سازمان پرداختند.

شاید علت اصلی این موضع گیری گروه های یاد شده، دریافت سیاست اصلی کارگزاران پشت پرده سازمان بود که "تغییر ایدئولوژی" را بر خلاف تاکتیک و خط مشی مشخص شده برای سازمان می دانست و روی تظاهر به اسلام از سوی کارگردانان و اعضای سازمان پا فشاری داشتند.

"چریک های فدائی خلق" در نشریه خود بر ضد آنانکه در سازمان ایدئولوژی نوینی پدید آوردند به شدت تاختند، "جبهه ملی" نیز با شیوه های گوناگون به پرخاشگری بر ضد سازمان برخاست.

سازمان که بر این باور بود با آشکار کردن ایدئولوژی خود به طور رسمی، همه گروه های مارکسیستی را پشت سر خویش خواهد داشت و به شکل نور چشمی در میان مارکسیست ها نمود خواهد کرد.

از این برخوردها، موضع گیریها، توضیح خواستن ها، سخت بر آشفست و در نامه ای به "چریک های فدائی خلق" ارتباط آنان با "جبهه ملی" را به زیر سؤال برد و برای مدتی با آنان درباره "جبهه ملی" و نقش آن در فعالیت های برون مرزی "چریک های" به نامه پراکنی دست زد.

آنگاه نامه هایی رد و بدل شده و بحث گفتگو میان دو سازمان پیرامون "جبهه ملی" را به شکل کتابی نزدیک به ۴۰۰ صفحه به نام "مسائل حاد جنبش ما" چاپ و پخش کرد.

در برابر، جبهه ملی نیز به پاسخگویی و بر ملا کردن جریانهای پشت پرده سازمان برخاست و کتابهایی به نامهای: "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان....."، "مسائل حاد مجاهدین یا مسائل حاد جنبش ما"، "مشکلات و مسائل جنبش" چاپ و پراکنده ساخت.

این نخستین پیامد سیاه "اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان" بود که گروه های نظامی - سیاسی را به جای مبارزه با رژیم شاه به رویارویی و پرخاشگری با یکدیگر واداشت.

و در این میان سازمان که در اندیشه کنار گذاشتن خیزش قهرآمیز و بازگشت به مبارزه پارلمانی بود برای سرگرم ساختن کادرها و سمپاتها، به این گونه برخوردها و کشمکشها با دیگر سازمانها و گروه ها دامن می زد و آن را گسترش می داد.

از این رو گذشته از کتاب ۴۰۰ صفحه ای "مسائل حاد جنبش ما" کتاب دیگری نیز به عنوان "ضمیمه ای بر مسائل حاد جنبش ما" انتشار داد. با مطالعه این کتابها پایه تنگ نظری، خودمحموری و جاه طلبی و نیز مرموز بودن و اصالت نداشتن کادر رهبری سازمان به درستی مشخص می شود.

نیز از کتابها و نوشته های گروه های مارکسیستی بر ضد سازمان به خوبی آشکار می گردد که نگرانی مارکسیستها از برملا کردن ایدئولوژی سازمان روی این اندیشه بوده است که مبادا این جریان، مارکسیستها را به طور ریشه ای در میان ملت مسلمان و مبارز ایران

بی آبرو و بی اعتبار سازد .

به گونه ای که دیگر زمینه ای برای حرکت ، فعالیت و رشد گروه های مارکسیستی در ایران نباشد و دوم از رقابت سازمان تازه به دوران رسیده با آنان بر سر به دست آوردن عنوان پیشتاز و جلودار و سود مالی و اعتباری نگران و اندیشناک بوده اند .

زیرا ، چنانکه آورده شد سازمان برای رسیدن به قدرت و رهبری مطلق شتابی فراوان داشت و هیچ گروه و دسته ای را نه تنها جلوتر از خود بلکه در کنار خود نیز نمی توانست ببیند .

و بر این باور بود که بر همه گروه ها و سازمان های سیاسی و مارکسیستی بایسته است که سر در پی سازمان گذارند و این سازمان را که توانسته است چنین دلیری و دلاورز از خود نشان دهد و به جنگ با اسلام برخیزد به پیشتازی و رهبری بپذیرند .

و این اندیشه برای دیگر گروه های مارکسیستی که بر این باور بودند که سازمان باید با تشکیلات آنان " ادغام " شود تحمل ناپذیر بود . درباره پیشتاز اندیشی ها و جاه طلبی های سازمان ، گروهی که از سازمان جدا شدند ، اعتراف هایی دارند که برخی از آن را در صفحه های آینده خواهیم آورد .

برخی از گروه های مارکسیست نیز در نوشته ها و کتابهای خود ، روی بعضی از خودخواهی ها و گروه گرایی های سازمان انگشت گذاشته اند و درباره مایه و انگیزه سازمان از آشکار کردن ایدئولوژی مارکسیستی خود چنین آورده اند :

" استحکام سازمان در ایران و رشد بالنسبه سریع آن به خاطر حمایت نسبتاً زیادی از جانب خرده بورژوازی و بازار و مذهبیهون از آن می شد ، آهسته آهسته علائم تعلقات و ملاحظات سازمانی و حسابگری مربوط به آنرا در اعضاء سازمان دامن زد مجاهدین علیرغم اعتقاد اولیه به برتری ایدئولوژی خود و رشد سازمانی ، معیناً همیشه خود را چند گام از نظر اعتبار عقب تر از چریکها می دیدند و این به نظر آنها ناحق بود . و این امر با توجه به بینش خرده بورژوایی آنها بیش از حد برایش ناگوار شده بود . ناتوانی هایی که آنها در تدوین تئوری انقلاب و مبارزه مسلحانه داشتند موجب شده بود که از یک جانب به نوشته های دیگران (و به خصوص کتاب احمد زاده) و نیز نوشته های " مائو تسه دون " که به علت سهولت تحلیل های تمام خلقی خود مورد پسند شدید خرده بورژوازی بود ، متوسل شوند و از جانب دیگر این فقدان توانائی خود را در عرصه تئوری و فرمول بندی به صورت رشک و حسدهای جزئی بروز دهند "

در پی نویسی نوشته بالا آورده اند :

" سازمان مجاهدین تنها سازمانی در جهان است که پس از سالها مبارزه مسلحانه هنوز یک تئوری ، تز ، نظر درباره علل ضرورت آن ، فرمول بندی آن و چشم انداز آن نداده است "

نیز درباره جاه طلبی های سازمان آورده اند :

" در این سردرگمی کسانی به علت ارتباطات خاص و نظر خاص در مرکزیت آورده شدند که تا چند ماه پیش در سازمان به عنوان "عناصر اپورتونیست چپ نمای قدرت طلب " شهرت یافته بودند . علاوه بر این ، رفیق بهرام آرام که کادر نظامی ورزیده ای بود نیز عضو مرکزیت شد . وی در گذشته با رضا رضائی کار می کرد و بدین طریق بسیاری سازمان را شناخته بود . بدین طریق مرکزیت با شهادت رضا و ورود دو نفر فوق ، ناگهان تغییر ماهیت داد و شریف واقفی در اقلیت قرار گرفت . "

در یکی از این کتابها برخی از دیدگاههای گروه یاد شده پیرامون شیوه برخورد کارد رهبری سازمان با اعضا و سمپاتیهایی که ایدئولوژی الحادی سازمان را پذیرا نبودند و کمیت آنان که به دگرگونی ایدئولوژی دست زدند این گونه آمده است :

" رفقای مارکسیست _ لنینیست سازمان قبل از تصفیه سایر افراد در اقلیت آشکار بوده اند و این امر مسئله تصفیه رفقای که ایدئولوژی جدید را نپذیرفته اند مورد ایراد شدید قرار می دهد . این کار عملاً چیزی نیست جز تصفیه مخالفین _ یعنی اکثریت _ توسط یک اقلیت کوچک رفقای مجاهد با اتخاذ این شیوه عمل ، علیرغم خواست خود ، کمکی به تبلیغ کمونیسم و نشان دادن محتوا و شیوه عمل کمونیستها نکرده اند

در شرایط وحشتناک و خفقان ایران ، در حالیکه اعضا و سازمانهای انقلابی بیش از دو سه نفر از رفقای سازمانی خود را نمی شناسند تصفیه این مبارز از سازمان بدون کمک به ایجاد آلترناتیو برای فعالیت های آینده و حفظ آنها از دسترس پلیس خطای بسیار عظیمی است که هیچ انسانی نمی تواند از تجسم آن متأثر و خشمناک نشود

..... به کجای جنبش کمونیستی لطمه وارد می آمد اگر رفقای رهبری سازمان با آشنائی که به همه افرادی که تغییر ایدئولوژی را نپذیرفته بودند داشتند به آنها کمک می کردند تا در نوعی ارتباط سازمانی با هم قرار گیرند و از این طریق تشکیل عناصر ضد رژیمی حفظ می شد؟!.....

..... مجید شریف واقفی در تصویری که خود مجاهدین ارائه می دهند ، انسان مبارزی بوده است که به خاطر ایدئولوژی و اعتقاد خود مبارزه می کرده و می خواسته است که از امکانات که سازمان در اختیارش گذاشته بوده _ سازمانی که او خود در فعالیت ها و امکان سازیهایش شریک بوده _ بخاطر سازماندهی بر مبنای ایدئولوژی خود و مبارزه علیه رژیم استفاده کند . عدم توافق ما با ایدئولوژی شریف واقفی ذره ای از قضاوت ما مبنی بر به شدت نادرست و وخامت آمیز بودن عمل سازمان مجاهدین ، نمی کاهد . این حق هر مبارز ضد

رژیمی است که بر اساس بینش و اعتقادات خود مبارزه کند و حاضر نباشد اعتقادات دیگری را بپذیرد"

واکنش ملی گرای برون مرزی _ به ویژه " نهضت آزادی " آمریکا _ پیرامون جریان ایدئولوژی سازمان حساب شده و نابکارانه بود .

آنان که بنا بر طرح کارگردانان پشت پرده بر آن بودند سازمان را جانشین گروه های از صحنه رانده شده مانند " جبهه ملی " و " نهضت آزادی " کنند و به دست این سازمان اسلام راستین را بکوبند و نهضت امام را به بیراهه کشانند ، با برملا کردن ایدئولوژی سازمان از سوی کادر رهبری سخت آشفته و خشمگین شدند ، لیکن با به کار گرفتن ترفند نوینی کوشیدند که ریشه جریان را از دید ملت ایران پنهان و پوشیده دارند .

روزنامه " پیام مجاهد " ارگان " نهضت آزادی " برون مرزی پیش از پخش " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان " در شماره ۳۵ خود زیر عنوان " مارکسیست اسلامی " نوشت :

" انتساب دروغ و تهمت زدن به انقلابیون ، مشی همیشگی رژیمهای ضد خلقی است . اما محتوی و مفاد تبلیغات جدید رژیم در سایه برخی از شایعات و حوادث تأسف انگیز درون بخشی از جنبش ، نسبتاً جدید و قابل توجه و درخور دقت می باشد و هوشیاری و بیداری همه مبارزین واقعی و راستین را به خود می طلبد"

گردانندگان نشریه " پیام مجاهد " به درستی می دانستند که رژیم شاه اگر از گروهی و یا شخصی به بدی و زشتی یاد می کرد ، این برخورد رژیم مایه آبرو ، اعتبار و پرستیژ آنان در میان ملت ایران می شد . و چون هدف اصلی و ریشه ای گردانندگان نشریه یاد شده اسطوره سازی و بت تراشی از سازمان بود ، در دنباله آنچه در بالا آمد نگرانی و تأسف خود را از اینکه رژیم شاه سازمان را هرگز در سطح روزنامه ها مطرح نکرده و نامی از آنان به میان نیاورده است ، اظهار کرد ؛ آنگاه از بنیانگذاران سازمان یاد کرده به سوی آنان به تبلیغات دست زد و چنین نگاشت:

" رژیم ضد انقلابی حتی حاضر نشده است و نیست که د وجود مسلمان مجاهد صادق و اصیل را اعتراف نماید و تا به حال در هیچ یک از مطبوعات دولتی اسمی از مجاهدین نیامده است . در واقع رژیم ضد انقلابی در برابر نسل جدیدی از مسلمانان مجاهد در بن بست هایی قرار گرفته است که از آن جمله است ، بن بست تبلیغاتی . و لذا برای خروج از این بن بست تبلیغاتی است که مغزهای متفکر رژیم به اصطلاح " مارکسیست اسلامی " را ابداع کرده اند . با بکار بردن این اصطلاح رژیم می خواهد مسلمانان مجاهد را به التقاط دو جهان بینی اسلام و مارکسیسم متهم سازد"

..... مقامات پلیسی رژیم شاه بارها با حملات مستقیم خود به حزب توده ، یا به کمونیستها به موجودیت آنان اعتراف نموده اند . اما درباره سازمانها و گروه های انقلابی اسلامی نظیر گروه ابوذر ، مهدویون ، تشیع سرخ ، حزب الله ، مجاهدین خلق ، گروه پویندگان حق حاضر به چنین اعترافی نشده اند و این بدون شک از ترس و وحشت خاص رژیم از جنبش های انقلابی _ به خصوص از جنبش انقلابی اسلامی _ حکایت می کند .

رژیم نمی توانسته است بیاید بگوید که مسلمان مجاهد و مبارز راستین چون حنیف نژادها، رضائی ها، سعید محسن ها، بازرگانی ها، ناصر صادق ها ، مفیدها ، عباسی ها ، دیباج ها ، مشکین فام ها ، میهن دوست ها ، باکری ها ، شامخی ها و صدها شهید با نام و نشان یا گمنام از بنیانگذاران مترقی ترین انقلابات اخیر ایران مسلمان هستند

..... اما از طرف دیگر رژیم بیاید و ادعا کند که اینها مسلمانان مجاهد و مبارز انقلابی مارکسیست هستند . سرتاسر زندگی این افراد ، نوشتجات آنان ، مدافعات آنان در دادگاه های فرمایشی خود رژیم همه و همه دلایل زنده و روشنی هستند از هویت اسلامی این مجاهدین راه حق خود رژیم بهتر از هر کس می داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید و مردم ما آن را نخواهند پذیرفت . حتی اگر چنانچه مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین نه به صورت اتهامی از جانب رژیم بلکه به صورت ادعائی از جانب افراد دیگری هم مطرح گردد باز مورد قبول واقع نخواهد شد هنوز خون این مجاهدین شهید عالیقدر خشک نشده است حالا چه کسی می تواند بیاید سازمانی را که این شهیدان عالیقدر با خون خود رشد و نمو و استحکام و انسجام آنرا آبیاری کردند ، بگوید مارکسیست است یا مارکسیست شده است ؟ مگر مردم می پذیرند که افرادی بیایند و ادعا کنند که مسلمان هستند و یا بودند ، اما بعداً تغییر ماهیت دادند و حالا مارکسیست شده اند ؟ و می خواهند هویت اعتقادی سازمان را عوض کنند ! اگر چنان کسانی باشند در نظر مردم عوام فریبانی خواهند بود که با عواطف و احساسات مردم بازی می کنند"

در این نوشته چنانکه می خوانید تلاش گسترده ای شده است که چهره اصلی و حقیقی سازمان نمایان نگردد و ماهیت الحادی و ضد اسلامی کارگزاران و کارد رهبری سازمان پنهان بماند .

نویسندگان این مقاله تا آن پایه در اندیشه نگهبانی از پرستیژ و پایگاه مردمی سازمان بوده اند که بدون کوچکترین شرمی از ملت ایران

نوشته اند: " رژیم می خواهد مسلمانان مجاهد را به التقاط دو جهان بینی اسلام و مارکسیسم متهم سازد!! " راستی گردانندگان این نشریه، آیا از دانش و بینش سیاسی _ اسلامی بی بهره بوده اند یا خوانندگان خود را ناآگاه، بی دانش و خرد می پنداشته اند؟ آنانکه بی پروا و گستاخانه آورده اند که " رژیم می خواهد مسلمانان مجاهد را به التقاط متهم سازد " آیا نیندیشیده اند که نزدیک چهار سال _ تا آن روز _ از پخش کتابها و نوشته های سازمان می گذرد و هر کسی که کوچکترین آگاهی و دانش اسلامی داشته باشد با مطالعه این کتابها به ایدئولوژی التقاطی سازمان پی می برد و نسبت دادن آن به رژیم شاه تنها عوام فریبی و نیرنگ بازی نویسندگان آن مقاله و گردانندگان نشریه یاد شده را بیشتر آشکار و برملا می کند؟

گردانندگان نشریه " پیام مجاهد " که از برنامه کادر رهبری سازمان برای آشکار ساختن ایدئولوژی الحادی خود آگاهی داشته اند، در این نوشتار به هر خار و خاشاکی چنگ زده اند تا آنان را به ادامه شیوه و سیره سازمان که دورویی و دروغگویی است، پای بند کنند و از نمایان ساختن ماهیت سازمان باز دارند.

از این رو در این نوشته گاهی به شکل درخواست و دمی با لحنی تند و تهدید آمیز، قلم فرسایی کرده اند و لبه تیز حمله و پرخاش را به سوی رژیم گرفته اند تا مردم از این نوشته به کشمکشهای درون گروهی سازمان پی نبرند.

از این رو در یکجا آورده اند:

" خود رژیم بهتر از هر کس می داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید و مردم ما آن را نخواهند پذیرفت! "

و به دنبال آن برای "خلع سلاح" کارگزاران سازمان و واداشتن آنان به پوشیده نگهداشتن ایدئولوژی خود آورده اند:

" حتی اگر چنانچه مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین نه به صورت اتهامی از جانب رژیم بلکه به صورت ادعائی از جانب افراد دیگری هم مطرح گردد باز مورد قبول واقع نخواهد شد!! و اگر چنین کسانی باشند در نظر مردم عوام فریبانی خواهند بود که با عواطف و احساسات مردم بازی می کنند!! "

لیکن دیری نیاید که کوس رسوایی سازمان بر سر هر کوی و برزن به صدا در آمد و "بیانیه اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان" پخش شد و ماهیت بنیانگذاران، کارگردانان و کادر رهبری سازمان برملا گردید، و به درستی آشکار شد که سازمانی با زیربنای ماتریالیستی و ضد اسلامی، خود را به زیور و زینت جنبشی اسلامی و انقلابی آراسته بوده است.

لیکن کارگردانان پشت پرده که بر آن بودند سازمان را با قداست و آراستگی اسلامی بر ملت ایران بار کنند، " نهضت آزادی " برون مرزی و گردانندگان نشریه " پیام مجاهد " را بر آن داشتند که از نمایان شدن چهره اصلی سازمان پیشگیری کنند و با به کارگیری ترفندها و نیرنگ ها بکوشند که رخصت ندهند مأموریت سازمان نیمه کاره با شکست روبرو شود.

از این رو " پیام مجاهد " در پی پخش " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان " در سر مقاله ای؛ " چند تن به ظاهر کمونیست را که داخل سازمان رخنه کرده و سازمان را به بن بست کشانیده اند!! " را مورد تاخت و تاز قرار داد.

" نهضت آزادی " با این ترفند خواست به ملت ایران بیاوراند که این ایدئولوژی التقاطی نبوده که مایه کژراهگی و بیراهه پویی و به بن بست کشیدن سازمان شده است و این کتاب شناخت حنیف نژادها نبوده که جوانان بی خبر از اصول اسلام را به سوی مارکسیسم _ لنینیسم کشانیده است،

بلکه " چند تن کمونیست " از بیرون به درون سازمان رخنه کرده اند و " سپس از فرصت های متعددی که به علت تهاجمات پلیس رژیم شاه به سازمان مجاهدین برای آنها پیش آمده بود استفاده کردند و به تدریج نفوذ و کنترل خود را طی برنامه حساب شده ای مرحله به مرحله بسط و توسعه دادند! "

انگیزه " نهضت آزادی " از این گونه ترفند و توجیه این بوده است که راه را برای عناصر وابسته به دستهای مرموز پشت پرده مانند مسعود رجوی هموار کند تا با تکیه به سازمان، مأموریت روبرویی با جنبشهای اسلامی و رهبران بزرگ اسلام را دنبال کند. و سازمان برای همیشه از صحنه سیاسی ایران کنار گذاشته نشود و به سرنوشت پیشینیان خود مانند " جبهه ملی " و " نهضت آزادی " دچار نگردد.

از این رو در نشریه " پیام مجاهد " زیر عنوان " درباره خیانت و انحراف " آمده است:

" در چند ماه گذشته اطلاعیه هایی به نام وامضای " سازمان مجاهدین خلق ایران " منتشر شده است که محتوای آنها یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیانهای اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی _ نظامی آن و از خیانت عظیمی به جنبش انقلاب ایران حکایت می کند همه مبارزان اصیل، همه سازمانهای مترقی و انقلابی اعم از اسلامی و یا غیر اسلامی ضمن بیان احساس نگرانی عمیق خود نسبت به تأثیرات منفی این انحراف و خیانت، اعمال چند تن منافق و خائن و احتمالاً مرتد را محکوم کرده اند نهضت آزادی ایران از مدتها قبل از انتشار این اعلامیه و بیانیه ها به موجب اسناد و مدارکی که در اختیار داشت، از تمایلات انحرافی این گروه مطلع بود و می دانست که آنها چه خیانت عظیمی را درون سازمان مجاهدین مرتکب شده اند نهضت آزادی ایران که انتشار اخبار مبارزات انقلابی درون کشور و به خصوص سازمان مجاهدین خلق را _ هم به لحاظ پیوستگی مبانی ایدئولوژیک و هم به لحاظ

استراتژی جهاد مسلحانه وظیفه عمده و اصلی و همیشگی انسانی، عقیدتی و میهنی خود می دانست با عدم انتشار اطلاعیه ها و سایر نشریاتشان عدم شناسائی خود را از گروه منافقین و خائنین نشان داد و علاوه بر آن در سرمقاله شماره ۳۵ تحت عنوان "باز هم مارکسیست اسلامی، چرا؟" مواضع انحرافی و خطرات عظیم آنرا بیان کرد. همزمان با انتشار این شماره از پیام مجاهد، منحرفین با انتشار مجاهد شماره ۵ مواضع خود را آشکارا اما نه مستقیم اعلام کردند.

(خرداد ۵۴) و سپس (مهر ۵۴) در جزوه ای به نام "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" مارکسیست _ لنینیست بودن خود را صریحاً اعلام نمودند بیانیه به اصطلاح اعلام مواضع کاملاً نشان می دهد که چند نفری مارکسیست با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی با سوء استفاده از صداقت انقلابی مجاهدین اصیل به درون سازمان مجاهدین خلق راه یافته اند و سپس به تدریج و مودیانه در دو جهت مشخص، حساب شده حرکت کرده اند. اول در جهت پیاده کردن تدریجی عقاید مارکسیستی خود در درون سازمان و دوم در جهت کنترل مواضع قدرت و ایجاد سلطه در درون سازمان این حرکت انحرافی از همان آغاز برای خود هدف مشخصی را تعیین کرده است و آن در هم کوبیدن بنیادهای ایدئولوژی اسلامی سازمان و جایگزین ساختن عقاید مارکسیستی به جای آن بوده است " نهضت آزادی " در نوشته بالا چنانکه می خوانید کوشیده است وانمود کند که :

۱_ ایدئولوژی اعلام شده " یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیادهای اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان " است !
۲_ این دگرگونی و " انحراف " در سازمان به دست " چند نفر مارکسیست " که " با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی اسلامی و با سوء استفاده از صداقت مجاهدین به درون سازمان راه یافته اند " انجام گرفته است !
۳_ " این حرکت انحرافی برای درهم کوبیدن بنیادهای ایدئولوژیکی سازمان و جایگزین ساختن عقاید مارکسیستی به جای آن بوده است " !

در صورتی که با نگاهی کوتاه به کتابها و نوشته ها و بیوگرافی سازمان به روشنی به دست می آید که : " تغییر ایدئولوژی سازمان " : الف : از نخستین فرآورده های آمیختن جهان بینی اسلامی با جهان بینی ماتریالیستی از سوی بنیانگذاران سازمان بوده است . نوشته های آنان مانند " شناخت " ، " تکامل " ، " راه انبیاء " و " اقتصاد به زبان ساده " نه تنها در آن روز ، امروز نیز اگر در دسترس یک جوان مسلمان بی خبر از اصول اسلامی قرار گیرد و این جوان نوشته های یاد شده را با ایمان و باورمندی به نویسندگان آن مطالعه کند ، اگر از نظر اعتقاد قلبی ناتوان باشد خواه ناخواه به همان راهی کشیده می شود که سازمان کشیده شد . بنابر این اگر دم زدن برخی از بنیانگذاران سازمان از اسلام را تاکتیکی ندانیم و بر این باور باشیم که برداشت ، شناخت و درک آنان از اسلام این گونه بوده است ، روشن است که برداشت این گونه از اسلام انحرافی است که انحراف هائی را به دنبال خواهد داشت . از این رو گرایش سازمان به سوی مارکسیسم _ لنینیسم نه تنها " یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیادهای اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان " نبوده بلکه از پیامدها و دستاوردهای نخستین آن بود . ب : آنان که سازمان را به سوی مارکسیسم کشانیدند ، نه تنها " چند نفر مارکسیست " نبودند که در سازمان رخنه کرده باشند ، بلکه از اعضای نخستین سازمان بودند :

تقی شهرام ، بهرام آرام و وحید افراخته که از عناصری بودند که پیش از سال ۱۳۵۰ به سازمان پیوستند و آن روز که عضو سازمان شدند مسلمان بودند ، خدا ، پیامبر و مذهب را تا پایه ای باور داشتند و این ایدئولوژی سازمان بود که آنان را به بیراهه کشانید . این کتاب " شناخت " حنیف نژاد بود که مایه کفر و الحاد و " ارتداد " آنان شد و از آنان مارکسیستهای دو آتشه و ضد اسلام ساخت . به نوشته وحید افراخته "

" ماهیت ضد مذهبی رهبران گروه از ما که ابتدا افرادی مسلمان بودیم مارکسیست هائی می ساخت که بیشترین دشمنی را با اعتقادات مذهبی پیدا می کردند ."

ج : این حرکت ، (اعلام مواضع ایدئولوژیک) آن گونه که گردانندگان " پیام مجاهد " وانمود کرده اند " برای کوبیدن بنیادهای ایدئولوژیکی سازمان " نبود ، بلکه بازتابی از اندیشه های انحرافی سازمان برای کوبیدن بنیادهای اسلام و مکتب سرخ تشیع بود . البته در این زمینه کامیابی برای آنان به همراه نداشت .

پرسش دیگری که اکنون باید مطرح شود این است که اگر ایدئولوژی سازمان اصولاً بر کژراهه استوار بود و نوشته هائی مانند " شناخت " در کشاندن جوانان ناآگاه مسلمان به سوی مارکسیسم نقش اصولی و ریشه ای داشت ، چگونه برخی از کادرها در برابر تغییر ایدئولوژی سازمان ایستادند و از پذیرش ایدئولوژی مارکسیسم _ لنینیسم سرباز زدند ؟

باید دانست از اعضا و سمپات های سازمان آنانکه از پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی به طور رسمی سرباز زدند سه دسته بودند :

۱_ آنانکه اسلام را باور نداشتند ، لیکن به گفته امام چون دریافته بودند که اسلام بیش از هزار سال است در رگ و ریشه مردم ایران نفوذ کرده و برای هیچ شخص یا گروهی بدون تکیه بر اسلام به دست آوردن پایگاه مردمی ناشدنی می باشد ، ناگزیر به پذیرش اسلام و دم زدن از آن بودند .

سردسته این گروه مسعود رجوی بود که برخی از کادرهای سازمان را که با تأثیر پذیری از کتابها و نوشته های سازمان ایدئولوژی

مارکسیستی را پذیرفته و بر آن بودند که آن را اعلام کنند ، سفارش می کرد که ایدئولوژی خود را پوشیده دارند و حتی برای فریب مذهبی ها به نماز و دیگر فریضه های دینی تظاهر کنند !

۲ _ آنان که ایمان به خدا و اصول اسلامی را از راه علم و دلیل به دست آورده و یا به سبب پرورش خانوادگی و یا عوامل دیگر به گونه ای باور داشتند و انکار خدا را با هیچ برهان و منطقی پذیرا نبودند .

اگر ده ها دلیل و برهان بر انکار خدا در برابر آنان درج می شد ، چه بسا که هیچ یک از آنها را نمی توانستند رد کنند ، لیکن این گونه استدلالها هرگز نمی توانست در باورمندی آنان به " منبع وحی " سستی پدید آورد .

از این دسته از کادرها چه بسا روی فشار اعضای مارکسیست سازمان ناگزیر می شدند مارکسیسم _ لنینیسم را به ظاهر بپذیرند ، لیکن در درون خداپرست بودند، چنانکه پیشتر آورده شد رفعت افراز ، یکی از اعضای مارکسیست سازمان در هنگام جان دادن در ظفار "شهد" می گفته است .

۳ _ آنان که روی ایدئولوژی سازمان اندیشه نکرده و نوشته های بنیانگذاران آن را مورد بررسی قرار نداده بودند و یا آنکه اصولاً توان درک ، دریافت و پذیرفتن آن را نداشتند .

وحید افراخته در بازجویی های خود درباره یکی از اعضای سازمان نوشته است :

" کتابهایی که خوانده : شناخت ، اقتصاد به زبان ساده ، خاطرات اشرف دهقان ، خاطرات یک چریک در زندان ، کتاب مادر ، اعلامیه چریک شهری و البته تقریباً از هیچ کدام هیچ چیز نفهمید ، (خوشحخانه) "

چنانکه پیش تر آورده شد در نجف دو تن از طلاب که یکی از آنان از اعضای سازمان به شمار می آمد ، کتاب اقتصاد به زبان ساده را مباحثه کرده بودن ، آنکه از اعضای سازمان بود از این کتاب چیزی دریافته بود و دیگری نیز که نمی خواست کارگزاران سازمان از مواضع او بر ضد ایدئولوژی آنان آگاهی یابند از نکته های انحرافی آن سخنی به میان نیاورده بود !

شگرد کارگردانان پشت پرده برای پوشیده داشتن چهره ضد اسلامی سازمان و تکیه روی این دروغ که " شماری از مارکسیستها در سازمان رخنه کردند و رهبری آن را در دست گرفتند و بدین گونه توانستند سازمان را به بیراهه کشانند " ، در میان ملت ایران تا پایه ای کاربرد داشت و به عنوان یک واقعیت پذیرفته شد .

و این ترفندی بود که توانست سازمان را از نیستی برهاند و زمینه را برای عناصر مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم کند تا بار دیگر " به نام خدا و خلق " به خیانت و دورویی و ریاکاری ادامه دهند و به اسلام ، نهضت امام و سرانجام به انقلاب اسالمی آسیب های جبران ناپذیری وارد سازند .

بیشتر گروه های برون مرزی به ظاهر مذهبی در نوشته های خود پیرامون ایدئولوژی سازمان روی این دروغ تکیه می کردند که مایه این تغییر و دگرگونی رخنه برخی از مارکسیستها به درون سازمان بوده است !

" سازمان دانشجویان مسلمان " در آمریکا در موضع گیری خود پیرامون دگرگونی ایدئولوژی در سازمان آورده است :

" رفقای فرصت طلب ما که خصلتاً قادر به برخورد صادقانه نیستند، اعلام کردند که آنها همه مسلمانان درون سازمان بودند که مارکسیست شدند ، نه مارکسیستهایی که وارد سازمان شده باشند این فرض غلط است "

دیگر گروه های به ظاهر مذهبی برون مرزی نیز همین موضع را داشتند و بدون کوچکترین اندیشه و درنگی روی ایدئولوژی سازمان و کتابها و نوشته هایی که از سوی بنیانگذاران و کادر رهبری آن پخش شده است ، همه گناه ها را به گردن مارکسیستهایی می انداختند که از بیرون به درون سازمان رخنه کرده اند و با کنار زدن کادر مذهبی رهبری سازمان را به دست گرفتند و این فاجعه را به بار آوردند .

بی تردید در این شگرد شیطانی کارگردانان مرموز پشت پرده نقش اساسی داشتند و به " یک کرشمه دو کار " کردند ، از سویی رخصت ندادند که ریشه انحراف که در درون سازمان بود رو شود و این سازمان اهریمنی را برای همیشه رسوا و بی آبرو کند و از اعتبار تهی سازد؛

و از سوی دیگر تلاش می کردند کشمکش میان نیروهای مذهبی و مارکسیست را گسترش دهند تا توان مسلمانها در برخورد با مارکسیستها ، به هدر رود و از شدت حمله و هجوم آنان به زورمداران حاکم در ایران و جهانخواران غرب تا پایه ای کاسته شود .

در ایران نیز موضع گیری ها پیرامون دگرگونی ایدئولوژی سازمان به همین شیوه و روال بود . ملی گراها ، روشنفکر مآبها و عناصر وابسته به " نهضت آزادی " درون مرزی در اعلامیه های خود ، مارکسیستهایی را که به گفته آنان در درون سازمان رخنه کرده و سازمان را دگرگون ساخته اند ، مورد نکوهش و بدگویی قرار می دادند و از کنار بیراهه پویی ها و کج اندیشی های سازمان زیرکانه می گذشتند .

در بیانیه ای که به نام " دانشجویان دانشگاه " در ایران پخش شد ، آمده است :

" زندگی رهبران اصلی سازمان مجاهدین خلق در سالهای قبل از گرفتاری و شهید شدن ، نشان می دهد که این تغییر ، زاده یک

حرکت طبیعی نیست بلکه عده ای مارکسیست از خلاء موجود در کادر رهبری استفاده کرده و با روشهای کودتائی ایده های خود را با خشونت و دسیسه (به قول استالین نیست ها تاکتیک) بر تمام سازمان گسترش داده اند "

در بیانیه دیگری که به نام "مسلمانان آگاه" پخش شده چنین آمده است :

"..... اکنون آشکار شده است که عده ای از مارکسیستهای فرصت طلب که در غیاب فعالین شهید و اسیر در سازمان نفوذ کرده بودند به تدریج پست های رهبری را اشغال کرده و با کودتای خونینی ، مخالفین خود را به شدت سرکوب نموده ، حاکمیت خود را به ظاهر بر سازمان تحمیل نموده اند "

دور از حقیقت نیست اگر گفته شود این گونه اعلامیه ها با نام های ساختگی "مسلمانان آگاه" و از سوی کارگردانان پشت پرده بوده تا اندیشه ها را از لغزش و انحراف ژرفای سازمان دور سازند و با ادعای دروغین : " اکنون آشکار شده است که عده ای از مارکسیستها در سازمان نفوذ کرده ! " و به کودتا دست زده اند !

همه کاسه کوزه ها را بر سر آنان بشکنند و با این گونه جوسازی ها و دروغ پردازیها سازمان را از خطر نیستی ، رسوایی و بی اعتباری در میان ملت ایران برهانند ، واقعیت را از دید مردم پوشیده دارند و اندیشه ها را بر ضد مارکسیستها برانگیزانند . آنچه این بدگمانی را فزونی می بخشد ، چاپ این گونه اعلامیه ها در " پیام مجاهد " ارگان " نهضت آزادی " برون مرزی ، به سرکردگی دکتر یزدی می باشد .

که پیوسته در تلاش بوده اند خطر مارکسیست ها را برای اسلام و مسلمانان بزرگ و ویرانگر بنمایانند و بدین گونه اندیشه های ملت مبارز و قهرمان پرور ایران را به جهانخواران غرب نزدیک سازند .

" رخنه مارکسیست ها در سازمان " بزرگترین دروغ و ماهرانه ترین شگردی بود که در آن روز و روزگار برای رهانیدن سازمان از سقوط و آشکار نشدن چهره اصلی و ایدئولوژی انحرافی سازمان به کار گرفته شد و زمینه را برای به صحنه آمدن دوباره سازمان ، به نام خدا و اسلام به سرکردگی عناصر وابسته و مرموزی مانند مسعود رجوی فراهم آورد .

اگر در آن روز به جای اینگونه دروغ پردازی ها و بیهوده گویی ها انگیزه اصلی کژی ، دگرگونی ایدئولوژی و بیراهه پویی سازمان ریشه یابی می شد و این واقعیت به درستی آشکار می گردید که ایدئولوژی آمیخته به جهان بینی اسلامی و جهان بینی ماتریالیستی سازمان ، مایه و عامل اصلی کشیده شدن سازمان به سوی مارکسیسم _ لنینیسیم بوده است ، دیگر زمینه ای برای رشد این کژاندیشان و ماتریالیستهای مسلمان نما وجود نداشت و آنان بار دیگر در پی پیروزی انقلاب اسلامی بازیگر صحنه نمی شدند و جوانان این مرز و بوم را به نام اسلام به گمراه نمی کردند .

لیکن شگرد کارگردانان پشت پرده زیر پوشش " رخنه مارکسیستها در سازمان " تا آن پایه گسترده موج آفرین و فریبنده بود که می توان گفت برای پیشبرد مبارزان مذهبی و روحانی گیرایی داشت .

از این رو یکباره توفان خشم و نفرت بر ضد مارکسیستها در میان مجاهدان اسلامی _ انقلابی به پا خاست . و این واقعیت که مارکسیستها در درازای تاریخ پیوسته به حرکتها و جنبشهای اسلامی را پشت خنجر زده اند و آب به آسیاب زورمداران و استعمارگران غرب ریخته اند _ با آنکه با جریان سازمان سازگاری نداشت _ به شدت اوج گرفت و بسیاری از نیروهای مجاهد و مبارز اسلامی جریان سازمان را نیز از دیگر خیانتهای آنان می پنداشتند .

در صورتی که این دستهای مرموز فراماسونها و جاسوسهای انگلیس و آمریکا و صهیونیسم بین المللی بود که سازمان را در برابر خیزش ها و جنبش های اسلامی به بازیگری واداشته بود و بر این امید بود که به دست این سازمان بتواند نهضت اسلامی ایران را به نابودی و یا بیراهه کشاند .

نکته شایان بررسی و نگرش در جریان سازمان ، ساده اندیشی و برخورد نسنجیده برخی از مبارزان روحانی می باشد که از سویی بدون بررسی و ارزیابی روی اندیشه، انگیزه و ایدئولوژی کارگزاران سازمان ، به یاری و پشتیبانی آنان برخاستند و با همه نیرو و توان به آنان کمک رسانیدند .

و آنگاه که ایدئولوژی سازمان آشکار شد ، بار دیگر با ساده نگری از جو پدید آمده تأثیر پذیرفتند و باور کردند که دگرگونی ایدئولوژی در سازمان از سوی " مارکسیست های فرصت طلبی که در سازمان رخنه کرده بودند " پدید آمده است و بار دیگر چشم به راه آن شیدانی نشستند که بر آن بودند با دورویی ، دروغگویی و ریاکاری سازمان را اسلامی بنمایانند و به خیانت و از پشت خنجر زدن به اسلام و نهضت اسلامی ایران ادامه دهند .

در صورتی که به گفته امام خطر این " منافقان فریبکار " برای اسلام از آن " فریب خورده های گمراه " که ایدئولوژی خود را آشکار کردند از هر نظر بیشتر است .

به یاد دارم آنگاه که کتاب " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان " را به نزد امام بردم با آنکه از گمراهی و تباهی افراد و اعضای سازمان آزرده بود ، لیکن از اینکه ماهیت و اندیشه آنان برای ملت ایران آشکار شده احساس آرامش می کرد و اظهار داشت :

” به نظر من این لطف الهی بود که این اشخاص را وادار کرد که ماهیت خود را بروز دهند و خود را به مردم بشناسانند . در غیر این صورت ممکن بود ضربه های بیشتری بر اسلام وارد کنند .” (نزدیک به این مضامین)
سپس افزودند :

” خطر آن منافقان فریبکار به ظاهر مسلمان از این گمراهان فریب خورده نامسلمان به مراتب بیشتر است .” (نزدیک به این مضامین)
لیکن روحانیون مبارز ایران که برخی از آنان در آن روز و نیز امروز اصولاً از راه اندیشه امام بیگانه بوده و هستند ، با تأثیر پذیری از جو پدید آمده از سوی کارگردانان پشت پرده ، لبه تیز حمله را به سوی مارکسیستها گرفتند و از کنار لغزش ها و انحراف های سازمان بی تفاوت گذشتند .

و از کارگزاران سازمان تنها آنانی را نکوهش و محکوم کردند که ایدئولوژی سازمان را آشکار ساخته و راه ریاکارانه و منافقانه پیشینیان خود را دنبال نکرده بودند !! و از این زشت تر و نارواتر آن که بنیانگذاران کژاندیش و ناشایست سازمان را ستایش کردند و آنان را ” برومندترین فرزندان اسلام ” خواندند !

راستی این گونه ساده اندیشی ها و کجروی ها با داشتن رهبر ژرف نگری مانند امام چه زیانبار و نابخردانه است .
در اعلامیه ای که با امضای ” روحانیون مبارزه حوزه علمیه قم ” زیر عنوان ” به یاد حماسه آفرینان پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ ” در سال ۱۳۵۶ پخش شده ، آمده است :

” اما با تأسف در اینجا باید از خیانت یک مشت منحرف جاه طلب در درون انقلاب یاد کرد ! که شکوفا شدن انقلاب همه جانبه ملت را به عقب انداخت در برابر فاجعه نمی توان دیده بر هم نهاد که در این عمل به ملتی خیانت شده است ملتی که با پشتیبانی مادی و معنوی از انقلاب مسلحانه جوانان اسلامی ، انقلابی را تا مرز پیروزی به پیش برد . اما ناگاه یک مشت منحرف خودخواه ، خود را از آرمانهای گروه انقلابی اسلامی جدا کردند ولی بی شرمانه تحت همان نام فعالیت خویش را ادامه دادند که رشیدترین جوانان ملت و برومندترین فرزندان اسلام چون حنیف نژادها ، سعید محسن ها ، بدیع زادگان ها و پیش از آن تحت آن نام به مبارزه پرداخته و به شهادت رسیده بودند ”

« بازتاب اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان در زندان »

آشکار شدن ایدئولوژی سازمان بازتاب گسترده و هیجان باری میان زندانیان سیاسی داشت و در درون زندانها ، مایه تشنج ، درگیری و کشمکش فراوانی شد و ضربه روحی شدیدی بر زندانیان مذهبی وارد کرد .
آنان که به سازمان با دید اسلامی می نگریستند و برای پیاده کردن احکام والای اسلام روی آن سرمایه گذاری کرده ، عزیزان خود را برای پیوستن به سازمان برانگیخته بودند و از کمک مالی و جانی به آن پروایی نداشتند ، در برابر برملا شدن ایدئولوژی سازمان در شگفتی و بهت زدگی ژرفایی فرو رفتند و چنین دگرگونی را در سازمان نمی توانستند باور کنند .
در مرحله نخست برداشت آنان این بود که این جریان ساخته و پرداخته ساواک برای پدید آوردن بدبینی میان نیروهای مبارز می باشد ، لیکن آنگاه که مجاهد نماهای درون زندان که تا دیروز تظاهر به مسلمانی می کردند و نماز به جای می آوردند اعلام کردند که دیر زمانی است که مارکسیست شده اند و تا کنون برای فریب مسلمانها گرایش خود به مارکسیسم را پوشیده داشته اند ، موجی از خشم ، کین و نفرت در میان زندانیان مذهبی پدید آمد .

درباره آنچه که در زندانها پس از ” اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان ” گذشت نوشته اند :
” و از طرفی با اینکه از اواخر ۵۲ سازمان به دست عوامل کمونیست و مرتد افتاده بود تا سال ۵۴ کمتر کسی در جامعه به این حقیقت آشنا شده بود . و از همه جالب تر اینکه هنگامی که مرتدین دستگیر شدند و دزفولی مصاحبه رادیویی کرد و جریان شهادت شریف واقفی فاش گردید ، جو حاکم بر زندان که در دست مجاهدین بود ، ابتدا این تحلیل را نمود که خوب شد شریف واقفی را کشتند و الا او نیز مانند دزفولی خیانت می کرد و اکنون از تلویزیون مصاحبه می کرد .
اما ضربه این شهید و شهدای دیگر چون صمدیه لباف و غیر هم و دستگیری مرتدین و رسیدن اخبار آنها به داخل زندان ناگهان خفته ها را بیدار کرد و ریاکاران را رسوا ساخت . خبر به تدریج در بند ۴ و ۵ و ۶ مرکز و محل ابدی ها و رهبران بود شکل گرفت و ناگهان زندان در هم پیچید . عکس العمل ها سهمگین بود ، مسلمانها شوکه شده بودند که یعنی چه ؟ سازمان مجاهدین خلق و ارتداد و کمونیست شدن ؟ باور کردنی نبود . ولی با همه تلخی واقعیت داشت . مسلمانها گیج ، ناراحت ، خشمگین و متحیر بودند که چه باید کرد و چرا این طور شد؟

اعلام تغییر ایدئولوژی و کمونیستی از طرف مجاهدین کمونیست شده ای که تا آن موقع به دستور سازمان پرده پوشی می کردند ، به این

ناراحتی و عصبان دامن زد. زیرا آنها نیز فوراً اعلام کردند که کمونیست بوده اند، ولی برای مصلحت اعلام نمی کردند و چون اکنون رهبری انقلاب یعنی سازمان کمونیست شده است ما نیز حقیقت را می گوئیم. در مقابل این همه ناراحتی های مسلمانان، کمونیستها شاد و سرحال و فرصت طلبانه شعار می دادند که "بله مارکسیسم پیروز است و ملتها راه واقعی خود را که همان کمونیسم باشد ریافته و خواهند یافت. و ما می گفتیم که بالاخره راه مبارزه مسلحانه باید به طریق عملی باشد و به کمونیسم ختم شود و دیدید که شد"

در درون زندانها هر گروه و دسته ای از زندانیان مذهبی این جریان را به شکلی تحلیلی می کردند و در برابر آن موضع ویژه ای داشتند. برخی مانند بسیاری از مبارزان بیرون زندان مارکسیستها را مایه دگرگونی ایدئولوژی سازمان می دانستند و آنان را بدون تفاوت می کوبیدند و خواهان دوری گزینی از آنان بودند.

و برخی دیگر آن دسته از مارکسیستهایی را که از دگرگونی ایدئولوژی سازمان جانبداری می کردند، سزاوار نکوهش، سرزنش، بایکوت و برخورد می دانستند.

شماری این جریان را از مشتئی عناصر فرصت طلب و خودخواه درون سازمان می دانستند و وانمود می کردند که برخی از کادر رهبری روی ضعف خصلتی، موضع اپورتونیستی و گرایشات آنارشیستی! به این جریان دست زده اند! برخی نیز ایدئولوژی التقاطی سازمان را در این انحراف بی نقش نمی دانستند.

بدین گونه چندین دسته و گروه در میان زندانیان سیاسی پدید آمد که هر یک به نامی شناخته می شد، مانند: "مخالفین"، "معترضین"، باند میثمی، باند رجوی و.....

لیکن موج ضد مارکسیستی در درون زندانها نیز شدید و فراگیر بود، بیشتر زندانیان سیاسی مانند بسیاری از مبارزان مذهبی، مارکسیستها را مایه اصلی دگرگونی در درون زندانها می دانستند و خواهان برخورد ریشه ای با آنان بودند.

شماری از روحانیون زندانی که آسیب سنگین و سهمگینی را که از سوی سازمان بر پیکر نهضت اسلامی ایران رسیده بود، از جانب مارکسیست ها می پنداشتند بر آن شدند که حکم اسلام راجع به نجس بودن افراد کافر و ملحد را درباره آنان اعلام دارند و بدین گونه برای دور داشتن مسلمانها از مارکسیستها و به انزوا کشاندن آنان در جامعه اسلامی گام مثبتی بردارند.

تا پیش از جریان دگرگونی ایدئولوژی سازمان، زندانیان مذهبی و مارکسیست با یکدیگر سر یک سفره می نشستند و در یک ظرف غذا می خوردند و از دمپایی مشترکی بهره می گرفتند.

البته دین باوران وارسته _ بنابر وظیفه اسلامی _ در خوراک، پوشاک و زندگی با مارکسیستها مسئله "اجتناب" از آنها را به شکل غیر محسوس به درستی رعایت می کردند.

برای خود دمپایی ویژه ای داشتند، با آنکه با مارکسیستها بر سر یک سفره می نشستند از خوردن و آشامیدن در یک ظرف خودداری می کردند، لیکن به ظاهر از زندگی مشترکی برخوردار بودند و از هر گونه برخوردی که مایه رنجیدگی، درگیری و کشمکش میان آنان و زندانیهای مارکسیست شود، دوری می گزیدند.

شایان یادآوری است که تا پیش از دهه ۱۳۵۰ که از رهبران و اعضاء سازمان هنوز کسی به زندانها کشیده نشده بود، مذهبی ها و مارکسیستهای زندانی در خوراک، پوشاک و حتی جای خواب از یکدیگر جدا بودند و مرزی را که اسلام میان مسلمانان و عناصر کافر و ملحد کشیده است، به درستی رعایت می کردند.

لیکن بنیانگذاران و اعضاء سازمان که گرایش و شیفتگی شدید و ویژه ای نسبت به مارکسیستها داشتند، آنگاه که وارد زندان شدند در نخستین گام کوشیدند که زندانیان مذهبی و مارکسیست را با یکدیگر یک کاسه و هم پیاله کنند، و چون از آبرو و اعتبار ویژه ای در میان همه زندانیان برخوردار بودند در این کوشش کامیاب شدند.

این برنامه تا سال ۱۳۵۴ در زندانها جریان داشت. تا آنکه روحانیان زندانی بر آن شدند که به این روش غیر اسلامی پایان بخشند. از این رو شماری از آنان مانند آقای طالقانی، منتظری طی اعلامیه ای که هرگز نوشته نشد، مارکسیستها را بنا بر حکم اسلام نجس دانستند و **از زندانیان مسلمان خواستند که از هر گونه برخورد نجاست بار با آنان خودداری ورزند.**

مضمون این اعلامیه نوشته نشده چنین بود:

بسمه تعالی

"با توجه به زیانهای ناشی از زندگی جمعی مسلمانها با مارکسیستها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنها به دست می آورند و با در نظر گرفتن همه جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیستها جدائی مسلمانها از مارکسیستها در زندان لازم و هر گونه مسامحه در این امر موجب زیانهای جبران ناپذیر خواهد شد. خرداد ۵۵". (نزدیک به این مضمون)

انگیزه روحانیون زندانی از پافشاری روی این که اعلامیه بالا نوشته نشود و در دسترس افراد زندانی قرار نگیرد، این بود که رژیم شاه و دستگاه جهانی ساواک از این اعلامیه برای پدید آوردن انحراف در نهضت اسلامی ایران نتوانند بهره برداری کنند.

آورده اند که **صادرکنندگان اعلامیه یاد شده به زندانیان مذهبی یادآوری کردند که "اعضای سازمان اگر از ایدئولوژی خود دست بردارند و ارتباط خود را با مارکسیستها نگسلند باید با آنان مانند مارکسیستها رفتار کرد."**

در برخی از نوشته ها پیرامون وضع روحانیان زندانی در برابر سازمان آمده است:

"..... پس از صدور این نقل فتوا، بحثی در می گیرد که با توجه به تعلیمات و استراتژی مجاهدین و روشن شدن کلکهای آنها که با پوششهای ظاهر فریب مطرح می گردیده اکنون تکلیف با آنها چیست؟ آیا باید این موضوع به آنها گفته شود یا نه؟ و در صورتی که آنها مارکسیستها را نجس ندانند و شهید بدانند چه باید کرد؟ و بالاخره اگر مارکسیستها جدا نشدند وظیفه چیست؟

علما می گویند که ابتدا انحراف تعلیمات و نظریات علماء را به رؤسای آنها بگوئید و در صورت تخلف باز به افراد مطمئنی که در زندان متزلزل نمی شوند شرح دهید و در صورت عدم جدائی آنها از مارکسیستها و اصرار بر تعلیمات انحرافی و این استراتژی شما با مجاهدین زندگی جمعی نکنید ولی با آنها مبارزه هم نکنید تا مبادا دشمن بهره مند شود....."

در پی پخش خبر این اعلامیه نخستین گروهی که بر ضد آن موضع گرفتند و آن را "ارتجاعی" خواندند، اعضای سازمان به سرکردگی مسعود رجوی بودند که به ظاهر خود را مسلمان و مخالف "تغییر ایدئولوژی" وانمود می کردند.

آنان نه تنها مارکسیستها را کافر و ملحد نمی دانستند، بلکه بنا بر تفسیری که از مؤمن داشتند "انسانهای تکامل یافته" مارکسیستها از دید آنان از "مؤمنین" بودند، از این رو صادرکنندگان این اعلامیه یاد شده را "تنگ نظرانی که مسائل اصلی را فدای مسائل فرعی چون نجس و پاکی کنند و ایده ارتجاعی دارند" خواندند.

و در درون زندان جار و جنجال راه انداختند که صادرکنندگان این اعلامیه با ساواک بند و بست کرده اند و بنابر پیشنهاد ساواک چنین اعلامیه ای داده اند.

و این دروغ کینه توزانه را حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نوشته ها و کتابهای آکنده از ریا و دورویی خود نیز مطرح کردند.

در یکی از نوشته های آنان آمده است:

"..... یکی دیگر از عوارض ناگوار این جریان انحرافی پدید آمدن پدیده ای به نام راست ارتجاعی است..... رژیم که با به وجود آمدن این وضع آرزویی که مدتها انتظارش را می کشید پیش روی خود می دید، سعی کرد که از آن نهایت بهره برداری را بکند به همین دلیل دست به کار شد و نخست تمام روحانیون بلند پایه را که در میان سایر روحانیون و طلاب وجهه ای داشتند در کمیته جمع نموده و در

آنجا بیانیه تغییر مواضع ایدئولوژی را به آنها داد که مطالعه نمایند. سپس یادداشتهای وحید افراخته را نیز به همین ترتیب بدیشان داد. آنگاه وحید افراخته برایشان سخنرانی کرد..... و همچنین مأموران ساواک نیز تمام حیلله های خود را به کار بسته تا نظر ایشان را جلب

نمایند و ایشان را به قبول اینکه سازمان مجاهدین سازمانی منحرف بوده و مارکسیستها به مذهب خیانت کرده و داشتند. بعد از اینکه این نقشه شوم مأمورین امنیتی با موفقیت به پایان رسید آنها را در یک بند جداگانه در اوین جمع نموده و سایر طلاب و قشرهای

روحانیت را پیش ایشان آورده تا آنچه را که باید خود می گفت از دهان این عناصر به اصطلاح روحانی به خورد سایرین بدهند..... بعد از اینکه این عده سمپاشی لازم را نمودند مجدداً مأموران آنها را در بندهای مختلف تقسیم تا این نقطه نظرهای ساواک را در بندهای دیگر

پخش نمایند. و با موضع ضد مارکسیست و ضد مجاهدین که این عده پیدا کرده بودند آسایش زندانیان را به هم زدند، و زندانیان را به جای هم اندازند و سپس به تدریج این عناصر را آزاد نموده تا دنباله برنامه هایشان را در بیرون به خورد مردم و عناصر مبارز داده و در

صفوف جنبی تزلزل ایجاد کنند که در این میان **آیه الله طالقانی، آیه الله منتظری با خود آگاهی پیامبرانه ای که داشتند گول رژیم را نخورده و همچنان در موضع خود به دفاع از مجاهدین و به مخالفت با این حرکت غلط روحانیون پرداختند.**

عده ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی با مفاد ذیل امضاء نموده به "رسولی" که یکی از مأموران کثیف کمیته است دادند:

۱_ **مارکسیستها نجس می باشند و جنگ با آنها واجب است.**

۲_ **تعلیمات مجاهدین از ابتدا منحرف بود و.....**

فتوا نکات دیگری نیز داشت که فراموش کرده ام..... با دقت در مفاد فتوا می توانیم پی به زیانهای آن ببریم. به عنوان مثال رژیم با در دست داشتن این فتوا می تواند جوانان مسلمان کشورمان را بکشد، تیرباران کند و بعد در روزنامه های خود آنها را مارکسیست معرفی

نماید و در کنارش خبر مربوطه فتوای صادره را چاپ کند، یعنی با این کار رژیم اجازه شرعی برای کشتن فرزندان مسلمان ملتمان یافت. این عده در ابتدا به دروغ آقای طالقانی و منتظری را نیز همراه و پشتیبان خود معرفی می نمودند که مسئله توسط هر دو تکذیب و

مخالفت خود را با چنین فتوایی اعلام نمودند."

تحریف گران در این گزارش سراپا دروغ که می توان گفت حتی جمله ای در آن راست نیامده است ، روشن نساخته اند که چه بند و بستى در پشت پرده میان ساواک و سازمان وجود داشته است که "رسولى" متن اعلامیه و بنابر نوشته آنان "متن فتوایی را که عده ای از به اصطلاح روحانیون امضا نموده" و به دست او دادند در هیچ روزنامه ای چاپ نکرد تا خیال خود را برای همیشه آسوده سازد و ملت مسلمان ایران دریابند که علمای آنان از درون زندان فتوا داده اند که "جنگ با مارکسیستها واجب است" و به جای مبارزه با رژیم شاه به جنگ با آنان برخیزند!!؟

به نظر می رسد که نویسندگان گزارش بالا امانت را رعایت نکرده و گزارش را ناتمام گذاشته اند .

باید گزارش این گونه پایان می یافت :

"..... عده ای از این به اصطلاح روحانیون فتوایی با مفاد ذیل امضا نموده به رسولى یکی از مأموران کثیف کمیته دادند ، لیکن او روی بند و بست خود با سر کرده مجاهدین خلق آقای مسعود رجوی به مصداق "جنس خود را همچون گاه و کهریاست" نه تنها متن این فتوا را در هیچ روزنامه و نشریه ای منعکس نکرد و خبر آن را بیرون نداد ، بلکه متن آن را نیز امحاء کرد تا در آینده به دست تاریخ نویسان نیفتد و به آبرو و اعتبار سازمان آسیب نرسد!"

شایان یادآوری است که **آقای طالقانی خود از پیشنهاد دهندگان و صادرکنندگان اعلامیه یاد شده بود** آنچه را که در گزارش بالا از زبان او و آقای منتظری آورده اند باید از دیگر دروغ پردازیها خیانت بار سازمان بر شمرد .
در گزارش ساواک پیرامون نقش آقای طالقانی در صدور اعلامیه یاد شده آمده است :

"رونوشت گزارش خبر شماره ۳۵/۹/۲۲_۳۸۱/۱۰۶۶۴ (شاهنشاهی)

منبع : ۱۱۶۵۲

موضوع: اظهارات محمد کچوئی محکوم به حبس ابد در بازداشتگاه اوین

نامبرده بالا در تاریخ ۳۵/۹/۱۲ (شاهنشاهی) ضمن یک مذاکره خصوصی به یکی از زندانیان اظهار داشته است ، **آقای طالقانی فتوائیه ای صادر کرد که به تأیید هفت نفر از علماء رسیده و توصیه نمود تا کلیه زندانیان آنرا حفظ نمایند** و به دیگران بگویند . و افزودند او به علت کمی سواد کلیه آنرا حفظ ننموده لیکن محمد محمدی و دیگران کلمه به کلمه آنرا حفظ کرده اند و وقتی از طالقانی سؤال کردند که چرا این موضوع را کتباً نمی نویسد ، بیان نموده برای اینکه رژیم از این موضوع سوء استفاده نکند از نوشتن خودداری کرده ، لیکن وظیفه مسلمانان است که آنرا به دیگران بگویند . کچوئی اضافه میکند **زندانین گفته اند حبیب الله عسگر اولادی تحریک کننده طالقانی برای این فتوا بوده است** چون نظر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکسیستها ندارد . کچوئی بیان داشته است پس از صدور این فتوا او با حسن علی منتظری تماس گرفته و پرسیده است که اگر خودش (کچوئی) آزاد شود در بیرون می تواند با گروهی مانند مجاهدین سال ۵۰ با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند ، که منتظری پاسخ داده است داخل شدن در این گروه ها حرام است .

نظریه شنبه : قدرت الله علیخانی پس از ورود به بند ۲ زندان اوین گفت: زندانیانی که اینجا هستند باید وضعیتشان را روشن کنند و اگر از ایدئولوژی خود استغفار نمایند باید مذهبی ها از آنها جدا شوند . ضمناً مسعود رجوی با محمد محمدی (فرزند هادی) و حاج محمد مهدی ابراهیم عراقی مشغول بحث و مذاکره گردید و نظریه کامل علما را از آنان استفسار نموده است . ضمناً زندانیانی که به بند ۲ منتقل شده اند کلیه مسائل را به یکدیگر می گویند .

نظریه یک شنبه : با توجه به موارد فوق و تأیید صداقت شنبه به استحضار می رساند در صورت تصویب چند نفر از زندانیان مذهبی که محکومیتشان تمام شده با تهیه طرح لازم برای انتشار موضوع فتوای طالقانی از زندان آزاد گردند تا بتوان از این مسأله بهره برداری نمود . ضمناً شنبه برای کسب خبر و جلب اعتماد زندانیان توجیه گردیده است....."

رژیم شاه با آگاهی از اعلامیه روحانیون زندانی بر ضد مارکسیستها و مجاهد نماهای مارکسیست ، تلاش فراوان کرد تا در این باره نوشته ای از آنان بگیرد و آنان را ناخودآگاه به کشمکشهای درونی سرگرم کند و از مبارزه با رژیم باز دارد .

لیکن در این نقشه به سبب هوشیاری علمان وارسته با شکست و ناکامی روبرو شد و از این ترفند نتوانست طرفی بریند .

در پی پخش دیدگاه روحانیون زندانین نسبت به مارکسیستها در درون زندانها بی درنگ زندانیان مذهبی از هر گونه زندگی مشترک با آنان دوری گزیدند ، سفره ها ، قابلمه های غذا ، کفشها و جدا شد و موج نفرت بر ضد مارکسیستها و مجاهد نماهای مارکسیست ، بالا گرفت .

لیکن اعضای به ظاهر مسلمان سازمان به سرکردگی مسعود رجوی در برابر این موضع گیری روحانیون زندانی ایستادند و برنامه زندگی خود را از زندانیان مذهبی جدا کردند و در کنار مارکسیستها قرار گرفتند و بدین گونه ماهیت خود را بیشتر آشکار ساختند .
در این میان بنا بر گفته برخی یکی از روحانیون به نام سید هادی هاشمی (داماد آقای منتظری) نیز روی خودباختگی در برابر سازمان ،

به زندگی مشترک با مارکسیستها و اعضاء سازمان ادامه داد!

آقای جعفری گیلانی می گویند که او را در ماه رمضان دیدم که سیب پوست کرده و در میان سینی گذاشته است و به مارکسیستها و دیگر روزه خواران تعارف می کند! از او سبب زندگی مشترک با عناصر مارکسیست و اعضای سازمان را پرسیدم پاسخ داد:

" آقایان ربانی شیرازی و هاشمی رفسنجانی ، آقای منتظری را ساخته و پلان روی دوش او گذاشته و سوار او شده و این فتوا را از او گرفته اند! ما با مارکسیستها هدف مشترک داریم ، باید در کنار یکدیگر باشیم "

روحانیون زندانی برای رویارویی با نوشته های الحادی و ایدئولوژی انحرافی و التقاطی سازمان بر آن شدند که در درون زندان درسهایی را آغاز کنند تا پاسخ به کژراهه سازمان باشد و نکته های تاریکی را که پیرامون برخی از احکام اسلام در درون جوانان ناآگاه و بی خبر از اصول اسلام پدید آمده است را بتوانند بطرف سازند .

از این رو آقای طالقانی تفسیر می گفت ، آقای منتظری اسفار و فلسفه درس می داد ، آقای ربانی شیرازی پیرامون شناخت و حرکت بحث می کرد ، آقای محمد علی گرامی کتاب اصول فلسفه را تدریس می کرد .

برخی از روحانیون در درون زندان به سبب بی دانشی که نمی توانستند کلاس درسی داشته باشند ، و رشکی که از دانش و فضل دیگران و گیری سخنان آنان در میان جوانان می بردند ، به کژاندیشی و بدگمانی کشیده شدند .

و به برخی از آنان نسبت " انحراف اخلاقی " دادند و با این برخورد غیر اسلامی دستاویزی به دست مارکسیست ها و اعضای سازمان دادند تا " عقده گشایی " کنند و بر همه عالمان اسلامی و روحانیون وارسته و مبارز بتازند .

زندانیان سازمان در راه خیانت به ملت

زبونی ، دربوزگی و سرسپردگی وحید افراخته در برابر ساواک به پایه ای بوده است که می توان گفت ماندنی برای آن کمتر توان یافت . او که در بیرون زندان تا آن پایه ضد اسلام شده بود که بی پروا و دست و دل باز خون جوانان مسلمان را می ریخت و به خدا و اسلام اعلان جنگ می داد ، در درون زندان زیر نظر شکنجه گران ساواک به گونه ای ضد مارکسیسم شد که نمونه او کمتر دیده می شود .

و از سوی دیگر گذشته از برملا کردن بسیاری از رازهای سازمان و دادن نام بیش از صد تن از اعضا و سمیات ها و دیگر مردم مبارز ، هر گونه سخنی ، حرکتی و اندیشه ای از هر جنبنده ای که به یاد داشت به عنوان اطلاع در دسترس ساواک قرار داد و به دنبال آن درخواست " تعقیب " و " تنبیه " نیز داشت!

نمونه ای از خوش خدمتی های او آورده می شود :

" مردی که در دانشگاه صنعتی آریامهری تحصیل می کرد در رشته (شیمی) بود گویا در بیسیم پهلوی کار می کرد به سادگی معروف بود.....

..... کتابخانه ای در مشهد چهار راه نادری هست که مرا دیده

..... اخوان و زنش فاطمه کلاهی که منزلشان تجربیش ، کوچه فردوسی پلاک ۱۴ است و به گروه کمک مالی زیادی کرده اند .

..... یکی از افراد که هدف گروه است مصطفی بارزانی است که به علت خیانت به کردها

خدا را شکر که من هنگام دستگیری اسلحه نکشیدم و زبانم لال موجب کشته شدن یکی از دوستان خوب و مهربانم ، من جمله آقای آهنین پنجه نشدم آقای (N) بهترین دوستی است که در عمرم داشته ام _ علی یارش .

..... شخصی به نام مرتضی ، خونه اش در خیابان خوش کوچه نیش بانک صادرات است و از طرف دیگر سر کوچه جنب مسجد هاشمی می خورد و دانشجوی آریامهر رشته برق است . پس از آزادی از زندان با من ملاقات و از افراد کمیته بد می گفت ، این فرد باید دستگیر و به سزای اعمال خود برسد . مرتضی خواهی دارد که از خودش کمی کوچکتر که با او هم کار می کند .

اتاقی در خیابان بابائیان مقابل پارکینگ بود که مجتبی لباف نژاد و احمد هاشمیان مشنگ در آنجا زندگی (جنگی!!؟) می کردند و من به اصطلاح مسؤولشان بودم

آرش با یک دختر و پسر هم شهری به نامهای مستعار مراد و زهرا تماس داشت ، زهرا زن نوری است که در زندان ابد گرفته است . مراد دارای یکی دو تا دوست بود که با آنها کار می کرد

آقای (X) نوکرتم به مولا! فدات بشم ، تصدقت ، قربونت ، من طاقت دوری تو را ندارم حداقل بلندتر حرف بزن که صدایت را بشنوم .

..... تقی شهرام که چاق است به منزل کیهان رفت و آمد داشت . به منزل خودش احتمالاً در خواجه عبدالله انصاری است که گویا به علت مشکوک بودن وضع آنرا تخلیه می کنند ، احتمالاً در حجره ای در بازار می خوابد

شهرام قصد داشت برای تکمیل بیانیه اعلام ایدئولوژی به یکی از بیلاقات مثل کاشان و یزد و یا رود هن ، فشم ، اوشان ، پلاژی در کنار دریا ، ساری ، شاهی ، بابل ، آمل برود .

..... شهرام رهبر گروه و از بهرام نیز بالاتر است عامل اصلی مارکسیست شدن سازمان شهرام است ، شهرام دارای مغز سیاسی و سازمان دهی است ، با دستگیری شهرام و آرام کار تمام است.....

..... مرتضی صمدیه لباف و کریم کشاورز (سعید شاهسوندی) در یک کشفافی شبها کار می کردند . اسم مستعار شهرام ، سعید است ، سیمین و منیژه او را دیده اند

..... باز (X) عزیزم ، تو چرا اینقدر نسبت به من بی مهر شده ای در صورتی که من نسبت به تو صادق تر شده ام ، این وضع مرا به شدت ناراحت و ناامید می کند .

اکنون ساعت ۱۳ است تو را ندیده ام و قسم به واقعیات جهان دلم برایت یک ذره شده است

..... بهرام آرام روی رجائی ناظم دبیرستان رفاه خیلی حساب می کند.....

..... فردی به نام دکتر فرهنگ نوربخش که کاشمیری است و در مشهد زندگی می کند و از خانواده های نوربخش است منزلش در خیابان جنت کوچه جنت می باشد تعریف می کرد که ما ارکستر دربار شده بودیم و در ابتدای مجلس شرابخواری شاه بود و بعد که شاه می رفت فرح سیاه مست می کرد و چراغ ها را خاموش می کرد و مشغول عمل جنسی با اعضای ارکستر می شد و می گفت یکی از اعضا به من توصیه کرد مواظب باشم نظر فرح به من جلب نشود زیرا پس از دفع شهوت ممکن است تو را سر به نیست کند این فرد باید دستگیر و تنبیه شود ."

وحید افراخته گذشته از این گونه خوش خدمتی ها ، نامه های ننگین و عاشقانه ای به شکنجه گران ساواک نوشته است و در این نامه ها واژه هایی به کار برده که به راستی شرم آور است .

حتی شکنجه گران با وجود دریدگی بی حد و مرز خود روی برخی از نوشته های او خط کشیده اند و از گذاشتن آن در پرونده نامبره شرم کرده اند !

به نظر می رسد که از دستاوردها و پیامدهای پیوستن به این سازمان تنها کفر و الحاد و کینه توزی نسبت به اسلام و پیشوایان اسلامی ، نمی باشد .

بلکه دریوزگی ، جاسوسی ، دریدگی ، انحراف جنسی ، هوسبازی و بی شرمی نیز از پیامدهای ننگین و رسوای وابستگی به این سازمان است .

که امروز این آثار شوم در سرکرده ها و اعضای سازمان بهتر دیده می شود که جاسوسی برای استکبار جهانی و صهیونیسم بین المللی را پیشه خود ساخته اند و به آن می بالند !!

وحید افراخته گذشته از نگارش نامه های عاشقانه به شکنجه گران ساواک ، یاد داشت هایی نیز از راز و نیازهایی که به گفته خود " در عالم رؤیا و آرزو " با شاه خونخوار کرده از خود به جا گذاشته ، در یکی از این یاد داشت ها این گونه دریوزگی کرده است :

" داشتم روی مسأله ای فکر می کردم رشته افکارم کشیده شد به میهن پرستی و شاه دوستی که تحت تأثیر دوستان خوبم در من ایجاد شده ، در عالم رؤیا و آرزو در نظرم آمد که افتخار شرفیابی به پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه محبوبم را پیدا کرده ام . گوئی داشتم مقابل چشم خودم می دیدم ، وحید در اوج شرمساری و خوشحالی ، غرق در لذت و افتخار ، همراه با درد پشیمانی ، چشمش به شاه می افتد ناگهان به زمین زانو می زند ، دلش می خواهد خیلی چیزها بگوید ولی قدرت حرف زدن از او سلب شده ، ناگهان سیل اشک از چشمانش سرازیر می شود قلبش از شدت هیجان گوئی می خواهد از طپش باز ایستد چه سعادت عظیمی ، در عین حال شرمنده است که در چشمان " او " نگاه کند ، شرمنده از گناهان بزرگی که مرتکب شده ، گناهایی که حتی خودش نیز نمی تواند بر خود ببخشد . او در مقابل شاه چنان زانو زده که مؤمنان پارسا و متقی در مقابل معبود ، گوئی می خواهد از آنهمه عظمت و انسانیت طلب بخشش کند ، گوئی می خواهد به او این افتخار داده شود که شاه دوست باشد و شاه نیز او را به عنوان یک ایرانی خطاکار ولی پشیمان ببذیرد و به او اجازه دهد که جان را در راه میهن و شاه فدا کند و

راستی انسان آنگاه که از مکتب انسان ساز و سعادت آفرین اسلام دور شد به چه گنداب آلوده ای کشیده می شود و در سراسیمگی دورویی ، ریاکاری و خودپرستی به چه ذلت و زبونیهایی تن در می دهد و در برابر بت ، طاغوت و زورمداران خونخوار و پست ترین انسانها ، چه چالپوسی ها ، خوش رقصی ها و نابکاریهایی از خود به نمایش می گذارد .

دژخیمان و شکنجه گران را می ستاید ، در برابر شاه خونخواری که دستش تا مرفق به خون جوانان وطن آغشته است ، زانو می زند و او را ستایش می کند .

در راه جاسوسی و پادویی برای دشمن و خیانت به همسنگران و مبارزان ایرانی و فرا خواندن دیگر زندانیان به تسلیم و سازش ، همه نیرو

و توان خود را بکار می گیرد ، نامه ها و نوشته های خود را با بی شرمی به " نام نامی خدایگان شاهنشاه آریامهر " آغاز می کند و در یک کلام به هر خیانت ، ذلت و ننگی تن در می دهد تا زندگی کند !
و به زندگی ننگین خود ادامه دهد ، لیکن کامیاب نمی شود .

زیرا رژیم شاه با آنکه از این جاسوس خودباخته و سرسپرده سخت خشنود است و از همکاریهای بی پروا و همه جانبه او در راه سرکوبی گروه ها و افراد بهره ها گرفته است ، ناگزیر است او را به جوخه آتش بسپارد .

زیرا او در ترور دو تن از درجه داران آمریکایی شرکت کرده است و اگر او را به بالای دار نبرد ، مایه خشنودی و خشم " ارباب " خواهد شد .
آنگاه که وحید افراخته را به انجام مراسم اعدام و به نگارش " وصیت نامه " فرا می خوانند ، سخت خود را می بازد و می کوشد که با یک سلسله نیرنگ بازیها و پشت هم اندازیها مرگ خود را چند روزی عقب افکند و وصیت نامه ننگ باری از خود به جای می گذارد .
در وصیت نامه او آمده است :

" از اینکه امکان دارد در مقابل اعمال ننگینی که انجام داده ام به مجازات برسم شرمنده ام در پیشگاه خدا ، پیشگاه اعلیحضرت ، ملت ایران و خانواده ام از مقامات امنیتی کمیته به علت محبت ها و راهنماییهایی که به من فرمودند نهایت سپاسگزاری را دارم زیرا موجب شد پی به اشتباهاتم ببرم و بتوانم ذره ای از دین خود را به مملکت ادا کنم . باز هم استدعا دارم اگر امکان دارد به من فرصت داده شود تا به جبران گذشته بپردازم ، در مورد اطلاعاتی که دارم به من فرصت داده شود تا به جبران گذشته بپردازم . زیرا مجدداً شروع به نوشتن بازجویی کلی کرده و مطالب جدیدی به خاطرم رسیده است .

آرزو دارم هیچ فرد دیگر به مسیری که من رفتم کشیده نشود و با پیروی از اصول مترقیانه انقلاب شاه و ملت و تحت رهبری خردمندان اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر ، برای خود و کشورش باشد .

همچنین آرزو دارم هر کسی در کنار کار عادی خود در صورت امکان به دستگاه امنیتی کشور در مبارزه مقدسشان با خرابکاری و تروریسم کمک کند و مانع از این شود که داستان غم انگیز زندگی من برای یک جوان ایرانی ایجاد شود .

با این آرزو که تا لحظه ای که زنده ام به جبران گذشته بپردازم ، با دستگاه امنیت در زمینه اطلاعات و زمینه های دیگر اقدامات ضد خرابکاری همکاری می کنم ، و همچون سربازی جانباز و فداکار برای شاهنشاه محبوبم و ملت عزیزم بمیرم .
آرزو دارم یکی از مقامات کیمته را که مرا می شناسد ببینم و مطالبی عرض کنم .

دیگر وصیتی ندارم "

این نمونه ای از دست پرورده های سازمانی است که اسلام را بازیچه هوس ها و آرزوهای شیطانی و نفسانی خود قرار داد و با کتاب های شناخت ، تکامل ، اقتصاد به زبان ساده و جوانان ساده دل را از قرآن ، اسلام و عالمان دینی دور و بیگانه کرد و به بیراهه کشانید .
شایان یادآوری آنکه این تنها وحید افراخته نبود که به این گونه زبونیها و در یوزگیها تن در داد ، از دیگر رهبران و اعضای سازمان نیز هر یک به شکلی در زندان در راه خیانت به ملت و نهضت اسلامی و خدمت به شاه و طاغوت گام برداشتند و زبونیهایی از خود بروز دادند و می توان گفت بیشتر سرکردگان و اعضای سازمان که دستگیر شدند در زندان از خود ضعف نشان دادند .

در میان این گونه عناصر ناتوان و خودباخته از رضا رضایی ، ناصر سماواتی ، منیژه اشرف زاده کرمانی ، سیمین صالحی ، ناهید جلال زاده ، مسعود رجوی ، محسن سید خاموشی و بطحایی می توان نام برد که در برابر چکمه پوشان خون آشام شاه به زانو در آمدند ، و امروز نیز در برابر شیطان بزرگ آمریکای جهانخوار ، صهیونیسم بین المللی و رژیم بعث عراق سر تسلیم فرود آورده و جاسوسی برای آنان پیشه کرده اند .

پیرامون جاسوسی ، زبونی و سرسپردگی بسیاری از رهبران و اعضای سازمان در برابر زورمداران و جهانخواران بایسته است کتاب جداگانه ای نوشته شود .

برخی از نامبردگان بالا مانند سماواتی ، سید خاموشی ، بطحانی ، صالحی به پشت تلویزیون آمدند و نسبت به رژیم شاه اعلام وفاداری کردند .

رضا رضایی با همکاری گسترده خود با ساواک تا آن پایه اطمینان رژیم شاه را به سوی خود کشید که او را برای رخنه در سازمان رها کردند ، و پس از آزادی تا روز کشته شدن احمد رضایی با ساواک همکاری کرد و در پی کشته شدن احمد برای انتقام خون برادرش _ نه در راه خلق ! _ به خانه تیمی خزید .

همکاری مسعود رجوی با ساواک تا آن پایه بود که برخی از سردمداران رژیم شاه ، او را از " همکاران ساواک " خواندند و از این رو او را از مرگ حتمی رهانیدند .

سیمین و ناهید در درون زندان با سیل نامه های ذلت بار خود به گونه ای ناله و زاری سر دادند که هر انسان آزادمنش و جوانمردی از خواندن آن نامه ها سرافکنده می شود .

سیمین صالحی در یکی از نامه های ذلت بار خود به زندانبانان شاه می نویسد :

" شما به من نگاه کنید به من که پشیمانم ، به من که چشمم را از دست داده ام ، به من که فریبم داده بود و مرا به غرقایی کشانده بود

که انتهایش معلوم نبود ، شما به خاطر انسانیت نجاتم دهید ، زندگی بی دغدغه گذشته ام را به من بازگردانید ، کمک کنید که بالای سر فرزندم بروم و از ابتدا رهنمایش باشم و می خواهم مهر شاه را از طفولیت در دلش بگذارم مثلاً هر وقت تلویزیون عکس اعلیحضرت را نشان می دهد به او بگویم برو و او را ببوس تا بتوانم در آینده ثابت کنم که پدرش خائن ، پست و دروغگو بوده است . ولی او می تواند جبران کند به شما که پاسدار حکومت او هستید و چنانچه فرمودید فدائی اعلیحضرت هستید به من و فرزندم هم این امکان را بدهید که ما هم فدائی او باشیم ، خدمتگزار صدیق او باشیم و همیشه دعا گو بوده و از درگاه خداوند سلامتی و بقاء اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر و شهبانوی مهربان و ولیعهد گرامی و سایر خاندان جلیل سلطنت را بیش از پیش خواستار باشیم سیمین صالحی "

در توبه نامه ناهید جلیل زاده نیز همراه با ذلت پذیری و چالپوسی های آزار دهنده چنین آمده است :

" پیشگاه مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر

اینجانب بنده پشیمان ناهید جلال زاده فرد مدت چهار سال است که به علت اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده ام در زندان به سر می برم . در مدتی که محکومیتم را می گذراندم متوجه شدم که چگونه خود و خانواده ام را به بدبختی کشانده ام و چگونه بازبچه عده ای افراد خودخواه و فریبکار شده ام . افرادی که کاری جز از هم پاشیدن خانواده ها ، سرگردانی و دربدری ، جز بازی کردن با زندگی عده ای بیگناه نمی کنند . این ها که ادعای مردم دوستی می کنند مگر کارشان غیر از این است که در کوچه و خیابان افراد بیگناه را بکشند و آدم های ساده لوح و نادانی مثل مرا در جهت ارضاء خودخواهی هایشان بیچاره و بدبخت کنند ؟ در دورانی که کشور تحت رهبریهای خردمندانه آن پدر تاجدار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در حال پیشرفت و ترقی است و در دورانی که انقلاب سفید شاه و مردم همه گونه امکان پیشرفت و سعادت مندی برای مردم فراهم گردیده است ، این گونه اعمال به راستی نفرت انگیز است . در این مدت تنفر پشیمانی از اعمال گذشته به قدری رنجم داد که به تدریج تعادل روحیم را از دست دادم و یکبار تا دم مرگ پیش رفتم . اینک با سری افکنده و خجل و قلبی رنجور از درد پشیمانی به پیشگاه مقدس آن پدر مهربان و آن پناه بی پناهان روی آورده ام و از پیشگاه مقدسشان طلب عفو و بخشش دارم . در این روزها که سراسر کشور به مناسبت پنجاه سال سلطنت خاندان پهلوی که سعادت و آسایش برای مردم این مرز و بوم به ارمغان آورده در شادی و سرورند و در این ایامی که تحت منویات و توجهات عالیقدر شاهنشاه آریامهر ، غم از دلها رخت بر می بندد و خوشبختی و امید به زندگی در قلب هر ایرانی خانه می کند از پیشگاه بنده نواز و بزرگوار اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر استدعا دارم به این بنده نادم و پشیمان کمک فرمائید

..... برقرار و پایدار باد سلطنت خاندان پهلوی
بنده نادم جلال زاده "

منیژه رجوی نیز در تلگرامی به " فرح " آورده است :

" پیشگاه مقدس شهبانوی فداکار ایران ،

علیا حضرت من در این شب عید جان برادرم مسعود رجوی را به سلامتی سر فرزندانان ، از آن مادر تاجدار خواهانم . منیژه رجوی "

ساواک نیز از دادگاه فرمایشی شماری از اعضا و سمپات های سازمان گزارش کرده است :

" متهمان در آخرین دفاع خود از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر تقاضای عفو نموده اند و ضمن تقبیح اعمال خرابکارانه گروه مذکور ، ترقیبات و تحولات مملکت را ستودند . متهم ردیف (۶) منیژه اشرف زاده کرمانی مواردی را به عنوان انحراف و اعمال خلاف انسانی و فساد اخلاقی کادر رهبری گروه برشمرد و ردیف (۷) به نام ساسان صمیمی بهبهانی ، تحولات اجتماعی و پیشرفتهای مملکتی را عامل عمده ای در جلوگیری از پیشرفت و فعالیت گروه عنوان نمود و ردیف (۸)

به نام عبدالرضا منبری جاوید عنوان نموده که چون یک فرد مذهبی است پس از تغییر ایدئولوژی گروه از آن کناره گیری نموده و متوجه شده که آلت دست بوده ردیف (۹) به نام دکتر مرتضی لبافی نژاد پیامی به شرح زیر برای برادرش فریبرز لبافی نژاد (یکی از اعضای متواری و مسلح گروه به اصطلاح مجاهدین خلق ایران) عنوان داشته است :

" لاقل تو می توانی با این گفته ها به صداقتم پی ببری ، از راه خطائی که من رفته ام باز گردی و فکر کنی که آیا راهی که می روی به نفع مردم است ؟ آیا مردم از کارهای گروه حمایت کرده اند ؟ آیا رهبران گروه صلاحیت رهبری دارند ؟ لاقل فعالیت شش ساله گروه را بررسی کن و آن طور که واقعیات نشان می دهد قضاوت کن و از اعمال برگرد . "

و ردیف (۱۰) مهدی غیوران در حالی که می گریست نتوانست به قرائت دفاعیه ادامه دهد و وکیل مدافع او قرائت دفاعیه اش را ادامه داد...

کارکردهای نظامی سازمان

چنانچه در گذشته به طور گذرا آورده شد یکی از اعضای حزب توده به نام شاهمراد دلفانی که در زندان رژیم شاه سر سپرده بود ، سازمان را به ساواک شناساند و بدین گونه سازمان بدون آنکه در راه آغاز خیزش چریکی ، کوچکترین گامی بردارد ، در چنگ ساواک قرار گرفت .

ساواک در روز ۷ شهریور ماه ۱۳۵۰ با یورش برق آسا به خانه های تیمی که از پیش شناسایی کرده بود نزدیک به ۳۰ و اندی از بنیانگذاران و اعضای سازمان را بازداشت کرد و ضربه سنگینی بر سازمان وارد آورد .

در این یورش برخی از بنیانگذاران سازمان مانند حنیف نژاد ، بدیع زادگان و رسول مشکین فام فرد به چنگ پلیس گرفتار نشدند . نامبردگان به همراه چند تن از اعضای سازمان که از سوی پلیس دستگیر نشده بودند بر آن شدند که در راه رهانیدن همکاران خود از چنگال ساواک به کاری دست زنند ، از این رو طرح ربودن و به گروگان گرفتن شهرام پهلوی را در دست اجرا قرار دادند و محمد حنیف نژاد ، اصغر بدیع زادگان ، محمد سید کاشانی و رسول مشکین فام فرد در روز اول مهر ماه ۱۳۵۰ به شهرام حمله کردند و کوشیدند که او را به درون پیکانی که از پیش آماده کرده بودند بکشانند .

لیکن به سبب سرسختی او ، دستپاچگی دست اندرکاران ، طرح و دخالت " ماشین به پا " که به یاری شهرام شتافت ، این طرح به شکست انجامید . شهرام از صحنه جان سالم به در برد و دست اندرکاران طرح نیز ناگزیر به گریز از صحنه شدند .

در این برخورد ماشین به پا به سبب تیراندازی ، مشکین فام فرد زخمی شد . ساواک رواج داد که کشته شده است ، لیکن این سخنی گزاف بود . رسول مشکین فام فرد در بازجویی خود پیرامون طرح ربودن شهرام این گونه اعتراف کرده است :

" قرار شد محمد حنیف نژاد و اصغر بدیع زادگان و محمد بابا و من در عملیات شرکت کنیم . در شب قبل از انجام طرح یک ماشین پیکان قرمز رنگ ، اصغر بدیع زادگان کرایه کرد قرار شد که اصغر راننده باشد ، محمد بابا مسلسل چی و من مواظب اطراف باشم و ضمناً محمد حنیف نژاد را کمک کنم که بتواند والاگهر شهرام را به داخل پیکان بیاورد ، در روز موعود چون قبلاً شناسایی شده بود که والاگهر شهرام بین ساعت ۱۰ _ ۱۱ معمولاً به شرکتی واقع در خیابان فیشرآباد می آید ، برای آن ساعت خود را آماده کرده بودیم .

والاگهر با یک ماشین رولزرویس ، ساعت ۱۰ و ربع آمدند . محل پارکینگ ایشان مشخص بود کجاست و هر روز ماشین خود را همانجا پارک می کردند . (یک نفر مأمور بود که محل پارکینگ را که در خود خیابان فیشرآباد و جلوی شرکت بود خالی نگهدارد تا والا حضرت اتومبیلشان را آنجا پارک کنند) والا حضرت به محض آنکه از اتومبیل پیاده شدند ، اصغر بدیع زادگان با ماشین پیکان قرمز کرایه جلوی ایشان پیچید ، محمد بابا که یک مسلسل در یک کیف گذاشته بود و در پیاده رو همان خیابان بود به طرف ایشان رفت و گفت که به داخل ماشین بروند ، محمد حنیف نژاد نیز بند کمر والا حضرت را گرفت تا او را به داخل ماشین بکشاند و من هم مواظب اطراف بودم و هم اینکه می خواستم به محمد حنیف نژاد کمک کنم چون والا حضرت مقاومت کردند و ما قصد خشونت نداشتیم . کشمکش بین والا حضرت و محمد حنیف نژاد به درازا کشید . در این موقع مردم زیادی جمع شده بودند و پلیس راهنمایی و پلیس های دیگر هم سر رسیدند من هم بایستی مواظب مردم بودم و هم به محمد حنیف نژاد کمک می کردم . یک نفر از مردم در این موقع به طرف ما آمد تا از کار ما جلوگیری کرده و ضمناً با کمک پلیس ما را دستگیر نماید . من بعد از اظهارهای متعدد چون به حرفم گوش نداد به طرف پای او تیراندازی کردم .

از طرف دیگر محمد حنیف نژاد توانسته بود والاگهر شهرام را تا خود ماشین پیکان بکشاند و خودش در داخل ماشین قرار گرفته بود و کمر والاگهر شهرام را گرفته بود و به داخل ماشین می کشید تا قبل از اینکه برسم و کمک کنم . من به علت درگیری احتمالی با پلیس و نیز مواظب بودن با مردم دیر رسیدم گویا کمر بند والاگهر شهرام پاره شد و ایشان فرار کردند و در این موقع ما سوار پیکان شده و فرار کردیم . هدف ما این بود که کلاً والاگهر شهرام را به گروگان بگیریم و به فرودگاه ببریم و در آنجا تقاضای آزادی دوستانمان را بنمائیم که شکست خوردیم "

از دیگر طرحهای محمد حنیف نژاد که با شکست روبرو شد ، انفجار یکی از دکلهای برق رسانی در کوی کن بود . دست اندرکاران اجرای این طرح ۴ نفر به نامهای علیرضا تشید ، ناصر سماواتی ، نبی معظمی و محمد سید کاشانی بود که در روز ۲۴ مهر ماه ۱۳۵۰ با یک قبضه سلاح و مقداری مواد منفجره و بمب ساعت شمار ، رهسپار کوی کن شدند .

لیکن چون این طرح از سوی ساواک کشف شده بود ، مأموران راه را به روی نامبردگان بستند و همه آنان را دستگیر کردند . بازداشت شدگان در راه کن _ تهران برای رهانیدن خود از چنگ مأموران به تلاشهایی دست زدند که به تیراندازی و زخمی شدن سه تن از آنان کشیده شد و این تلاش نیز به شکست انجامید .

باید گفت کارکرد نظامی سازمان نیز به دنبال این دو طرح پایان پذیرفت ، زیرا محمد حنیف نژاد که از سوی مسعود رجوی به ساواک

شناسانده شده بود در روزهای پایانی مهرماه ۱۳۵۰ با شماری از اعضاء و سمپاتها به نامهای : رسول مشکین فام ، ابراهیم آوخ ، سید جلیل سید احمدیان ، محمد حیاتی و عطاءالله حاج محمودیان بازداشت شد .

با دستگیری نامبردگان می توان گفت سازمان اولیه از هم پاشید و بنیانگذاران آن همگی دستگیر و سرکوب شدند و دیگر نیرو و توانی برای مبارزه چریکی و " عملیات نظامی " بر جای نماند .

و آنچه به دنبال دستگیری و سرکوبی بنیانگذاران ، اعضاء ، سمپاتها و هواداران سازمان پدید آمد ، سازمان دومی بود که درباره پدید آورنده و چگونگی پیدایش آن باید بررسی ژرف ، گسترده و ریشه ای به عمل آید و آنچه که وابستگان به سازمان گفته و نوشته اند که احمد رضایی به بازسازی سازمان پرداخت و آن را بار دیگر زنده ساخت، از دید این نگارنده سخنی گزاف و دور از واقعیت است .

زیرا یک عضو فراری که از بنیانگذاران سازمان نبوده است چگونه می تواند به تنهایی و بدون داشتن آموزش تشکیلاتی ، سازمانی را بنیان نهد که از سازمان نخستین به پایه ای توانمندتر ، تشکیلاتی تر و اساسی تر باشد !

احمد رضایی زیر دست بنیانگذاران سازمان پرورش یافته بود و آنچه که آنان در چنته داشتند در پدید آوردن سازمانی به کار گرفتند که سراپا کمی و کاستی بود و با این وجود برای احمد زمینه جبران کمبودها در برهه ای کوتاه چگونه شدنی بود ؟

اگر گفته شود که احمد از ضربه های شهریور ۵۰ به کمی و کاستی سازمان پی برد و آن را جبران کرد هرگز پذیرفتنی نیست ، زیرا ارزیابی و ریشه یابی این نکته که چگونه سازمان به آسانی فرو پاشید و یافتن عوامل آن سالها کار می خواست و در پی یافتن کاستی ها و ناتوانیها برای جبران آن نیز سالیان درازی به کار و کوشش شبانه روزی نیاز بود .

لیکن می بینیم که احمد یکباره به کارناشدنی و " اعجاز آمیز " دست می زند و در پی ضربه شهریور ماه و به دنبال دستگیری همه بنیانگذاران و اعضاء برجسته سازمان در مدت بسیار کوتاهی به تنهایی سازمان را بازسازی می کند و برنامه و اندیشه سازمان را تداوم می بخشد ، برای سازمان نام و آرم پدید می آورد و به خیزش چریکی دست می زند .

این گونه سخنان گزاف را به آسانی توان بافت و به خورد ساده اندیشان داد ، لیکن پژوهشگران را پذیرفتن این گونه بافته ها بدون ارزیابی ، بررسی و اندیشه روی آن ، نشاید .

از این رو بایسته است که بار دیگر این دیدگاه خود را یادآوری کنم که به نظر می رسد سازمان از سوی کارگردانانی در پشت پرده سامان داده شده و تداوم یافته است .

بنابر این در پی فروپاشی سازمان نخستین ، بازسازی و برطرف کردن کاستی ها و کمبودهای آن از سوی همانهایی انجام یافته است که در کشیدن جوانان روشنفکر مآب دانشگاهی به مبارزه قهرآمیز با اینکه برای دست زدن به چنین حرکتی هیچ گونه آمادگی نداشتند ، نقش کلیدی و به سزایی داشته اند .

« کارکردهای نظامی سازمان دوم »

سازمان با وجود ضربه ها و یورشهای پیاپی پلیس شاه ، نه تنها توانست بار دیگر خود را بسازد و استواری بخشد ، بلکه در برابر رژیم شاه به یک سلسله کارهای نظامی نیز توانست دست بزند و بدین گونه موجودیت خود را اعلام دارد .

سازمان پس از بازسازی و پاکبازی دوباره در نخستین گام ، اعلامیه ای با نام و آرم ویژه در بهمن ماه ۱۳۵۰ پخش کرد و به دنبال آن آهسته آهسته به کارهای نظامی مانند ترورهای فردی و انفجارها در برخی از مراکز دولتی دست زد .

کارهای نظامی برجسته و چشمگیر سازمان را می توان این گونه برشمرد :

- ۱ _ بمب گذاری در اداره اطلاعات مرکزی آمریکا ، ساختمان انجمن ایران و آمریکا و ساختمان انجمن روابط فرهنگی ایران و انگلیس در تهران در ۵۱/۳/۱ .
- ۲ _ ایجاد انفجار در سر راه ماشین ژنرال پرایس ، مستشاران آمریکائی در ایران در ۵۱/۳/۱۰ .
- ۳ _ انفجار جیب ارتشی که در خیابان پارک شده بود در ۵۱/۵/۸
- ۴ _ انفجار در ساختمان سفارت اردن هاشمی در ۵۱/۵/۱۲ .
- ۵ _ انفجار ساختمان شرکت هواپیمائی پان آمریکن در ۵۱/۱۱/۴ .
- ۶ _ انفجار ساختمان شرکت نفتی شل _ لاوان در ۵۱/۱۱/۶ .
- ۷ _ انفجار بمب صدادار در کافه تریای هتل انترناسیونال در ۵۱/۱۱/۷ .
- ۸ _ ترور سرهنگ دوم لوئیز هاوکینز در ۵۲/۳/۱۲ .
- ۹ _ انفجار در لژ مخصوص سینما شهر فرنگ مشهد در ۵۲/۸/۲۸ .
- ۱۰ _ انفجار در ساختمانهای شرکت نفت ایران و پان آمریکن و محوطه خارجی سفارت انگلیس در ۵۲/۱۲/۱۱ .

- ۱۱_ انفجار مقر گارد دانشگاهی صنعتی آریامهر در ۵۳/۱/۳۱.
 - ۱۲_ انفجار در ساختمان شرکت جنرال در ۵۳/۳/۳.
 - ۱۳_ بمب گذاری در کارخانه نخ ریسی مشهد در ۵۳/۳/۵.
 - ۱۴_ انفجار در پاسگاه ژاندارمری کاروان سراسنگ در ۵۳/۳/۲۹.
 - ۱۵_ انفجار بمب در تأسیسات برق کارخانه ایرانا در ۵۳/۴/۴.
 - ۱۶_ بمب گذاری در محل مجله هنر و سینما در ۵۳/۸/۲۷.
 - ۱۷_ ترور سرتیپ زندی پور و راننده وی در ۵۳/۱۲/۲۶.
 - ۱۸_ ترور استوار حمزه موسوی پور در اردیبهشت ۵۴.
 - ۱۹_ انفجار در سینما کریستال مشهد در ۵۴/۲/۲۲.
 - ۲۰_ بمب گذاری در کارخانه نخ ریسی مشهد در ۵۴/۳/۵.
 - ۲۱_ ترور مترجم ایرانی سفارت آمریکا به نام حسن حسنان در ۵۴/۴/۱۲.
 - ۲۲_ ترور رضا خالقی راننده وزارت دربار در ۵۴/۹/۱۱.
- این بود لیست کارکرد نظامی سازمان بنابر گزارش ساواک از سال ۵۰ تا ۱۳۵۴ که به نظر می رسد همه کارکرد نظامی سازمان در آن نیامده است .